



Ketabton.com



یخچال فیلیپس، یخچال یخچال‌ها است.

یخچال‌ها و دیپ فریزر های فیلیپس یک دروازه و ۲ دروازه به ۲۱ مدل و سایز های مختلف از ۹۰ لیتر تا ۵۵۰ لیتر، یخچال‌های فیلیپس قشنگ و با دوام و با آخرین تکنیک اتوماتیک و سیمی اتوماتیک. یخچال‌های فیلیپس با گارانتی ۵ سال



همیشه بهترین را داشته باشید و بهترین لوازم الکتریکی را فیلیپس میسازد.

محصولات الکتریکی فیلیپس انواع لوازم خانگی و انواع رادیو ها و کسیت ریکوردر ها و غیره جهت آسایش و خوشی شما.

نمایندگی فیلیپس، نمایندگی فیلیپس، و رکشاپ فیلیپس در خدمت شما.

آدرس: ۳۰ محمد جانخان وات، تلفونهای ۲۵۴۸۴ - ۲۵۴۸۶ - ۲۱۸۰۴

اعلیحضرت معظم همایونی برای معالجه چشم شان تشریف فرمای لندن گردیدند.

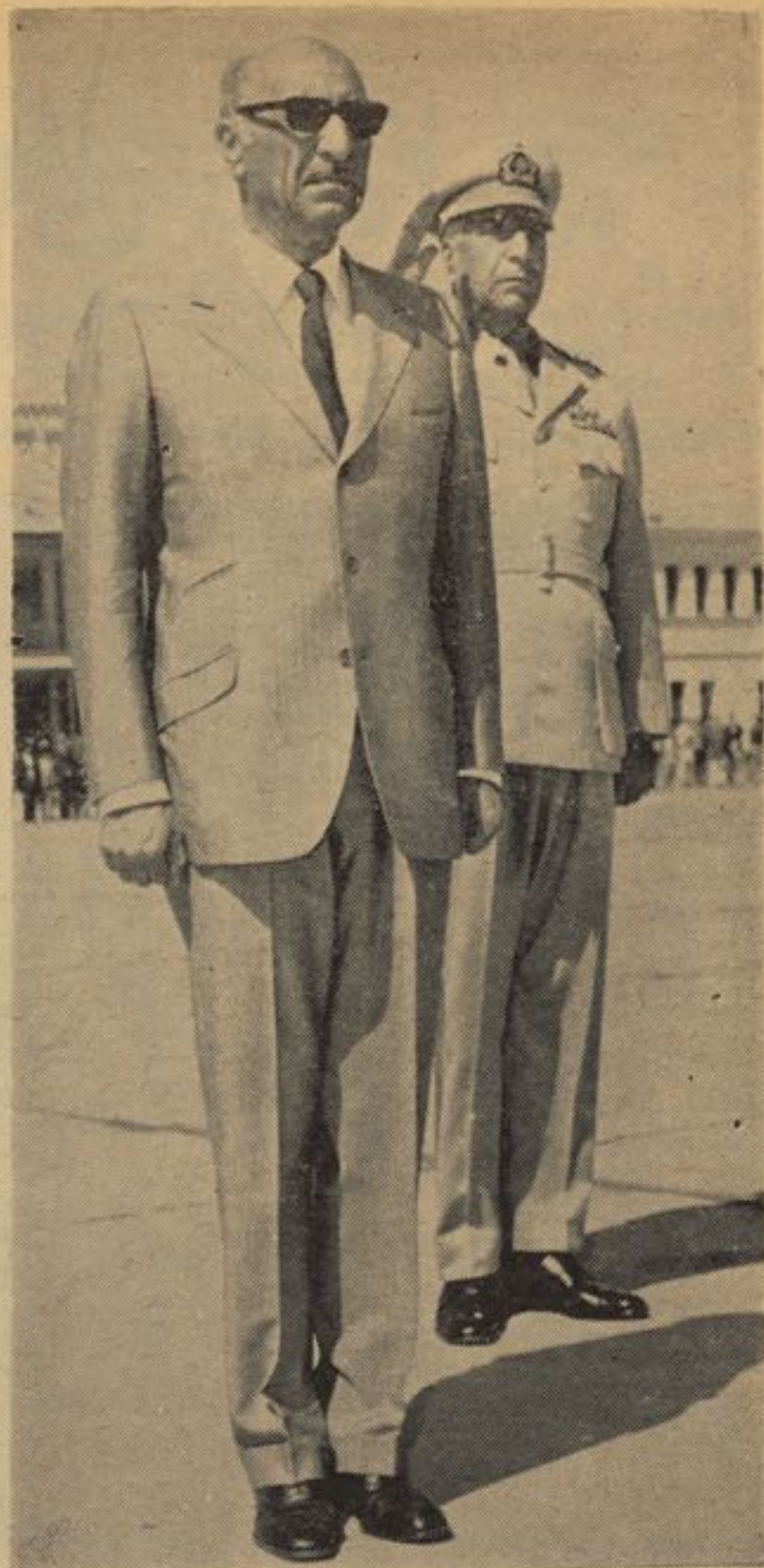
کابل : ۴ سرطان اعلیحضرت بعداً ذات ملوکانه مراتب سلام گارد معظم همایونی بمنظور انجام معاینات تشریفاتی را قبول و در حالیکه معالجه چشم ذات شهریاری قبل از ستر جنرال خان محمد وزیر دفاع ملی ظهر روز یکشنبه ۳ سرطان شرف همراهی ذات همایونی را داشت تو سط طیاره سلطنتی آنرا معاینه کردند. در نزدیک طیاره کندهار تشریف فرمای لندن والا حضرت خاتول والا حضرت گردیدند. والا حضرت شاه زاده شاهدخت بلقیس والا حضرت شاه محمود و همسر محترمه شان شاهدخت مریم والا حضرت لیلا و والا حضرت محبوب غازی و والا حضرت بعضی دیگر از اعضای خانواده جنرال سر دار عبدالولی درین پادشاهی پوهنوال دکتور محمد عمر مسافرت با اعلیحضرت معظم وردک رئیس ولسی جرگه، سناتور همایونی همراه میباشند.

ذات شهریاری ساعت ۹ صبح جرگه پوهاند داکتر عبدالحکیم ضیایی بمیدان هوایی بین المللی کابل قاضی القضاات شباغلی علی محمد تشریف آورده در حالیکه والا حضرت وزیر دربار سلطنتی داکتر نعمت الله شهزاده احمد شاه، والا حضرت پژواک وزیر داخله، والی کابل مارشال شاه ولیخان غازی فاتح کابل بناروال سرپرست و سفرای کبار و شباغلی محمد موسی شفیق صبراعظم انگلستان، ایتالیا و ترکیه برای وداع شرف معیت ذات شاهانه را داشتند با اعلیحضرت همایونی حاضر بودند.

با اعضای حکومت قضاات ستره محکمه طیاره حامل اعلیحضرت معظم اعضای شوری - جنرال های ار دو همایونی و همراهان شاهانه ساعت نه و مامورین عالیرتبه ملکی خدا حافظی ونیم از میدان هوایی کابل اوج نمودند.

گرفت «ب»

اعلیحضرت معظم همایونی در حالیکه ستر جنرال خان محمد وزیر دفاع ملی نیز شرف همراهی ذات همایونی را دارد در میدان هوایی کابل سلام گارد تشریفاتی را قبول میفرمایند.



گزیده اخبار جهان

فشرده اخبار کشور

امریکای که پر پروژ ماموریت شان توسط سفینه سکایلات پایان یافت و در اول باتکلفقلی و دوران خون مواجه دیده میشوند اما بعد معلوم شد که تکلیفی ندارند.

دو شنبه ۴ سرطان
بریتانیا و نیکن در پایان مذاکرات خویش در کمینت نسبت نتایج مطلوب آن ابراز خرسندی کردند.
مسوده آجندای کنفرانس آینده کشور های غیر منسلک در برابر تصویب شد.
رهبران مصر و لیبیا در باره تکمیل پلان توحید می دو کشور مذاکرات شان را ادامه میدهند.

سه شنبه ۵ سرطان
حکومت هند جواب نامه سوران سنگ وزیر خارجه آنگشور را در مورد آغاز مذاکره بین پاکستان و هند در مورد حل اختلافات دو کشور تسلیم شده است.
بقیه در صفحه ۶۳

یکشنبه ۳ سرطان
ذوالفقار علی بوتو رئیس جمهور پاکستان دیروز در لاهور گفت که کشورش در مذاکرات آینده با هند در باره حل مشکلات بعد از جنگ نیمقاره برای رسیدن بیک موافقه سعی خواهند کرد.

جمهوریت عربی مصر پیشنهاد اسرائیل را مبنی بر مذاکره در مورد حل کشیدگی شرقمیان رد نمود - قاهره وقتی برای مذاکره حاضر میباشند که قوای اسرائیل از قلمرو های اشغالی شده عربی خارج شود.

اسرائیل بر امریکا اصرار ورزید تا از مفکوره خود در حصه فروش طیارات فانتوم به عربستان سعودی و کویت صرف نظر کند.

ایگن سران کیهانورد اپولوی ۱۷ - امریکا در سنگاپور گفت که بعقیده وی حیات در دیگر سیارات موجود است سه کیهان نورد

افغانی ددغوموسو دامنادو سهم بی پیرو دلی دی.

• دملکی الوتکو دتیتولو دمخنیوی په پاره کښی دافغانستان او شوروی اتحاد ترمنځ دمرستو دموافقه لیک مصدقه استناد په دی وختو کښی په مسکو کښی هېادله شویدی.
• تراوسه پوری دغوری دسمنتو دفاپریکی نه دری زره ټنه سمنت شوروی اتحاد ته لیږل شویدی او اوس دحیرتان په بندر کښی ۱۲۵۰ ټنه سمنت دلیږلو دپاره تیار دی.

دو شنبه ۴ سرطان :
دېگرامیو ، افغان نساجی اودبلخ د نساجی فابریکو په تیرو دریو میاشتو کښی دری ملیون متره ټوکران خارج ته صادر کړیدی.
• دبدخشان ولایت دواخان سیمه دکالو پیژندونکو ماهرانوله خوا دلوړی غل دپاره تربلټنی لاندی لیول شویده.

شنبه ۲ سرطان :

• معظم همایونی اعلیحضرت د دوستو هیوادو پوهان او څښتن پیژندونکی اودافغانی هیات غړی چه دافغانستان دناتو پوه علامه ابوریحان محمد البیرونی دزیږدو دزرم کال په علمی غونډو کښی برخه اخیستی وو، دپنجشنبی په ماښام په اوه نیمو بجو دگلخانۍ په مانی کښی دشاهانه ذات حضورته ومنل.

• دافغانی سری میاشتی دټولنی دعالی رئیس والا حضرت شهزاده احمدشاه دهمردی مراتب دتخار دوالی له خوا دهنوشاپسو تنو پاتی کسانوته ورسول شول چه دچهارشنبی په نیمه شنبه دگلگان په علاقه داری کښی په یوه ترافیکی پیښه کښی مړه شویدی.
• دافغانستان دلوړو لارو ددریو کالو د حق العبور عواید ۷۳ ملیونه افغانی شویدی.

یکشنبه ۳ سرطان :
دولت په یوولسو بانکونو اوانتفاعی موسسو کښی پانکه اچولی دواوڅه دپامه ۹۵۸ ملیونه

هفته مخصوص رهنمای خانواده،

باحضور و قرائت پیام والا حضرت شاهدخت بلقیس برگزار شد

پیام والا حضرت شاهدخت بلقیس

رئیسه عالی افتخاری انجمن میرمن های رضا کار



جای مسرت است که هفته بین المللی رهنمای خانواده را که ممثل تلاش های قابل قدر و فعالیت های رضاکارانه انجمن های بشردوست جهان است تجلیل مینمایم .

مجاهدات این انجمن هادرواه خدمت بمردم خصوصا از طریق کمک های معنوی ومادی به منظور تامین سعادت خانواده ها- مادران و کودکان قابل ستایش است .

خوشبخت درموقع بر گذاری این هفته بین المللی کافه هموطنان عزیز و خاصتامادران محترم بااهداف عالی انجمن رهنمای خانواده آشنایی بیشتر پیدا نموده درراه توازن اقتصاد خانوادگی از لحاظ تعداد اطفال ووقایه صحت وسلامت کودکان ومادران که از ضروریات زندگی بشری امروزی است توجه کافی مبذول دارند .

جوامع امروز به مسایل مهمی روبرو میباشند. ایجاد مشکلات گوناگون برای تبه مسکن مناسب وصحی آلودگی آب وهوا- زیاد شدن ناراحتی های ناشی از تمرکز نفوس و صنایع درتشر هاز جمله مسائلی است که جامعه امروزی با آن مواجه میباشد .

این مشکلات درکشور های روبه انکشاف زیادتیر محسوس بوده تاثیرات نامطلوب آن فشارهای مادی ومعنوی ربابالای خانواده هاوارد نموده است .

مقابله بااین مشکلات که اهداف مهم انجمن های ملی رهنمای خانواده راتشکیل میدهند دراتر ایجاد تفاهم نزدیک مردم و خدمتگاران رضاکاران وهمچنان در نتیجه همکاریهای صمیمی مادران وهمة مردم به شکل موثری تسامین

شده می تواند .

مملکت ماراه انکشاف اقتصادی واجتماعی رامی پیماید . وظیفه مهم وبا ارزشی را که مادران کشور دراین جریان به عهده دارند در مرحله اول تقدیم اولاد صالح وسالم به وطن است .

ایفای این وظیفه بزرگت رسیدن به سایر اهداف فوق درچوکات يك سازمان ملی بهتر میسر میشود بنابراین بتاسی از اهداف فوق پنج سال قبل انجمن رهنای خانواده درکابل تاسیس گردیده وخوشوقتیم بمن موقع میسر شده که عضویت این انجمن را حاصل نمایم .

طی چندسال اخیر مشاهده مینمایم که علاقمندان ایمن موسسه باارزش درطبقات مختلف کشور ماروز افزون بوده وبه اهداف عالی وتعالیم سودمند آن آشنایی بیشتر پیدا مینمایند .

خدمتیکه طی پنجسال گذشته با وصف مشکلات موجود ازطرف انجمن رهنمای خانواده بعمل آمده قابل یادآوری است امیدوارم ساحه فعالیت انجمن وهمچنان کیفیت خدمات آن طی سالهای آینده بهمکاری همهطبقات ملت ومردم بشردوست انکشاف بیشتری حاصل نماید .

خدواند راسپاسگزارم که بماموقع عنایت فرموده تانفستین هفته بین المللی رهنمای خانواده رادرافغانستان تجلیل نمائیم .

درین فرصت تمنیات قلبی خودرا برای رسیدن به اهداف این موسسه ابراز نموده موفقیت همه کارکنان محترم ایمن انجمن وکلیه رضاکارانی را که درین ساحه مجاهدت مینمایند ازبارگاه ایژد توانا نیاز مینمایم .

والا حضرت شاهدخت بلقیس

میرمن غازی نواز علاوه کرد. که سپس داکتر عبدالغیاث صافی استاد این فدراسیون به بیشتر از صد پوهنخی طب پوهنتون کابل درباره مملکت که مشغول پلانگذاری خانواده نقش پلانگذاری رهنمای خانواده در میباشد مساعدت میکند وتاحال ۷۹ صحت عامه بیانیة ایراد کرد واطفال مملکت به عضویت این فدراسیون در روزنتون نمایشی اجرا کردند.

آمده انجمن راهنمای خانواده درین محفل رئیس احصائیه وزارت افغانستان که از هنگام بوجود آمدن تا پلان در مورد مشکلات ناشی از ازدیاد حال از کمک های آن استفاده کرده نفوس در جهان و همچنان مدیر دوسال قبل به عضویت آن پذیرفته عمومی تبلیغات وزارت اطلاعات و کلتور در مورد رهنمایی خانواده از شده است .

همچنان درین محفل پیام (جولیانان اندرسن) سکرتر جنرال فدراسیون در اخیر نشریه انجمن رهنمای پلانگذاری خانواده توسط بنا غلی خانواده که به همین مناسبت بهطور (براون) آمر اداره انکشاف بین المللی فوق العاده چاپ شده بود به حاضرین امریکا قرائت گردید بعد ازان توزیع شد ومحفل با اجرای کانسرت بناغلی داکتر عبدالغفار عزیز سکرتر از طرف هنر مندان رادیو افغانستان جنرال انجمن در باره تاریخچه پلان در ساعت يك بعد از ظهر پایان گذری خانواده تو ضیحات داده یافت .

هفته مخصوص رهنمای خانواده قبل ازظهر روز سه شنبه با قرائت پیام والا حضرت شاهدخت بلقیس رئیسه عالی افتخاری انجمن میرمن های رضاکار افتتاح شد.

در مجلسی که به مناسبت هفته رهنمایی خانواده و بیست و یکمین سالگرد فدراسیون بین المللی پلان گذاری خانواده در ادیتوریم موسسه صحت عامه برگزار شد.

والا حضرت شاهدخت بلقیس والا حضرت خاتول سنا تور عبدالهادی داوی رئیس مشرانو جرگه بعضی از روسای دوایر و کور دیپلماتیک مقیم کابل اشتراك نموده بودند مجلس با قرائت چند آیه ازقرآن عظیم الشان

میدهد .

زنجیر پلانهای یکساله، پلان پنجساله چهارم را بهم وصل میکند

زیرادر حدود ۶۰ فیصد عاید ملی ما از این سکتور بدست می آید و هم نظر به یک تعداد اعداد کیفی که موجود است نشان میدهد که ۷۸ فیصد مردم مصروف کار در سکتور زراعت میباشد.

اما با تطبیق پلان های انکشافی آینده مخصوصا در پروژه های انکشاف محل مطابق حسابی، پیشبینی شده بود که در حدود ۱۲ - ۱۳ هزار نفر به کار گماشته خواهد

حلقه های پلان عمومی را بهم پیوند می دهد و این پلان ها تنها در کشور ما نه بلکه در اکثر کشور های مخصوصا حوزه ایکافی تطبیق شده و میشود.

تطبیق همچو پلان های کم مدت آهنگ رشد را سر یعتر میسازد زیرا در جاهائیکه احصائیه های دقیق موجود نباشد طرح همچو پلانها کمک می کند تا متوجه اشتباهات گذشته و اصلاحات آینده باشیم.

ناتوانسته واقعا بدانند که پلان تاجه حد تطبیق شده و چه نتیجه داده است. روی همین منظور در پلان چهارم پیشبینی شده تا یک مرکز احصائیه تاسیس و عملا به کار آغاز نماید تا وزارت پلان را همیشه از احصائیه های مستند مستغنی گرداند. همچنان پیشبینی شده تا یک مرکز پروژه سازی نیز بوجود آید تا پروژه های مختلف را مطالعه کند و وزارت پلان توانائی آنرا بیاید تا پروژه های را که حق تقدم دارد مورد تطبیق قرار دهد مادر پلان چهارم یک تعداد زیاد پروژه های زودرس داریم چنانچه ۵۶ فیصد منابع مالی طوریکه پلان سال ۵۲ نشان میدهد در پروژه های مولد و زود رس به مصرف میرسد.

پروژه های زراعتی و مالداری همه از جمله پروژه های مولد و زود ثمر هستند چنانچه در سکتور زراعتی مثل پروژه عبورهند نگرهار - پکتیا و غیره همه در مرحله تولید قرار دارند و بعد از این هر قدر مصرفی که بالای این، پروژه ها صورت بگیرد زود ثمر خواهد بود.

در قسمت سکتور صنایع - پروژه بسار مهم عبارت از پروژه کود کیمیاوی است که در نیمه دوم سال ۵۶ به تولید تجربی آغاز خواهد کرد که با این اساس ما یک قدم بیشتر گام خواهیم گذاشت زیرا در پلان پیشبینی شده بود که تولیدات در سال ۵۳ آغاز یابد در پلان سال ۵۲ سه توربین برق حرارتی مزار شریف و پروژه مسلخ حرارت از پروژه های است که امسال به پایه تکمیل میرسد.

بر علاوه در مورد تولید برق از توربین های چهارم برق حرارتی کود و برق و بند نفلو و کجکی میتوانیم یاد آوری کنیم.

در مورد انکشاف محل چون ۳۳ فیصد تمام سرمایه گذاری درین راه برای تنظیم آبای و غیره مسایل زراعتی به مصرف می رسد و میتوانیم نتایجش را به زودترین فرصت ببینیم از این رو ادعا کرده میتوانیم که همه پروژه های انکشاف محل مولد و

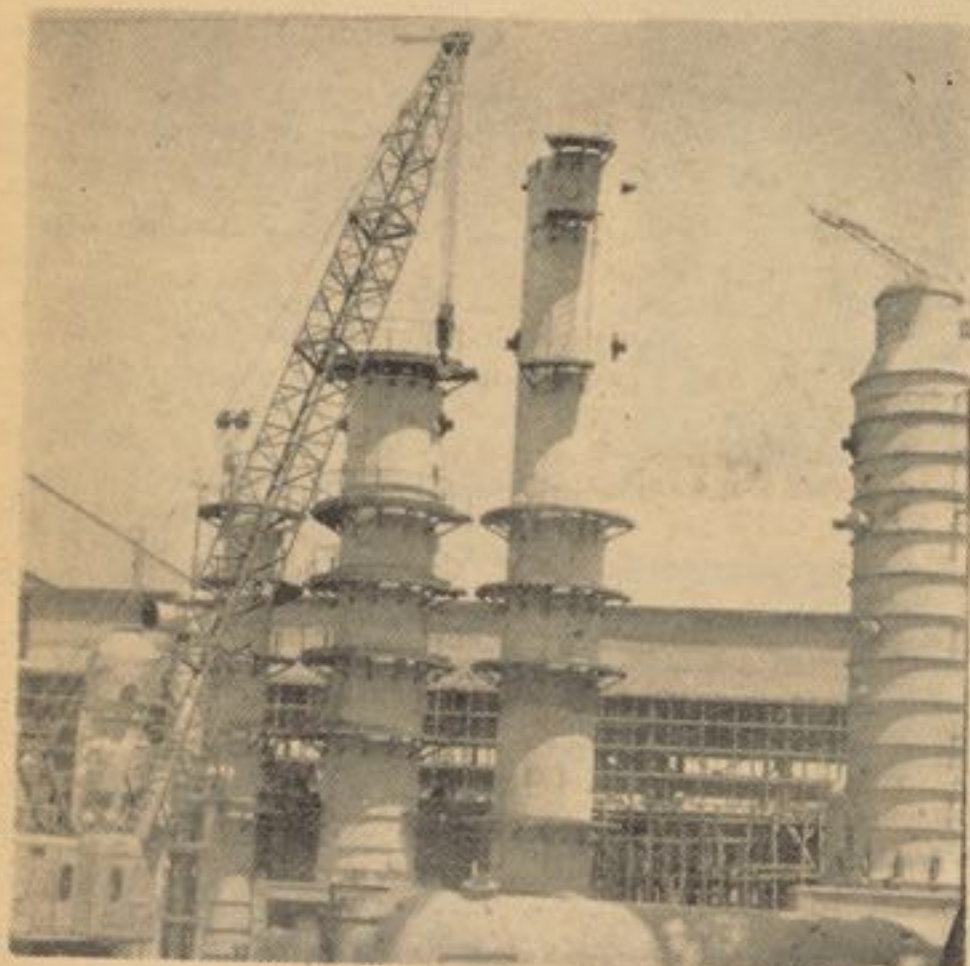
مطابق پیشبینی های که در پلان پنجساله چهارم اقتصادی صورت گرفته باید پلان ها هر ساله از ویایی شود و مورد تطبیق قرار بگیرد این روش که برای اولین مرتبه در سال جاری عملا به آن اقدام میگردد روش بهتر برای ارزیابی مشکلات بوده و ما را موقع میدهد تا در مورد پلان های آینده فکر کنیم و راه های حلی برای آن جستجو نماییم و این عمل برای تطبیق پلان ها نیز موثر و مفید است زیرا اگر در طول پنج سال همه ساله پلان ها طرح و تطبیق و ارزیابی نشود برای تطبیق یک تعداد پروژه های انکشافی در سالهای بعدی نمی توانیم تدابیری اتخاذ کنیم.

روی این سیاست بسیار مشخص وزارت پلان امسال در چوکات پلان پنجساله اقتصادی پلان های یکساله را طرح کرد تا بودجه انکشافی دولت با یک تعداد اهداف و پروگرام ها طوری هم آهنگ شود و ارتباط پیدا کند تا مفهوم سرمایه گذاری را با اهداف کاملی آن افاده نموده بتواند.

با استفاده از نتیجه پلان های یکساله مامیتوانیم بر دانش که از سال گذشته داریم و بنا بر فیهیکه از تجارب گذشته پیدا میکنیم میتوانیم در چوکات پلان پنج ساله تجدید نظر کنیم و اهداف خوبتر را در آینده وضع نماییم.

این حقیقت هدف اصلی و اساسی پلان های سالانه را تشکیل میدهد چون سال اولیست که پلان یکساله در افغانستان تطبیق میشود لذا ادعا نداریم که این یک پلان کامل است وقتی به این هدف موفق می شویم که با طرح میتود مشخص و آنهم با گرفتن انتبا از گذشته و تطبیق آن با آینده عمل و پلان ها را با این روش طرح و تطبیق نماییم.

شاغلی فروغ با بیان مطالب فوق در کنفرانس مطبوعاتی که در رادیو افغانستان تشکیل شده بود اظهار داشت: یکی از مشکلات ما نداشتن پروژه های مطالعه شده میباشد که در طول پلان گذشته



کارخانه کود و برق قسمتی از نیازهای افغانستان را مرفوع میسازد.

شد در پلان چهارم پیشبینی شده که در هر سال از ۱۸-۲۰ هزار نفر توسط تطبیق پروژه ها جذب میشود.

آنهم در صورتیست که در سکتور های زراعت و غیره بیشتر از منابع بشری استفاده بعمل آید.

یکی از عواملی که جوانان تحصیل یافته نمی توانند جذب شوند صورت توزیع شاگردان است به سطوح مختلف معارف که این سبب انکاری امروز طوری شده که در سکتور هائیکه به اشخاص ضرورت است کمتر و در سکتور هائیکه کمتر اشخاص ضرورت است زیاده تر تحصیل یافتگان وجود دارد.

پلان سال ۵۲ در روشنی پلان چهارم سعی کرده تا راهی حلی به این معضله پیدا کند و در پوهنتون یک تغییر بسیار آشکار را نشان میدهد که افلا ۶۰ - ۶۱ فیصد شاگردان در رشته های تخنیک زراعت و ساینس مشغول تحصیل گردند طوریکه روز بقیه در صفحه ۵۹

شاغلی فروغ چنین ادامه داد: که پلان اقتصادی چهارم - افغانستان یک روش پلانگذاری نسبتا مرکزی را تعقیب نموده و این هم یک روش اعتنوی بود که نه تنها مابله اکثر کشور ها آنرا تعقیب نموده اند ولی در پلان چهارم یک تفاوت بسیار اساسی درین مورد رونمائی بدین معنی که برای تطبیق پروژه ها در یک منطقه باید آن جا را به درستی بشناسیم و بعدا برای آن پروگرام انکشافی وضع کنیم.

روی این منظور حکومت در بودجه انکشافی سال ۵۲ مبلغ دو ملیون افغانی برای آغاز مطالعات بسیار اساسی در مناطق بدخشان و مرکز افغانستان تخصیص داده تا وزارت پلان بتواند راجع به نفوس، منابع تولیدی و غیر آن معلومات مفصل بدست آورد و در روشنی آن بتواند کمک های موسسات بین المللی و غیره را جلب نموده و زمینه را برای پلان های اساسی آینده مساعد بسازد.

در مورد بیکاری شاغلی فروغ گفت: بیکاری بدو قسم است یکی آشکار و دیگر پنهان که این هر دو نوع بیکاری در سکتور زراعت خوبتر مشاهده شده میتواند



بند درونته در انکشاف آینده منطقه نقش اساسی دارد.

زود ثمر میباشد. شاغلی فروغ اظهار داشت: که ساختن پلان یکساله به هیچ وجه یک حرکت ففرائی نیست زیرا پلان های یکساله در خلای میان دو پلان طرح و تطبیق نمی شود بلکه پلان پنجساله یک چوکات عمومی و پلان یک ساله مانند زنجیر است که

با آن مواجه بودیم اگرچه منابع مالی برای تمویل پروژه ها موجود بود ولی بعلت نبودن احصائیه کامل نتوانستیم پلان ها را درست ارزیابی و کنترل نماییم همچنان سیستم راپورد های خود پلان که یک اساس تطبیق و مراقبت است شکل عملی نداشته است از این رو وزارت پلان



بار دیگر

د دختران شایسته سال

د انتخاب می‌کند

ژوندون در نظر دارد امسال نیز دختران شایسته سال را انتخاب کند. از تمام دوشیزگان افغان که بخوانند در این مسابقه اشتراک کنند خواهش میشود موارد ذیل را در نظر بگیرند:

- ۱- ارسال خلص سوانح.
- ۲- ارسال یک قطعه فوتو.
- ۳- توضیح علاقمندی در رشته های علوم و ورزشی، هنر و تدبیر منزل.
- ۴- توضیح معلومات در شقوق مختلف و مورد علاقه.

برای دختران شایسته سال جوایز ارزنده داده میشود.

او کوم کنور اوپه زړه پوری تصمیم ونیسی مننه بهی وکړو. په درنا وی.

خیالگیر
د دولتي مطابقو کار گر

تاج به مدینه

په دی ورځو کی په خبرو نو کی اوریدل کیږی چه دینار ترافیکي وضع دسمون لپاره ښوولې کیږی او غوره اوپه زړه پوری تصمیمونه نیول کیږی هیله کیږی چه دا تصمیمونه په نتیجه هم ولری.

دستولو مقاماتو داغونه ی ما هم د خپلی نظری او هیلی څرگندولو ته تشویق کړ داده خپله نظریه چه دولتي مطابقو او نشرانی موسسو کارگر او مامورین ددی مشکل سره لاس او گریوان دی څرگند وم.

ښاری سرویسونه چه د ښار د ټاکلو سیمو اوسیم ځایونو څخه په ټاکلو لار ونک راتک کوی او دا لاری او تم ځایونه د خلکو اود سیمو د اوسیدونکو د شمیر او دهنو د سوکالی له مخی ټاکلی شویدی خو له بده مرغه د دولتي مطابقو د کار کوونکو او د نشرانی موسسو د مامورینو شمیر په نظر کی نه دی نیول شوی دکابل ترافیکو مسئول مقامونه که چیری په دی برخه کی څه نا څه پاملرنه وکړی ښایي چه دا مشکل په ډیره

آسانی سره له منځه لاړشیم یی یا د نادرشاه میني د ښاری سرویسونو تک لاره داسی وټاکي چه ددولتي مطابقو دودانی سره ځای ولری او یا هم د پی پی سی مېرو (ع) سرویسونه ته تک لاره بدله کړی یا هم دڅرخي بله سرویسونه له دی لاری لاړشی.

په هر حال که چیری د کابل د ترافیکو محترم مدیریت دخپلو غونډیو لړکی زموږ (د دولتي مطابقو او نشرانی موسسو) د مامورینو او کارگرو په دی مشکل غور وکړی

کارتون هفته



صاحب خانه به دزدی که می‌خواهد دهانش را ببندد!

- لازم نیست من وزنم از مدت هایش کم نمی‌زنم!!



شماره ۱۵ - ۹ سرطان ۱۳۵۲ ۲۹ جمادی الاول سال ۱۳۹۳ مطابق ۳۰ جون ۱۹۷۳

رهنمایی خانواده

والدين اړيکي څو ژندان

نکشا يند از فضا پل - در

ضرر اين جنايت آخر کار

باز گردد به ما درو به پدر

(بهار)

رهنمایی خا نواده که امروز در جهان حیثیت یک روش ثابت زندگی را پیدا نموده است. از ضرورتیای مهم تر بیوی عصر مایه باشد که خانواده را کانون نخستین تربیت اطفال و سر حلقه نظام اقتصادی و اجتماعی جامعه میدانند زیرا خانواده است که ابواب فضایل را پر رخ افراد جوامع می‌گشاید و سامی‌بند.

خانواده ایکه سلامت جسمی و معنوی دارد بهتر میتواند افراد سالم و سلیم را تقدیم جامعه نماید.

ویک خانواده وقتی میتواند نقش ارزنده خویش را در قلمرو اجتماع مو فقا له ایفا کند که تربیت لازم و رهنمایی های مقتضی زمان را داشته باشد و این امریست طویل‌المدت و مستلزم مصارف تجویزات و پرسونل ارشاد رهنمایی.

در کشور ما انجمن رهنمای خا نواده که پنج سال پیش تاسیس شد ماین وظیفه را به پیمان معینی در ساحه خدمات خانگی و رهنمایی خانواده ها انجام داده است. این انجمن عام‌المنفعه در طول پنج سال عمر خویش توانسته است خدمات مهم کلیتی تبلیغاتی و احصا نیوی را انجام دهد و ثابت سازد که وجود چنین موسسه عام‌المنفعه تاجه حد در رهنمایی خانواده ها وحل مشکلات تعدیده آنها و سرویس خدمات خانگی موثر و مفید میباشد.

در این هفته برای نخستین بار در کشور ما هفت رهنمایی خانواده تجلیل شد و این تقریب مصادف با بیست و یکمین سال تاسیس فدراسیون بین‌المللی پلان گذاری خانواده نیز است. از جانب دیگر سال جاری عیسوی ۱۹۷۳ را سال جیبا نی نفوس نیز اعلام کرده اند.

بدینمنوال در این هفته در محافل مختلف پیرامون مسایل مربوط به خانواده و پلان گذاری خانواده صحبت شد که یک فصل بزرگ این مباحث را کنترل نفوس و تحدید تعداد اطفال تشکیل میداد زیرا این قضیه سر آغاز تنظیم وضع اقتصادی و پلان گذاری در ساحه تربیت فامیل شمرده میشود.

ما امید داریم خانواده های افغان بتوانند از رهنمایی ها و کمک های این انجمن عام‌المنفعه استفاده کنند. وجوانب مختلف زندگی خویش را بهبود بخشند.

ښاري بسونو ته يو ه کتنه

هغه کمپته چه له څه مودی راهیسی دښاري نوډونه وروسته نیول شویدی دکابل ښاریانو بسونو دتنظیم اوانسجام دپاره ټاکل شویده اړکوم تجویزونه چه ددغی کمپتی دپره پیسی ته ددی هیله پیدا کړیده چه گوندی په راتلونکو وختونو کښی کومی بی نظمی چه په ښاري بسونو کښی شته اودښاریانو دکیلی اوشکایتونو آوازی پورته کړیدی، خپل ځای یوځوره اوموثر پروگرام اومنل شوی دسپلین ته پرېږدی.

حقیقت ددی له کومه وخته چه زموږ په ښاري کښی دښاري بسونو تک راتک رواج شویدی تراوسه پوری ددغو بسونو دمتصدیانوله خواچه دسرویسو شرکت یی په سرکښی واقع دی، دپسونو دچلوونکو او تکرانودروزی اولارښودنی دپاره کوم گام نه دی اخیستل شوی اودترانسپور تونو دخاوندانو پاملرنه یوازی خپلو گټو ته اړول شویده نه دښاريانو دهمایي دپاره.

دښاري بسونو نو په کار اچول که له پری خوادغو متصدیانو ته دگټی رسولو په منظور کیږی، نو له بلی خوا یی لوی هدف ددی چه د خلکو په پور اړولو کښی ټولنی ته خدمت وکړی اودغه خدمت دښایي اخلاقو او ښه سلوک په چوکات کښی دژبه له اخلاص سرته و رسو ی څوگله چه څوک دښاري بسونو تک راتک ته یوعمومی نظراجوی اودخلکو په مقابل کښی دسرویسو دچلوونکو رویه اوسلوک سروی کړی دی نتیجی ته رسیږی چه دوی زیاتره دښاري ژوند دآدابو اواخلاقو له ښیگڼو څخه داستفادی دپاره لارښودنی او روزنی ته اړدی او زموږ په عقیده دکورنیو چارو وزارت باید ددغه منظور دپاره مخصوص تربیوی کورسونه پرایزی او یوشمیر باسواده علاقمندان دچلوونکو او تکرانانو په حیث یگڼی وروزی او بیایي په ښاري بسونو کښی په کار واچوی.

داچه دیوی وروستی فیصلی له مخی دلیسواوښوونځیو شاگردان دلرمری ټولگیس نه ترشپږم ټولگی پوری دسرویس دگرایي له ورکولو نه معاف شویدی اونور شاگردان دښوونځی دکارت په پیژندنی سره په سلو کښی پنځوس کرایه ورکوی زموږ په نظرهم دشاگردانو دکورنیو داتقصاد سره یوه ښه مرسته ده اوهم که چیری دترانسپورتي اتحادیو له خوا په واقعی توگه دفیصلی سره سم عملی شی، دپوهنی دشاگردانو او ښاریانو دپاره به لوی خدمت وی اوموثر هیله لروچه دغه آرزو ترسره شی.

وحدت مصر و ليبيا

قذافی بار ها گفته :

مردم مصر و ليبيا حتی قبل از کلیوپاترا با هم روابط صمیمانه داشته اند.

محمد بشیر رفیق .



درین هفته معمر القذافی رئیس جمهور ليبيا بصورت غیر منتظر به جمهوریت عربی مصر رفت و در اسکندریه مذاکرات مهمی را با انور السادات آغاز کرد . ر هنگام ورود قذافی و سادات به اسکندریه عده زیادی از مردم مصر در استیشن خط آهن آن شهر و در جاده ها اجتماع کرده و با شعار های که در دست داشتند از رهبر جوان ليبيا با گرمی فوق العاده پذیرائی نمودند بعد از ملی ساختن شرکت نفت امریکایی در ليبيا این اولین سفر قذافی به مصر است و شاید مردم مصر بخاطر این اقدام او مقدم وی را بیش از هر وقت دیگر گرامی داشتند .

چنانکه تا تحریر این یاد داشت خبر گذاری ها اصلاح دادند مذاکرات دو رهبر عربی در سر نوشت آینده مردم کشور های شان دارای اهمیت فوق العاده زیاد است و یک قسمت اعظم این مذاکرات را موضوع وحدت مصر و ليبيا تشکیل میدهد .

بعلاوه آن ها نتایج مسافرت لیونید بریزنیف را در امریکا و تاثیر تماس های او را بانکسن او ضاع شرق میانه مورد مطالعه قرار دادند . معمر القذافی رئیس جمهور ليبيا از روزی که قدرت را بدست گرفت طالب وحدت کشورش با مصر بود . الهام از انقلاب مصر صورت گرفته



برادری و دوستی استوار بوده البته در دوران استعمار نه تنها ليبيا از مصر بلکه از تمام جهان عرب بدور ماند و درین دوره تلفات نهایت سنگینی برداشت چنانکه در دوره مبارزه علیه ایتالیائی های فاشیست در حدود ۴۵ فیصد از نفوس ليبيا تلف شد حتی جنرال ایتالیائی بنام گردانسیانی در حدود بیش از هفت هزار ليبيائی را از شهر ها و روستا ها به صحرا انتقال داد و این عده در مدت کوتاهی از نعمت زندگی محروم شدند . و هنگامیکه استعمار از ليبيا رخت بر بست در تمام این کشور که در حدود یک میلیون نفوس داشت حتی یک دکتور ليبيائی و یک مهندس وجود نداشت بیش از ۹۴ فیصد مردم ليبيا کاملاً بیسواد بودند . قانون اساسی ۱۹۵۱ که ملک ادريس آن را نافذ ساخت نیز توانست برای مردم ليبيا زندگی مرفه را تأمین کند تا اینکه در سال ۱۹۵۹ توسط کمپنی های فرانسوی و انگلیس در ليبيا نفت کشف گردید و از آن تاریخ به بعد زندگی مردم نیز تحول کرد . اما از وقتی که قذافی قدرت را بدست گرفته مردم ليبيا از نعمت زندگی عالی برخوردارند و امروز نفت ليبيا هفت در صد نفت جهانی را تشکیل میدهد و عایدات سالانه فردی در آن کشور از سه صد دالر تجاوز کرده است .

در حالیکه در دوران قبل از نفت این عایدات سالانه به سی دالر میرسید .

ليبيا با سواحل طولانی که در مدیترانه دارد از نگاه سترا تژیکی دارای اهمیت زیادی است و با نقاط سترا تژیکی ارو پا مانند جزیره مالتا کریت- سیسیلی و قبرس فاصله اندک دارد ليبيائی امروز در حدود ۲ میلیون جمعیت دارد و مساحت آن بیک میلیون و هفتصد و پنجاه هزار کیلو متر می رسد نود و سه فیصد از نفوس آن را مسلمانان و در صد یهودی و یک درصد ایتالیائی تشکیل میدهد . ليبيا در سال ۱۹۷۲ در حدود ۲۵ میلیارد دالر از مدارک نفت عایدات داشت .

کشور مصر سی و دو میلیون و پنجمصد هزار نفوس دارد و وسعت آن بیش از یک میلیون کیلو متر مربع است .

حالا که این دو کشور با هم الحاق میشوند یک قدرت بزرگ را در مدیترانه و بحیره احمر تشکیل میدهند .

مردم مصر و ليبيا همیشه در طول تاریخ کشور های باستانی شان در پهلوی هم قرار داشته اند چنانکه تاریخ این دو کشور شاهد است و مصر حتی از زمان های قبل از کلیوپاترا با هم روابط صمیمانه داشتند و این روابط همیشه به اشکال مختلف دوام داشته است .

عده ای از مردم ليبيا که از قدیم از ناحیه مغرب وارد مصر شده اند سال ها در قسمت های سرحد غربی زندگی کرده و جزئی از ملت مصر را تشکیل داده اند و حتی یکی از سران قبایل ليبيائی بنام « ششفق » تقریباً دو صد سال در مصر حکومت میکرد و بر تخت فراغه دست یافته بود چنانکه این دور از تاریخ فراغه را به فراغه خانواده ليبيائی نسبت میدهد بعد از تاریخ قدیم نیز روابط مردم ليبيا و مصر همیشه بر مبنای

اسلام و زندگی

سخن‌آورد فائز

۲- بقای زندگی و حمایت از موجودیت انسان:

دین مقدس اسلام میفرماید آنچه در زمین است همه بفرض بقای حیات انسانی و بهره‌برداری بشری آفریده شده و جز فراهم ساختن وسائل تامین زندگی هدف دیگری در آن مرموز نمیباشد اسلام جهت بقای نفس و ادامه زندگی انسانها نظام مبتنی بر تاسیسات و میخواد با تطبیق مواد آن حیات پیروان خود را تضمین نماید بلی نظام قصاص قاتل که در آیه (کتب علیکم القصاص فی القتل) .

به آن تصریح شده موثر ترین طریقه حمایت زندگی افراد بشری است زیرا وقتی مجازات قصاص که از خطرناکترین و شدیدترین انواع مجازات بشمار میرود و هیچ جزای به پیمانه آن نمیرسد باین سنگینی خود بقای زندگی افراد را تضمین کرده نتواند هیچگونه مجازات دیگر که خطر آن نسبت به قصاص بمراتب ناچیز تر است نمیتواند حیات انسان را برپا بدارد و بر روی همین (انسان خداوند (ج) میفرماید: (ولکم فی القصاص حیات یا اولی الالباب) .

باین معنی که قصاص بزرگترین وسیله بقای حیات بشری است .

(ومن قتل مظلوما فقد جعلنا لولیه سلطانا) یعنی شخصی که مظلومی را بکشد برای اولیای او حق انتقام داده ایم . تا به این وسیله دست ستمگران از دامن ناتوانان کوتاه و حیات ایشان تامین شود .

از آنجاکه انسان فطر تا از غرائز و نیرو های (مادی و روحانی) ساخته و بافته شده و بر شد و تکامل نیرو های مادی و معنوی خویش نیاز طبیعی دارد . بر روی همین اساس حفظ و ایجاد توازن در بین آن مایه توازن در تمام شئون زندگی بوده آرامی روحی و اطمینان باطنی را به ارمغان میآورد بالعکس برهم خوردن توازن نیرو های مادی و روحانی موثر ترین عامل ایجاد بی نظمی در ساختار زندگی اجتماعی بحساب میرود به اصطلاح زندگی یک جانبه زاده توجه یک جانبه میباشد - جامعه ای که همه نیرو های خود را تنها و تنها در زمینه پشرفت های مادی خویش بکار انداخته و از پهلوی تکامل روحی بکلی بی خبر و غافل مانده است هیچگاه نمیتواند با تمدن مادی خود نیاز مند پیدای روحی خویش را که خواهی نخواهی به اساس ایجاد فطرت دامنگیرش میگردد جواب اطمینان بخش بدهد بلکه در چنین وضعی که صرف مادیات محور توجه قرار گیرد و خواسته های روحی کاملاً پشت پا گذاشته شود ایجاد نا آرامی روحی و بی نظمی اجتماعی، بی عدالتی و اتلاف حقوق نتیجه حتمی و طبیعی آن بشمار میرود لذا دین مقدس اسلام میزان معتدل و متوسطی را طرح فرموده و بدینوسیله توانسته است تا به

نیاز مادی های مادی و معنوی بشری طبق ایجاد فطرت وی پاسخ گوید پس اسلام دین دنیا و آخرت است، تصور نباید کرد که این ادعا یک ادعای خشک و خالی بوده و متکی بکدام اساسی نمیشاید بلکه اساسات مطرح شده

هدایات الهی که بمنظور سوق توده بشری بسوی فلاح جاوید پیمان آمده و دینی که به بهترین مخلوقات ختم البرسلین حضرت مصطفی (ص) از پیشگاه ذات اقدس الهی عنایت گردیده دینی است که همه پهلویهای زندگی بشر را در برداشته و نظام باشکوه و جامعی است که نیازمند پهلای روحی و جسمی را بصورت متوازن در نظر گرفته و جهت تامین احتیاجات مادی و معنوی او مقررات نهایت اساسی و بابر جابج طرح نموده است، اساسانی را وضع کرده که اگر جامعه ای آنرا تطبیق نماید نجات یابد و اگر به آن چنگ زند براه مستقیم هدایت شوند ، مزیتی نیست که در محتویات عالسی دین اسلام سراغ شده نتواند و مصلحتی نیست که در مبادی آن وجود نداشته باشد زیرا تمام شئون زندگی که اساس تمدن و تکامل بشری به آن ارتباط ناگسستنی دارد از مصالح سه گانه ای متشعب میگردد که قوانین اسلامی به محور آن میچرخد و آن عبارت است از:

۱- جلوگیری از مفاسد که بنام ضروریات یاد می شوند .

۲- جلب مصالح علیای کشور که بنام احتیاجات یاد میگردند .

۳- مکارم اخلاقی و عادات حسنه که بنام تحسینات از آن تعبیر میشود .

اصول سه گانه فوق به نحو شایسته جوابگوی همه تمایات انسانی و مایه ارضای هر گونه آرزو های مشروع بشری است .

اسلام با تطبیق اصول ضروریات یا جلوگیری از مفاسد تکمیل داری همان شش عنصر ذیل را که عبارت از حمایت دین ، حمایت نفس و حمایت مال ، حمایت نسب ، حمایت آبرو و حمایت مال است بعهده میگیرد که ادامه حیات بشری بدون آن تصور شده نمیتواند .

۱- در مورد حمایت و نگهداری از دین خداوند (ج) میفرماید: (وقاتلوه حتی لاتکون فتنه ویکون الدین کله الله ...) و در سوره انفال نیز میفرماید: (ویکون الدین کله الله) هکذا حضرت محمد (ص) در قسمت حمایت از دین میفرماید: (امرت ان اقاتل الناس حتی یسجدوا و ان لاله الا الله) «الحديث» .

اسلام بدست آوردن وسائلی را در سلسله اعمال صالح و نیکو بحساب میآورد که مایه تقوی جامعه اسلامی و عامل جلال و اعتلای شان مسلمانان قرار میگیرد .

از طرف دیگر آیات دیگری نیز وجود دارد که در اینجا به بشره و هشدار داده شده که مبادا به همین جهان طبیعت اکتفاء کند و یا فاضایل معنوی خود را فدای آن سازد که این کار نیز موجب بدبختی او خواهد شد .

اسلام شاهد زنده این مطلب است - قرآن کریم در آیات متعددی به انسان گوشزد می نماید که خداوند حیوانات و نباتات و جمادات بلکه زمین و آنچه در زمین است برای آسایش و رفاه شما آفریده چنانچه میفرماید:

(هو الذی خلق لکم مافی الارض جمیعاً) .
قرآن کریم بالبعه صریح اعلان میدارد:
(ولاتنس نصیبک من الدنیا) .

یعنی حصه خود را از مواد دنیوی فراموش سازید .

محمد حسین نهضت در جستجوی حقیقت ..

چون شما سوی جهادی میروید محرم جان جهادی کی شوید بشراکری تعادل را از دست داد و یکسره اسیر و عاشق و دلباخته ماده شد از فهم و درک جهان معنی بی بهره میشود حیات ابدی و سرمدی را نمی تواند ببیند و باور کند . برای اینکه روح او کوچک شده ، کودک در دوران کودکی نشاط و مستی دوره جوانی را نمیتواند درک کند و جوان نیز نمیتواند بداند پیران با تجربه از موده از زندگی چه آموخته اند برای اینکه دودوره ای مختلف حیات روح از نظر هدف و مطلوب متفاوت است همچنین یک طبیب ماهر که با مطالعات بی گیر سیر تکامل علوم طب را تعقیب میکند نمیتواند ادیب کامل شود و یک عالم ریاضیات عالی ممکن نیست فقیه متبحر و مقتدر گردد .

چرا ؟
برای اینکه روح هر کدام بیک موضوع متوجه است انبساط در یک رشته او را از فرا گرفتن رشته های دیگر باز میدارد .

پس فعالیت فکری در دل بستن و معتقد شدن به امری اثر دارد و از آن مقدمات در موضوعی که مطرح بحث ماست چنین نتیجه میگیریم که اگر کسی بپرسد آخرت چیست؟ و بحث بعد از مرگ و پاداش اعمال چگونه است؟ باید به او گفت فعالیت مغزی تو چگونه است؟ آیا طوری هستی که وقتی زیبایی قهر را می بینی صانع و سازنده آنرا نیز ببینی آیا تنها شیرینی شکر را می بینی یا هم شکر را و هم شکر ساز را ؟

به قول شاعر :

ای خواجه قهر بهتر یا آنکه قهر سازد
خوبی شکر بهتر یا آنکه شکر سازد
ای باغ توئی بهتر یا گلین گل دوتو
یا آنکه به یک لحظه صد گلین تر سازد
ای مردمک دیده در دیدن این و آن
بینائی تو بهتر یا آنکه بصر سازد

اگر طوری شود که مغزها و فعالیت های فکری همه در سطح جامد و تنگنای ماده زندانی شود یعنی جزئیات و مسکن و لباس به چیز دیگر توجه نداشته باشد این چنین افرادی نتوانند به معنویاتی ایمان بیاورند و حقیقتی را باور نمایند زیرا روح شان متوجه یک جنبه شده . زندگی که در محور ماده دور میخورد سراسر بقیه در صفحه ۵۹

قبل از آنکه به دنبال بحث گذشته در باره اعتقاد به معاد و آئران در شئون مختلف زندگی و نظم مسائل اجتماعی مطالبی ذکر گردد، به این جمله توجه شود که سوال شده چرا اغلب مردم از این مبنای مهم دینی انکار دارند و این اصل مسلم عقلی را که در این جهان سراسر نظم و حساب نباید خوبیا و بدبختی مردم به دست فراموشی سپرده شود باور ندارند .

برای اینکه بدین پرسش جواب داده شود مقدمه لازم است و آن مقدمه اینست که: یکی از حقایق ثابت و بزرگ عالم وجود روح آدمی است به شرط آنکه در راه تامین بزرگی آن موانعی ایجاد نگردد زیرا عظمت روح مو قوف بر بزرگی هدف و مطلوب او است هر اندازه که مطلوب روح عالی تر و ارزنده تر باشد بهمان پایه خود روح مترقی تر خواهد بود .

و برعکس هر قدر مطلوب او آید الهی که برای وصول به آن تلاش میکند ناچیز باشد به همان اندازه تحت تاثیر غرایز منفی قرار گرفته است .

به عبارته ساده تر اگر گذشته و مطلوب روح در قلمرو طبیعت باشد و برای رسیدن بدان سعی ورزد در این صورت نمی توان برای آن عظمتی قایل شد .

بالفرض اگر کسی باشد که مغز و اندیشه او هزار چند بوعلی و ابوریحان باشد یا فصاحت و بی سحران وائل دست رد بزند او بیاید جهان و آنچه را در آن است برای ما معرفی کند این کمال ملاک عظمت روح وی نیست زیرا صرف الفاظی ترتیب داده و موادی را معرفی نموده اما وقتی برای روح عظمت میتوان قائل شد که به قول هاتسف از حقیقت حیات در گذرد و وسعت ملک لامکان نبیند و خود را برای تقرب به آن پیدا فیض آمده سازد و در بر توان معرفت در مقام شناسائی جهان خلقت و عالم تکوین برآید صاحبان این ارواح سرحد کمال انسانی را طی کرده اند به قول مولانا :

مرده زین سویندو ز آتسو زنده اند
خامش اینجا و آنطرف گویندند اند
چون از آنسو شان فرستد سوی ما
آن عصا گردد سوی ما ازدها
جمله ذوات عالم در آن نهان
با تو میگویند روزان و شبان
ما سمعیم و بصیریم و خوشیم
با شما ما محرمان ما نا خوشیم

ازبيلات ختبر

دوغ آب !

هر چه در وصف (دوغ) بالا حضي در اين روز ها كه شدت گرما روز افزون است بويسم و بگويم - كمتر از آنست كه بنده وجناب شمعاعلا احساس ميكنيم .
دوغ سرد وسايه بيد و فرش حصير در طهر يك روز تا بستاني مطلوب هر شهري و دهاتي ماست .

امروز در شهر ده يكسان دوغ پيدا مي شود اما سايه بيد و فرش حصير و گوشه دنج حكم گنج را پيدا کرده است كه بهر كس ميسر نيست .

متاسفانه - دوغ سالم و صحي نيست چون اين دو هرديف ديگر خويش در بازار هاي شهر ما وجود ندارد زيرا اگر دوغ تازه بدسترس بيابد آتش بقدري فراوانست كه بايد بجاي (دوغ آب) بايد گفت. (آب دوغ) زيرا در چند ليتر آب فقط يك يا نيم ليتر دوغ راهبريزند و بخورد مردم میدهند .

اگر از چكه هاي گيمالي شده - دوغ را آماده كنند گذشته از موجوديت ذرات گچ و گل سفيد آنقدر گرد و خاك سرگ نيز در گيلاس دوغ بچشم ميخورد كه گويي (دوغ خاك) است .

از هجوم مكس ها و بي مبالايي ها (كثافت كاري دوغ فروشان صافي هاي نا پاك شان چه بگويم دوغ فروش بي انصاف گيلاس كه بدوغ آلوده شده و يك همشيري ملاحظه آي قبل نوشيده است براي همشيري ديگر يا اصلا پاك نميكنند و يا باطفي آلوده بصد ها ميكروپ و ويروس دهان گيلاسي ميابد و دوغ عرضه ميكنند و پول بدست ميآورند

چون بياروالي و كدام مقام ديگر رسمي و غيره رسمي خود آمادگي عرضه چنين نوشيدني ها و خوراكي هاي بازار را ندارند حتي مراعات حفظ الصحة و شيوه عرضه صحي مشر وبات و ما كولات بازار را نيز نظارت جدي نميكنند .

بطور مثال با هر گيلاس دوغ آب بازار يك گيلاس گرد و خاك جهان ميكروپ را نوشيم و لب به آستين پاك ميكنيم و شكر نعمت بجا ميآوريم اما نميدانيم كه بزودي به امراض معده و روده مصاب ميشويم ورنه هر گز لب به چنين گيلاس هاي آلوده نمي آلايم .

هرگاه حفظ الصحة بياروالي و يا روغتيا يالان نتوانند در همين روزها مساله عرضه لبنيات را جدا تنظيم و رهبري كنند - پس چه وقت خواهند توانست اين آرزوي مردم را بر آورند .

در ايام زمستان مكس ها به نيزوي شمشير (جنرال زمستان) محو ميگردد مردم هم از نوشيدن دوغ فارغ ميشوند (طواف)

دوغ فروش در زمستان نه آب فروشي ميكنند و نه دوغ فروشي بنا بر اين آنوقت احتياجي به اقدام بياروالي و وزارت صحي احساس نميشود .

پس بهتر است پيش از فوت وقت واچ گرفتن آلايش دوغ آب و ساير

نوشا به ها دست به اقدام جدي زد زيرا از قديم گفته اند .

كه : علاج واقعه قبل از وقوع بايد كرد .

(ابوالوا)

دخبر و تقلمب

خبري كومه داسي فزيكي ماده نه ده چه معين حجم اوباكلي وزن و لري اوبو خايك گري نـ سو خكه يي هر خوك بي توله بي اندازي اوبي پيسي يويه بل لودي .

لدي كبله چه په خبر و د چاپسي نه دي لگيدلي له همدغه امله پدي برخه كني لورينه او پيرزوينه دومره زياته ده چه حتي خني كسان به

دي دير خوشاله وي چه اوريدونكي و لري اوبيا اوريدونكي پول دده و خبر و د پاره غون غون و گرخي .

كومه خبر و چه يوخه بازار پيدا كړي دي هغه دستايني اوتوصيف خبري دي پدي برخه كني خيني خبري دومره قيمتي وي چه په يوه (بڼه چوكي) اړزي .

بخواني پول قيمتي خبر و ته يو پول موجوده او هغه هم دشعر « وزن » ، زه خود او پول خبري

به دومره قيمته وي چه ديوي رباعي قيمت به په طلاو اوسرو زرو وركول كيده . كه خه هم درباغي تللو د پاره تله موجوده وه « اوس هم به نويو وزنونو كني ددغه شي د پاره خه

شي نشته) سره دي هم هغه خوله چه رباعي ورباندي ويلى شوي ده يوه مناسبه پيمانه وه . خدای می دغاړه نه بندوي دستايني په يوي رباعي سره خوخله دشاعر خوله له طلاوو خه خه كه

كړي يي شوي وه

زموږ دروانو پرمختگونو په سلسله كني طلاوي دستاينوكو خولو په تناسب نه دي

زياتي شوي اوله يي خوا اوس هر خوك پـو هيدلي دي چه ستايني دكوم درد دوا نشي كيدلي نوله همدغه امله هغه چانس د لاسه

وتلي دي دستاينوالو خولي په سروزرو ډكي

شي اودنور خه ويلونه (وربتي شي) سره

ددي هم لاتراوسه د هنرمندانو هغه خبري چه

دشعراو موسيقي په ژبه ئي وايي ورځ په ورځ

زياتيدونكي ارزښت لري .

د هنر په زبه خبري خو د هرجا نوسى كار نه دي

سره ددي هم داسي كسان شته چه دخان په مته د

خبرو بازار تو دوي ، زما خبري تاسو ته

رسوي اوستاسو ماته راوړي او به دي توگه

خان ته د گوزاري او غريبى لاره جوړوي .

د خبرو پسي نه گرځيدونكو محترمينو (هيله ده

چه شمير ئي نور هم په هيواد كني زيات شي

له يونه بل ته د پول شويو خبرو بازار ډير

سوړ كړي دي او هره متاع چه پخپله بڼه خپل

قيمت د لاسه وركړي ، نوبيا بازار چلونكي

كسان د تقلمب د ابتكار او هنر نه استفاده كوي

اوس چه سمى نغي خبري د خرغلاو متاع

نشي بلل كيري نوځني دخبرو تقلمب كوونكي

غواړي چه زما وستاسو خبر و ته بل پول دنگ

ور كړي او يايي پخپله خاصه كيميا گري

بڼي شكل اوماهيت وگرځوي ترخوچه دا

پول (نه ترخاونه خوړو) خبر و ته يوتريځ او

ياخوړ خوند وركړي او بياني يوي محدو دي

تقاضا ته عرضه كړي .

بيچاره دكتور

مورد دقت قرار بدهد زيرا اوكه دكتور

خير انديش (ا) است نمى خو هـد

مريضانش سرا سيمه به اين سو و آن

سو عقب دو او لاپراتوار بگردند و از طرفي

آرزو دارد به لاپراتوار پست ها و دوا

فروشانيكه از صبح تا شام به اميد دريافت

چند قران دست به (الاشه نشسته اند)

خدمتي نمايد و اين البته كار خوبي است ا

پس يك چنين دكتورى كه تا صاعـت

هشت شب يا بيشتر در معايـنه خانه كار

ميكند چطور ميتواند از هر مريض بدقت

معايـنه كند و در دشن را تشخيص بدهد .

شما از چنين دكتورى چه انتظار داريد .

اگر آدم و سواسي و گله مندى باشيد

و بخواهيد شكايـت كنيد من به شما حق

نميدهم .

آدم از يك دكتور با انصاف ا چقدر

ميتواند انتظار داشته باشد دكتورى كه هم

معايـنه ميكند هم نسخه ميدهد و هم درملتون

و لاپراتوار را به شما معرفي ميكند !

م، سرشك

نميدانم ميدانيد يا نه كه براي بعضي از

دكتوران آنقدر موضوع پول و پول گرفتن

مطرح نيست البته مريض معاينه ميشود

چگونه من نميدانم ولي يكچيز را ميدانم كه

عقب اتاق معاينه بعضي از دكتوران قطاري

از مريضان صـف بسته اند كه بايد معاينه

شوند - نسخه بگيرند و ۲۰ - افغانسي

ببر دازند شايد هم بيشتر .

مريض بخاطر درمان در دشن ميخواهد

زود تر معاينه شود . دكتور هم اين آرزو

را دارد اما بيچاره دكتور بايد چندمين

وظيفه را انجام بدهد ، هم مريض را معاينه

كند - هم نسخه بدهد هم لاپراتوار مشخص

را براي تجزيه خون وادار وچيز هاي ديگر

به مريض آدرس بدهد و هم آدرسـ

درملتون معيني را گوشزد مريض كند .

و بعد نتيجه لاپراتواري را از دو جهت

مطالعه كند يكي از جهت تجزيه لاپراتواري

ويكي هم از اين جهت كادر كدام لاپراتوار

تجزيه شده است و آنوقت نسخه بدهد

ادويه مريض را هم بايد از همين دولگاه



بخشی از حوادث مهم جهان را گزارش میدهد

از
کره

صلح و دوستی ایده آل همه

نمودند تا اکنون دگر گونی هایی
بمیان آمده است. از همه مهمتر
اینکه برژنیف بخاطر ایجاد پایه
های همکاری اقتصادی با امریکا
توانست تا د وای تلخ مین گذاری
بنادر ها یفو نگ را ببلعد. اکنون
رهبر شو روی در داخل کشور پایه
های قدرتش را تحکیم نموده و
جذبه سیاسی شخصی بدست آورده
است. ولی شهرت صلح سازی
نکسن تو مط اتمام و اثر گیت بکلی
از بین رفته و برای جبران این نقیصه
با مشاور مخصوص ص کاخ سفید،



برژنف پس از گام گذاردن در امریکا

● امریکاییان سفر پرژنیف را مرحله دوم صلح
و دوستی بین شرق و غرب خواندند.
● نکسن این سفر را گام بلندی در راه صلح و
همکاری ملل نامید



تبصره

تو فقها نیکه در پایان مذاکرات عالی و موفقانه یک هفته یو لئو نید برژنیف
زعیم حزبی اتحاد شوروی و رئیس جمهور نکسن صورت گرفت و تفصیل
آن طی ابلاغیه مشترک انتشار یافت در واقع یکی از حوادث مهم و با اهمیتی
در تاریخ سیاسی جهان و به سبب در روابط شرق و غرب محسوب میگردد
جنگ سرد که محور این مذاکرات را تشکیل میداد ولیو نید برژنیف
زعیم حزبی اتحاد شوروی در نطق تلو یزیونی خویش آن را در واقع
خاتمه پذیرفته شده اعلام کرد. ابری بود که در طول سالهای گذشته بر
روابط شرق و غرب سایه می افکند ولی امید آن میرود که این سایه با
امضای معاهده جدید تحدید سلاح ذروی در سال ۱۹۷۴ و باز دید های
مجدد سران وزعمای اتحاد شوروی و امریکا در سالهای آینده بکلی ناپدید
شود.

کشیدگی عرب و اسرائیل که برژنیف طی نطق خود از آن ابراز
نگرانی کرد و آنرا ابر تاریکی بر مذاکرات موفقانه خود با نکسن خواند
در حقیقت مانع بزرگی در تأمین صلح واقعی بین المللی بشمار میرود.
افغانستان با پیروی از سیاست عنعنوی عدم اسلاک و قضاوت آزاد
خویش و آرزو منده میزبانی مسالمت آمیز با همه دول جهان در فضای صلح
و آرامش جهانی هر قدمی را که در راه تحکیم صلح بین المللی و تشدید روابط
دوستانه بین همه ملل جهان برداشته شود، نیک دانسته و میداندا
نوقع داریم اختلا فاتی که در اثر تجاوزات اسرائیل بر خاک اعراب و غصب
و تملک قسمتی از اراضی یکعده ممالک عربی بوجود آمده و دامنه آن روز بر
روز توسعه می یابد از طریق مذاکرات سران دول بزرگ و مداخله مستقیم
این کشور آن چنان راه حلی پیدا کند که در اثر آن حقوق اعراب اعاده
گردد و مردم فلسطین از آوری و بی خانگی نجات یابند.

از لحظه ای که طیاره حامل برژنیف
در هفته گذشته، روی خط رنوی
میدان هوایی پایگاه هوایی اندر
یو سس تماس نمود از به صورت
مستقیم به استراحتگاه ریا سست
جمهوری رفت. رئیس جمهور نکسن
برای پذیرایی بهتر مهمان، ییلاق
کمپ داوید را که نزدیک کوه های
کاتو کتین واقع است آماده ساخت.
لحظات بعد، یک هلیکوپتر زیبا و
راحت، روی چمن سبز کاخ سفید
نشسته و زیب و زینت های قدیمی
نمای کاخ، همراه با صدای شپیور
مهمان را پیشواز گرفت. برای
امنیت و آرامش بیشتر، برژنیف
با خود هلیکوپتر آرام، سه مان دیگر
و حتی دور نمای از کرملین را آورده
ولی تفاوت زندگی محسوس بود
و این بخاطر این است که یک رهبر
قدرتمند نیم جهان دیگر، در برابر
دیگری قرار گرفته است. جالب این
است که پس از بازدید نیکتا

این بار، هر دو رهبر در برابر هم
قرار گرفتند تا طی شش روز گفتگو
نهال دوستی یی که در مسکو نشاند
بودند، آبپاری نمایند. این گفتگو
فضای ر وابط می تواند افق
سیاسی هر دو کشور را روشنتر
سازد.

از زمانیکه این دو رهبر در زیر
چلچراغهای کاخ کرملین مذاکره



گفتگو های خصوصی برژنیف، نکسن در سان حکمت

نکاتی از اعلامیه مشترک اتحاد شوروی آمریکا

جلو گیری از جنگ ذروی آینده
تحدید سلاح های استراتژیک
کاهش عصارف نظامی، از بین بردن
وامحای سلاح مرگبار کیمیاوی،
مساله هندو چین، حالات اروپا،
شرق میانه، همکاری اقتصادی
زراعتی و تجارتی فرهنگی و علمی و
مناسبات ترا نسپورتی نکات اساس
اعلامیه مشترک هر دو قدرت بزرگ
جهانی را میسازد.

از زمانیکه دور هبر شرق و غرب زیر چراغهای کاخ
کرمین مذاکره نمودند، تا اکنون دگرگونی هایی
به میان آمده است

ماتهاست

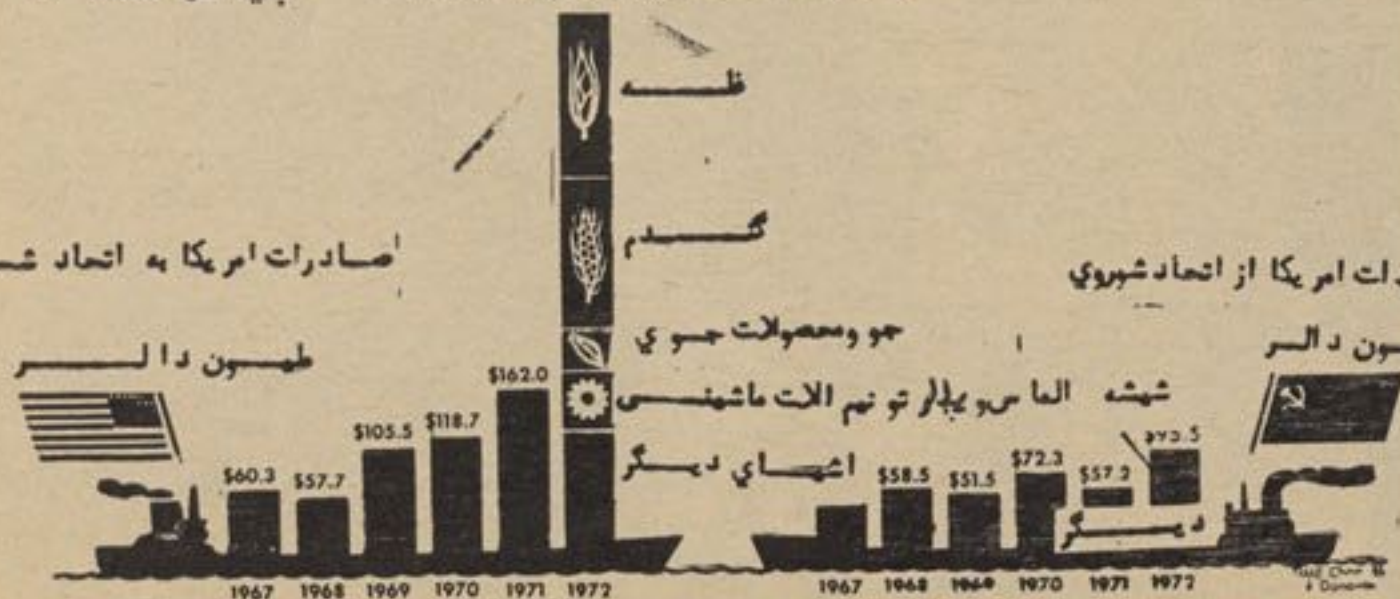
بود. حتی فکر می شد که موج عظیم این
اتهام، رئیس جمهور نکسن را بکلی
از اریکه قدرت بپندارد.
سخن دو ستانه.
به همین سبب مسکو برای مدتی
سکوت نموده در دو راهی تصمیم
قرار داشت.
با لایحه بر ژنیف به صورت تقریباً
شخصی، برای ایجاد فضای صلح
و دوستی ملل متخاصم گامی بر
داشت. و قتیکه تصمیم گرفته شد
رهبران کرملین همه موانع را برای
پیروزی در این مذاکرات از
برای بر ژنیف برداشتند. ماه
گذشته برای چهار روز رهبران
جدید و پیروز مند دفتر سیا سی
کمیته مرکزی حزب کمونساتحاد
شو روی، به شمول بر ژنیف با
هائری کسنجر در دهکده زویدوکنار
در یای واکاه جایگاه تا اکنون هیچ
سفیر غربی راه نیافته است، دورمیز
مذاکره نشستند. در این دور مذاکرات
بیشتر روی سفر بر ژنیف گفتگو
صورت گرفت. بعد، مطبوعات
شوروی و رهبران آن کشور با لحن
در ستانه تری سخن گفتند، و سپس
هر دیکه در مدت نه سال گذشته
بصورت آشکار و پنهان بر شوروی

حکومت می نماید خبر نگاران
امر یکایی را به صورت غیر منتظره
بکاخ کرملین راه داد و با نان ۳
ساعت و بیست دقیقه به گفتگو نشست
در این گفتگو با خبر نگاران بر ژنیف
سعی نمود که تاهی توان به
صحبت ها پیش لحن دو ستانه
بدهد. او خبر نگاران را به گرمی
به پیشواز گرفت. آنان را به اتاق
کارش نزدیک دفتر سیاسی برد او
سگرت فیلیپ موریس دود میکرد،
بروزنامه نگاران شوخی می نمود
خیلی مرد اعتماد به خود معلوم می
شد. در یک محل اتاق کارش، او
به دروازه شیشه ای اشاره نموده
بآبسم گفت (اتاق مطالعه). بعد
با خنده درب آن را باز نمود. در
درون آن یک بستر خواب، دستگاه
تلویزیون و یخچال وجود داشت.
طبق گذارشی که اکسلباک نماینده
مجله (نیو زیوکی) داد. برژنیف
سعی می کرد که به صورت مستقیم
از نکات مشخص دیدار آینده چیزی
بزیان نراند. او در حالیکه در حاشیه
حادثه و اترکیت تماس می گرفت
گفت این موضوع کاملاً یک حادثه
داخلی آمریکا بوده و من به آن چه
بقیه در صفحه ۶۲



بخاطر معطله و اترکیت شبکه
سراسری تلویزیون ظاهر شد.
به نظر بسیاری امریکاییان،
برژنیف در این دور مذاکرات
پر برنده تری نسبت به نکسن در
دست دارد. و فکر می شود که وی
زیر همین فضای نامطلوب، گذشتهای
زیادی بنماید تنها امریکاییان
نیستند که از اثر ناکی نامطلوب
حادثه و اترکیت متأثر هستند. بلکه
رهبران کرملین می ترسند که گفتگو
با یک رئیس جمهور ضعیف و کسی
که در برابرش کاذب سس عصیان
زده قرار دارد، آنقدر نمرند نخواهد

صادرات آمریکا به اتحاد شوروی



لبخندی که ۳ هزار سال

● ملکه‌ای که چون سونا نیزالبخند میزد

و چون نو فریتت زیاد بود!

● ملکه تویه - همسر یک رب النوع مصر

بود.

در یکی از لوحه های سنگی هیرو
غلیف که محتوی اطلاعات پیرامون
عصر عتیق مصر میباشد - راجع
به ملکه تویه - چنین نوشته شده .
او مادر پادشاه و همسر عرب
النوع بود.
شوهر او یک دولت جدید را
بنیاد نهاد و پسرش در پهنه تاریخ
هزار ساله زمان زندگی خویش به
حیث نیرومندترین و آباد کننده

یک متخصص فرانسوی آرکیولوژی
که در حفاری های کنار رود نیل
کار کرده و در زمره کاشفین آثار
تاریخی این سامان شامل بود در باره
ملکه تویه چنین میگوید :

(او مانند نو فریتت زیباست)

هنگامیکه اریکولوگ ها - قبر
ملکه تویه را می شکافتند این مجسمه
را در اطاق جلو آن یافتند .

در شهر لکسور مصر غاری دیده
شد که بیشتر به غاروبا شباهت
داشت و گروپ آرکو لوگ های
فرانسوی مو شک فانه وارد آن
شدند و به اصطلاح خود شان (دره
ملکه های مصری) را کشف نمودند
این مغازه طولانیست و در نهایت
آن قبر تویه قرار دارد .

در یکی از اتاقهای مدخل که
تاریک بود یک کارگر بر سبیل
اتفاق این مجسمه را در حالی دید
که در بین پارچه های سفالین در
کمال سلامتی قرار داشت آرکیو لوگ
ها برای مدت کوتاهی مجسمه را از
مغازه بیرون آوردند و از آن عکاسی
نمودند سپس بجای اصلی اش
برگرداندند و بعد از آن آرکیو لوگ
ها در آرشیف مربوط آثار تاریخی
مصر به تحقیق و گردآوری اسناد
و مدارک علمی راجع به این مجسمه
پرداختند .

صفحه ۱۲

مجسمه ملکه تویه





سعد سر دارد



اوچون نو فر نیت زیباست

قدیمترین سندی که پیرامون این مجسمه معلومات میداد - پارچه سنگی بود که بر روی آن بخط هیرو گلیف اطلاعاتی نقش شده بود که قدمت آنرا تا ۲۳۰۰ سال پیش نشان میداد.



بر روی نقشه محل کشف مجسمه دیده میشود

این لوحه سنگی هیرو گلیف ملکه معروف شد او یکصد سال عمر کرد شصت و هفت سال تمام حکمروایی نمود.

تعداد زنان او را پنج قید کرده اند يك تعداد معشوقه ها نیز داشت ولی شماره اطفالش از یکصد تجاوز کرد.

بهر صورت بما در زیبای خویش احترام میگذاشت و سخت بمادر خویش علاقه داشت در عصر او معابد زیادی ساخته شد و طوریکه آرکیولوگ ها ابراز نظر میکنند - نبود فیصد تمام معابد عصر عتیق مصر در عصر زمامداری او اعمار شده است.

مجمعه ملکه تویه - پرده از روی راز های تاریخی مصر بر میدارد و از جمله دومین لبخند مجسم تاریخ جهان را معرفی میکند!



مجسمه را يك کارگر از بین اشیای سفالین پیدا کرد.

لحظه در دنیای دیگر گونه

فال تو نشان میدهد که عاشق هستی...



فالبینی گفت:

دختری را که دوست داری جوان دیگری
مزارعش است

جلب کرد دران نوشته شده بود.
«رمل، تعویذ، فال، نجوم، تسخیرات
قیافه شناسی».

پنجره این اتاق یاد کان با
پلاستیک شفافی پوشیده شده بود
بردروازه کوچک آن پرده کهنه و
ضخیمی آویخته بودند.

لحظه ای در آنجا تو قف کردم
بیاد کوچه های دیگر شهر افتادم
که در آنجا ها نیز چنین لوحه ها و
چنین دکان ها فراوان است.

در همین لحظه دودختر جوان
که لباس سیاه مکتب براندام شان
برازندگی خاصی داشت و کتاب
هایی که بدست گرفته بودند آنها را

در وازه های شکسته، پنجره های
قدیمی که در بعضی بجای شیشه
کاغذ اخباری چسبیده بودند،
انسان را بیاد گذشته های کابل
میانداخت.

درین کوچه لوحه ای که بالای دکان
کوچکی نصب شده بود توجه مرا

یکی گفت:

تو عاشق هستی بگو نام معشوقه ات
چیست که فال او را هم ببینم؟

در پیچ و خم یک کوچه قدیمی شهر
کهنه بود، جویچه های آب کثیف
تنگی کوچه و دیوارهای بلند و
فرسوده منازل، منظره عجیبی داشت.

کفشناسی هم قواره می خواهد!

شاگرد مکتب معرفی میکرد، از آن
دکان فال بینی بیرون آمدند. کمی به
اطراف خود نظر انداختند و بعد به
امتداد کوچه حرکت کردند.

حس کنج کاوی ام بیشتر جلب
شد. خواستم تابدا نم در داخل این
اتاق چه صحنه ای است؟ آنجا چه
کسانی نشسته اند؟ باهمین مفکوره
برده راعقب زدم و داخل شدم. اتاق
کوچکی بود. فضای آن تاریک و کمی
هم دم کرده بود. در گوشه آن میز
کوچکی گذاشته شده و بالا یشریک
تسبیح، چندین مربع فلزی، قلم و
قلمدانی و چند جلد کتاب کهنه
و ورق های کاغذی گذاشته شده
بود.

در پشت میز، مردی باریش کوتاهی
قرار داشت لنکی اش را به طرز
خاصی پیچیده بود و با گوشه آن
عینک ذره بینی اش را پاک میکرد کمی
بسویم خیره شد بعد پرسید:

چه کار داشتین؟

گفتم: می خواهم فال مرا ببینید.



فالبینان شهر ما با این ابزار حوادث آینده زندگی علاقمندان را بزعم خود پیشگویی میکنند

صفحه ۱۴

در بسیاری از کوچه های شهر کهنه ، دکانهای فالبین و جود دارد

فالبینان شهر ما

قبل آمده بودند چه میخواستند؟
کمی سرش را شور داد بعد
گفت :
این ها هم مثل تو مشتری یا ن
من هستند .
گفتم : ازین مشتریان بسیار
داری؟

گفت: بلی بیشتر دختر ها
و پسران جوان پیشم می آیند. در
حالی که يك سکه پنج افغانی یکی
را بالای میزش گذاشتم از انجا بیرون
آمدم. در راه باخودم فکر میکردم که
این دختری که من عاشق او بودم و او
هم مرا دوست داشته اما تا امروز
اورا نمیشناسم که خواهد بود؟

کوچه های شهر کهنه را یکی
بی دیگری طی کردم . در بسیاری آنها
دکان های فال بینی وجود داشت
بعد به جاده میروند آمدم در مقابل
شفاخانه مستورات دیدم که در زیر
سایه درختان آنجا باز هم تك تك
مردهای نشسته و مشغول فال بینی
اند . همان مربعات فلزی و همان
کتاب های کهنه .

نزدیکی آن ها نشستم مردمسی
بود در مقابلش صندوق کو چکی
قرار داشت که بالای آن شکل
دست و پنجه را رسم کرده
بودند .

بقیه در صفحه ۵۶



بالاخره این کف شناسان بی انصاف
ماکار روا نشناسی رانیز انجام
میدهند !

مشکلات شمارف می شود و با هم
ازدواج میکنند...

کمی خسته شده بودم سخنانش
را قطع کردم ازین فال بین
پرسیدم :
همین دخترهای که چند دقیقه

گفتم نمیدانم .
گفت بگو تا فال اورا هم ببینم .
من هم يك اسم خیالی گفتم بعد
همان حرکات اول شروع شد و
سخنانی نظیر آن. از آن دختر گفتم
واز عشق که بمن دارد . گفتم

بعد در مقابل ، بالای دراز چوکی
ای که گذاشته بود نشستم . اسم
منرا پرسید برایش گفتم. بعد با همان
مربعات فلزی که بالای آن حروفی
حک شده بود کمی بازی کرد و مانند
اینکه کلماتی را استخراج کرده
یاد داشتی بر داشته باشد بعد کتاب
دیگری که به قلم نوشته شده بود بدست
گرفته صفحه یی از آن را گشود.
نخست سخنان کنده کنده و
پراکنده یی گفت از شجاعت و غیرتم
وجملات دیگری، از رونق کار
و زندگی ام.

یکدم گفتم: فال تونشان میدهد
که عاشق هستی بعد بسویم خیره شد
آهسته به کنج میزش تکیه دادم و
آماده شنیدن بقیه حرف ها یش
شدم .

وقتیکه دید توجه من بیشتر جلب
شده رفته سخن را بدست گرفت از
دختر چشم سیاهی تعریف کرد که
به زعم او من دوست دارم. از اخلاق
او گفتم و از جوان مزاحم دیگری
که در راه زندگی اش قرارداد.
از من پرسید.

اسم آن دختر چیست ؟



همسریان خوشباور ما گرد کف شناسان شهر حلقه میزنند و ازهای سر بمر آینده را می شنوند !

مافیای سیسیلی به لوزه افتیده است

۳۵ نفر از اعضای مافیا بدام افتاد

مردی که اسرار مافیای افشا کرد، در حقیقت

سر نوشت خود را نیز تعیین نمود

((ویتال تو همانقدر آدم خوب هستی، مثل

نکه مرده باشی!))

حرفی بزند .
لئو ناز ویتال نخستین اخطار را
گرفته است .

مافیا خواهرزاده ۳۴ ساله اش را
بنا م سلواتوره ویتال که شغل تربیه
گل داشت به قتل رسانده است .
سلواتوره ویتال چند روز پیش از
اینکه مامایش بر سر حرف آید در
بسترش مرده بدست آمد .

یک عضو خانواده بزرگ مافیای
سیسیل بنام لیونار دو ویتال ۳۲
ساله لب به سخن گشوده اسمای
بسیاری از اعضای خانوادهاش را نزد
پولیس فاش کرده است . افشای
های او سبب شد که مدعی العموم
علیه ۴۸ تن از اشخاص که به حلقه
های سرشناس و محترم تعلق داشتند
اقامه دعوی کند و آنها را به محاکمه
بکشاند . اما منجمله ۳۵ شان به
زندان رفتند و ۱۳ تن باقی ماندند .
هنگام تعقیب از جنگ پولیس
فرار کرد ، و هنوز تعقیبشان ادامه
دارد . از جمله ۳۵ نفر گرفتار شده
۱۵ نفر شان بعد تر دو باره آزاد
شدند و امروز ۲۰ نفر در زندان به
سر می برد که همه شان به اثر
افشای ویتال مورد تعقیب قرار
گرفته اند .

ویتال برای پولیس نعمت بزرگی
بحساب می رود و حال تمام دستها
برای محافظت این یگانه شاهد مهم
کار میکنند . بری محاکمه آنها وقت
زیاد مانده و روزها طولانی است
چنانکه یکتاران مافیا میتوانند از هر
لحظه غفلت استفاده کنند و شخصی
را که تا این حد برای شان خطرناک
است از سر راه بر داشته نگذارند .

نسو تر اینا پسر یک رئیس
شرکت ساختمانی پالرواز طرف
مامورین مافیا اختطاف شد . او
موفق شد از جنگ اختطاف کنند
گان قرار کند اما از پشت سر مورد
اثابت گلوله قرار گرفت و هلاک شد
مردم شهر به اثر مشاهده صحنه
مرگ انسو تر اینا اعصاب خود را
از کف دادند .

ازای آن برای دون بزرگ
خدمات کوچک انجام دهند اما
عنا سفانه همین کارهای کوچک
در اندک مدت به جنایتها ی بزرگ
و قتل واد مکشی ها می انجامد .
لئو نازد ویتال نخستین بار در
ماه اگست ۱۹۷۲ سر وکارش
با مقامات عدلی افتاد و آن وقتی بود
که به همراهی جوزف کالو و فرانسکو
سکر یما بعلت اختطاف یک نفر بنام
جیانو کازینا محکوم به حبس
گردید .

انها کازینا را برای مدت ۱۷۶
روز نگاه داشتند تا اینکه خانواده
پوسد ها ملیون لیره ایتالوی برای
استخلاص کازینا پرداخت کردند و
آزادی او را خریدند ویتال و کالو
بنابر عدم دلایل کافی برای اثبات
جرم شان از حبس رها شدند اما
سکر یما در زندان باقی ماند پس





از آزادی ویتال همراه با سا یسر همکاران مافیایی خود به جزیره اسپیناد منتقل گردید. در اینجا آن جنا یتکاران مشکوک وجود دارند که احتمالاً تحت مراقبت‌های مخصوص و شدید هیچگونه عملی بالای شان نیستات شده نمی باشد ویتال یک مرتبه سعی به خود کشی میکند اما توسط رفقاییش نجات می یابد. بدنبال این واقعه او برای معاینات روانی به یک کلینیک ا مراض روانی



۹۷۶ روز تمام لوچیانو کاسینادر اختیار مافیا بود تا اینکه خانواده او صد ها میلیون لیره برای نجات جانش به مافیا پرداخت، در تصویر لو چیانو کاسینا را با پدرش مشاهده میکنید .

به پالرمو فرستاده میشود. هنوز از شفا خانه اجازه خروج حاصل نکرده که مجدداً تحقیق پولیس قرار می گیرد واینبار شروع به حرف زدن میکند . او اعتراف میکند که شخصاً مرتکب سه جنایت شده است. در شام ۱۵- اکتوبر ۱۹۶۰ او بادو فیر مرمی یکنفر ۵۴ ساله بنام وین چنسو -نینو عضو سابق باند جولیا نارا به قتل رسانده است سپس توضیح می دهد که در شب ۱۲ مارچ ۱۹۶۹ در پشت یک دیوار جوزف بولونا ۴۲ ساله را با یک

فیر مرمی از بین برده است . سر اینجا سه سال پیش عصر روز ۲۰ باتیستا ویتال وجوزف زیر شیا فوراز طرف پولیس دستگیر شدند

بقیه در صفحه ۶۱

لیئو ناردو ویتال که اسرار مافیارا فاش کرده و سر نوشت خود را هم تعیین کرد .

در شهر مایپاده رو

يك منبع رسمي ميگويد:

پیش برآمدگی ها تخریب شده و پیاده رو ها تخلیه شده است.

خبرنگار ما ميگويد:

راپور از (زهاب) نوری

پیاده رو ها انباشته از دستفروشان و طوافان است.



میوه فروشان سیار در پیاده رو

و آمد مردم بوجود آمده است و شاید بل خشتی قرار دارم پیاده رو و موضوع جالبی نداشته باشد. اما وقتی وارد مرکز شهر شده و به اطرافم نگاه کردم دیدم در نزدیکی مسجد حوادث ترافیکی در آن نقطه زیاد

بودند تا پیش برآمدگی دکانها را تخریب و پیاده روهای شهر را تخلیه نمایند. از خلال راپور فعالیت این کمیته که در روزنامه هانشر می شد برمی آمد که قسمت زیاد پیش برآمدگی دکانهای شهر کهنه تخریب و برای پارکینگ عراده جات برای طوافان و بالاخره برای غرقه های چوبی محل های مخصوصی تعیین گردیده است.

از دفتر مجله برایم وظیفه داده شد تا راپور تازگی از پیاده رو های شهر تهیه کنم. در این اندیشه بودم که در پیاده روها چه خواهم یافت که بتواند موضوع راپور را شود چون ظاهراً پیاده رو برای رفت

پیاده رو و محلی ست که پیاده گردان و کسائیکه بدون وسایل نقلیه حرکت میکنند با ید از آن استفاده نمایند. اما تا جاییکه در شهر مادیده میشود پیاده رو ها این مفهوم را ندارد و جایی است که در آن طوافان بساط میوه فروشی لیلامی فروش چاینگ و پیاله فالین کتاب و رمل و غیره و دکاندار سامان اضافی خود را در آن پهن میکنند و بیاد ده روز را اشغال مینمایند.

چندی قبل طوریکه در رادیو و روزنامه هانشر شد کمیته ای مرکب از نمایندگان باصلاحیت پولیس ترافیک و شمار والی کابل موظف گردیده



اینهم گویای از پیاده رو های شهر ما که میگویند تخلیه شده است

تبنگها، پاو ها وچلو ها، کراچی
وبعضاً موتر ها لوکس دریادهروها

وجود ندارد!!؟



پیاده رو است و کراچی دستی وصاحبش که چرت میزند.

هارفتم فروشنده قیمت (یکجا رک)
زرد آلو راجپل افغانی گفت خریدار
چندقدمی برداشت که برود ولی صدا
بلند شد وگفت:
بقیه در صفحه ۵۶

کرده و پولیسان ترافیک نیز بسی
توجه به آن ها اینطرف و آنطرف
میروند گفتگوی یک خریدار و یک
طواف نظرم راجلب کردنزد یک آن

است. میوه فروشان دودوکان پیاده
رو را اشغال کرده اند و قسمت
کمی هم که باقیمانده بادسته های
گل و ماشین آب میوه کشی اشغال
شده است.

تعجب کردم که چطو ر پیش
برآمدگی دکانها تخریب شده. در
حالیکه دکانداران همه پیاده رو را
بی پروا گرفته اند.

درپیاده رو پل خشتی منظره
جالبتری دیدم پیاده رو کوچک د و

طرفیل راتبنگهای ادویه ضدکیک و
خسک وادویه های یونانی انباشته
بود بوی بودر های رنگارنگ مشام
عابریں رامی آزد و صدای فریاد
کودکان فروشنده بر گوشها چون
خنجری فرومی رفت وقتی پا یانتر
آمدم و نزدیک مسجد رسیدم زمانی
را بیاد آوردم که درینجا پلو های
تولگی و غذاهای فاسد فروخته میشد
دردل خوشحال گردیدم که فعلاً
چلو عرضه این نوع غذا هارادرچنین
محلی گرفته اند اما باتعجب دیدم که
دروزر گرد و خاک و بین پیاده رو و

شور نخود منتو، فرنی، ماست و
انواع خوراکی های دیگر آزا دا نه
وبصورت غیر صحی عرضه
میشود.



پیاده رو ها و کراچی چپلی کباب و مپره های فروشی .

ولسی ژوند د ژوندون په هنداره

عوجدی

د سخاو تو نو ملي خصوصيات

په غیر مستقیمه تو گو ګه سخاو تو نه زمونږ

د کلتور یو ممتاز اړخ دی له - سخاو تو نو

څخه بی ځایه استفاده یو ډول انحرافات

او بدعتونه را پیدا کړی دی

د کابل په ښار کې د گدایي گرانو ډول ډول شعارونه چې عاطفه پاروونکي کلمې پکې زیاتې راوستلې کېږي. که له یوې خوا دیوې ډلې حرفې او کسبګرو گدایي گرانو روحی او تربیوي کمزوری ښیي، له بلې خوا په ټولنه کې زموږ د خلکو د سخاوت درجه تثبیتوي.

د گدایي گرانو دا خبرې (چې خدای دی آل اولاد د چا دروازی ته مه دروه لاس دی د ظالم په لاس کېښي مه راځه...

په ځوانۍ کې برکت شه) د هر چا د غوږونو سره آشنا دی او هره یوه یې زموږ د خلکو د سخاوت د احساس او عاطفې درجه تثبیتونکې ده. هغه کسان چې د سخاوت په برخه کې کاملاً دولسي روحیې خاوندان وي له دغسې احساس څو روونکو نارو څخه ګاڼه غوږونه نه تیرېږي او د سیالو انسانانو غوښتنې او سوالونه په ځمکه نه پرېږدي، په داسې حالاتو کې ډیر امکان لري چې یوزره سواندي افغان چې خیر او ښېګڼه یې د کلتور یوه مشخصه او ممتاز برخه ده هغه چا ته څه ورکړي چې ښایي له خیرات او صدقې وړ کوونکي څخه یې اقتصادي سوبه جګه وي.

زمونږ وینو چې د ښار امانتوره گدایي گران هغو کسانو ته ډیر لاسونه نیسي چې له کلیو څخه راځي او تجربو ورته ښودلې ده چې ددوی سپېڅلي کلیوالي احساسات او بشري عواطف له نورو نه زیات د گدایي گرانو د خاصو څو موده دمخه په یو ښاري خبر تشبیهاتو او استعما رو د جادو تر اغېزې لاندې را تلې شي.

اوس دا حقیقت هر چاته څرګند شوی دی چې زموږ د خلکو د سخاوت د پیاوړي احساس او جذبې له مخې د زیاتو کسانو ژوند تامین شوی دی. د سخاوتو نو ډیره ښه مجرا چې تر اوسه پورې له ښه مرغه دوام لري هغه د هغو کسانو سره سخاوت دی چې د قوم او وطن او علم په خدمت کې یې ملایي تړلي دي.

د منځني آزاد پښتونستان د ملي مشر فقیر رېښ صاحب د ژوند نه ډېره لویه خاطره چې دخپل ژوندانه نه تر ترور وستی سلګۍ پورې یې هیڅه نکلېږي، داوه چې کله چې ما دانګریزانو سره جهاد کاوه نو خلکو په هر سهار زما د دروازی په مخ کې د غلو دانو څټې اړولې وې. یو بل لوی مجاهد عبدالغفور آخوند زاده چې د غازي محمد جان خان وردک د مبارزې ډیر نژدې ملګی وو د سخاوت په برخه کې یوه بله ښه خاطره پرې ایښې ده، لکه چې ویل کېږي ده به د مجاهدینو د پاره د خوراکي شيانو د برابرولو له امله حتی کور (قروت) په ژونده اوږه کول، البته دغه کار ددی د پاره کیده چې په لږ وخت کې د ډیرو کسانو د پاره ډوډۍ برابرې شي.

په افغانستان کې ډیرې داسې کورنۍ شته چې د میلمنو د پاره په ژونده باندې د کورنو د اوږه کولو په باب خاطري یعنی له خلکو سره یې د بې نظریه سخاو تو نو په باب ویاړنې لري. دی ډول ویاړونو کله کله د ملي اخلاقو لاره او لوري بدل کړي او نوی کلتوري بدعتونه یې پکې را پیدا کړي دي. د (خان د دسترخوان) د عنوان داسې یو مفهوم چې ځینې کسان خلکو ته په غټو غټو میلستیا ګانو د ځاني نوم او وقار ګټلې شي ځینې کسان په کږولارو چارو روان کړي دي لکه چې د دغه ډول خصلت خاوندانو دا ختلاس، رشوت، احتکار، قاچاق او نورو استثماري لارونه خپله شته مني زیاته کړې ده او بیایي یوه برخه دخپل نوم او شهرت د ښه کولو د پاره د میلستیا ګانو او سخاو تو نو په ښه لګولې ده، په هر ځای کې چې د ډا د ښه سخاو ت یادونه دیوېږي یا ګند ښه لري چې کله کله دلرو پیسو په لګولو سره هم لاس ته ورتلی شي.

ښایي د زمانې د جریان توندی او نرمي ځېي له ځان سره ډیر بدعتونه راوړي او ښایي زموږ ملي او ولسي خصوصیتو نو ته نوی بڼې ورکړي بیا هم تر اوسه پورې هغه ماغزه ژوندی دی چې د افغانانو له نظره

د منځني آزاد پښتونستان د ملي مشر فقیر رېښ صاحب د ژوند نه ډېره لویه خاطره چې دخپل ژوندانه نه تر ترور وستی سلګۍ پورې یې هیڅه نکلېږي، داوه چې کله چې ما دانګریزانو سره جهاد کاوه نو خلکو په هر سهار زما د دروازی په مخ کې د غلو دانو څټې اړولې وې. یو بل لوی مجاهد عبدالغفور آخوند زاده چې د غازي محمد جان خان وردک د مبارزې ډیر نژدې ملګی وو د سخاوت په برخه کې یوه بله ښه خاطره پرې ایښې ده، لکه چې ویل کېږي ده به د مجاهدینو د پاره د خوراکي شيانو د برابرولو له امله حتی کور (قروت) په ژونده اوږه کول، البته دغه کار ددی د پاره کیده چې په لږ وخت کې د ډیرو کسانو د پاره ډوډۍ برابرې شي.

په افغانستان کې ډیرې داسې کورنۍ شته چې د میلمنو د پاره په ژونده باندې د کورنو د اوږه کولو په باب خاطري یعنی له خلکو سره یې د بې نظریه سخاو تو نو په باب ویاړنې لري. دی ډول ویاړونو کله کله د ملي اخلاقو لاره او لوري بدل کړي او نوی کلتوري بدعتونه یې پکې را پیدا کړي دي. د (خان د دسترخوان) د عنوان داسې یو مفهوم چې ځینې کسان خلکو ته په غټو غټو میلستیا ګانو د ځاني نوم او وقار ګټلې شي ځینې کسان په کږولارو چارو روان کړي دي لکه چې د دغه ډول خصلت خاوندانو دا ختلاس، رشوت، احتکار، قاچاق او نورو استثماري لارونه خپله شته مني زیاته کړې ده او بیایي یوه برخه دخپل نوم او شهرت د ښه کولو د پاره د میلستیا ګانو او سخاو تو نو په ښه لګولې ده، په هر ځای کې چې د ډا د ښه سخاو ت یادونه دیوېږي یا ګند ښه لري چې کله کله دلرو پیسو په لګولو سره هم لاس ته ورتلی شي.

ښایي د زمانې د جریان توندی او نرمي ځېي له ځان سره ډیر بدعتونه راوړي او ښایي زموږ ملي او ولسي خصوصیتو نو ته نوی بڼې ورکړي بیا هم تر اوسه پورې هغه ماغزه ژوندی دی چې د افغانانو له نظره د سخاوت داصلي ماهیت په باب فکر کوي او هغه سینې لاتر اوسه نه دی خاوري شوی چې د افغانانو ددی ډیرې ښې ممیزی په باب یې قیمتي خاطري ساتلې دي. لکه چې زموږ سپین بڼی وایي په افغانانو کېښي که له یوې خوا سخاوت کول غوره صفت دی، له بلې خوا چا ته د سوال لاس غځول ستر عیب ګڼل شوی دی. ددی د پاره چې له یوې خوا څوک په سوال کولوونه شرمیږي او له بلې خوا مستحقو کسانو ته د سخاوتو مرستې ورسپړي پخوا په دی باره کېښي ډیر ښه تعاملات موجود وو. په دی برخه کې یوه لاره دهیریدو وړ نه ده او هغه داده:

که به کله چاته مصیبت پېښ شو او دغسې مصیبت به هغه دنورو ممنوعانو او کلیوالو مرستې او ښېښې ته مجبوره کړي، نو محتاج او مصیبت خپلې سړي به د شپې له خوا په جومات کېښي خادر وغوړاوه. سهار به چې خلک جومات ته دلمانځه د پاره ورغلل غوړیدلې خادر به په پټه خوله دوی په دی حقیقت پوه کړل چې څوک مرستې ته محتاج شوی دی او هغه پښتني حیا او غرور له مخې سوال نشي کولی. خلکو به هم په پټه خوله څه به یې چې لرل هغه به یې په خادر کېښي اچول، خادر به د بلی شپې دره رسیدو پورې غوړیدلې پاتی و د شپې تیارو به دا حقیقت د تل د پاره پټ وساته چې (محتاج څوک و) او محتاج به تر اخر نه پوهیده چې چا څومره مرسته ورسره کړې ده او زیات د چاتر احسان لاندې ځان و بولي.

په غیر مستقیمه تو ګه له محتاجو کسانو سره مرسته زموږ ممتاز ملي عنعنې ده، هغه موسسه چې سمدلاسه له دغې ښکلې عنعنې څخه استفاده کولی شي، افغانی سره میاشت ده که چیرې داوسنیو شرایطو له مخې له دغې عنعنې څخه په یوه ښه بڼه استفاده وشي زموږ په خلکو کېښي په یو له بله د مرستې کولو احساس په یوه ښه تو ګه وروزل شي.

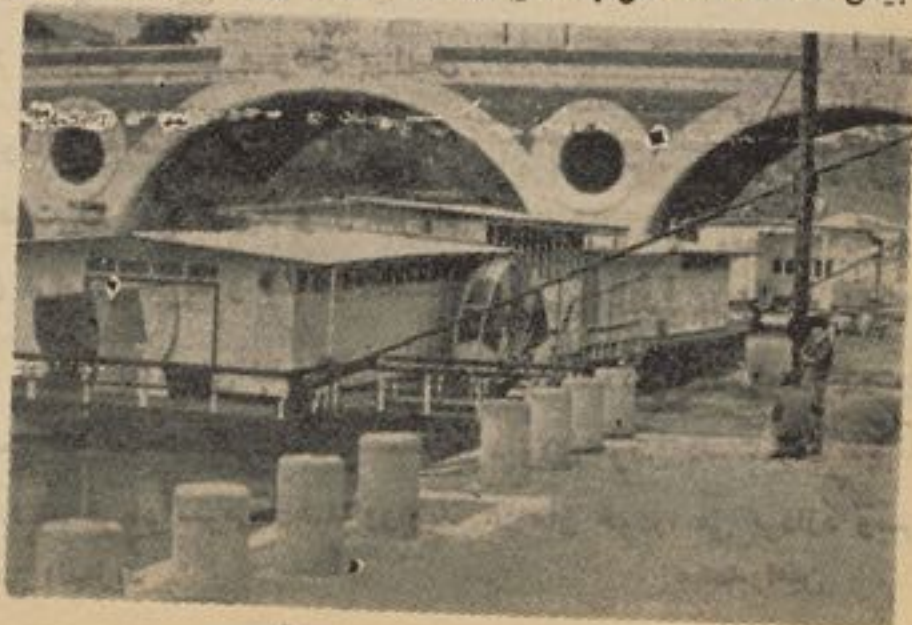
مخبر انسی و بار و رگشیه

خوابهای شیرین

پولیس به طرف قایقی در دریای تیبر حمله برد. هنگامی ماموران پولیس با خشونت دروازه قایق را باز کرده به داخل آن رفتند - يك دسته نود نفری از پسران و دختران جوان را مقابل خود یافتند، پولیس حدس زد که حد اقل بیست تن از آنها تحت تاثیر مواد مخدره قرار داشت.

به عجله داکتری را فرا خواندند و او در خود محل به معاینه آنها آغاز کرد به این ترتیب يك اشتباه پولیس که ماه ها باعث سرگردانی اش شده بود کشف گردید و حتی این حدس به میان آمد که احتمالا اعمال خلاف قانون دیگری هم در داخل قایق انجام میگيرد. اما عدم دلچسپی والدین بچه ها و دختر ها و اطلاع ندادن ایشان به پولیس باعث آن شده بود که پولیس دیرتر بجنبه و در پی کشف آن بر آید.

این قایق «کلپ ورزشی جدید» نام گذاری شده بود و همه روزه از صبح تا شام بروی مراجعین باز بود بیش از دو هزار نفر از کلپ استفاده میکرد و برای آنها علاوه از رقصیدن استفاده از مواد مخدره نیز میسر بود يك ليست اسمای اعضای شامل این کلپ بدست پولیس افتاد که از آن جمله بیش از سه صد نفر به کشیدن



قایق (خوابهای شیرین) در دریای تیبر

شماره ۱۵

مشت جانانه براندو

مار لو براندو ۴۹ ساله هنرمند معروف و برنده جایزه اسکار اخیراً مشغول تهیه فلمی است که در آن سقوط نژاد سرخ پوست و زندگی تراژیدی آن را در امریکا نشان میدهد.

هفته گذشته حینیکه وی با ریشی تراشیده در محله چیناتون نیویارک براندو علت این عصبیت ناگهانی

راناشی از فشار فضای فلم خواند.



ران گلیله



براندو

اما ليست اعضای کلپ ثابت ساخت که در بیست مکتب شهر روم توکولوژی پوهنتون روم ثابت ساخته که بیش از نود فیصد شاگردان معتاد و مریض میباشند.



داکتران بیش از دگران احساس ناراحتی میکنند و مدعی استند که يك تعداد شاگردان می توانند از

در ملتون های معینی مواد مخدره بدست آورند. اکثر آنها میتوانند

خود شان به زرق مواد در وجودشان اقدام کنند. بنا برین استفاده مکرر

و بیش از يك مرتبه از آله زرق

(بیچکاری) میتواند باعث انتقال مکروب و عامل بروز مریضی های خطرناکی گردد. يك تن از شرکای کلپ که موتر سپورتی از در آمد فروش چرس برای خودش خریده است.

روزنه‌ای بسوی تاریخ‌یکپا

۲۲ حمل ...

«... امروز حال عجیبی دارم. یک نوع خوشحالی گنگ سراسر وجودم را پر کرده است. «زیبا» خیال میکند بخاطر پیراهن نارنجی ام است که تازه از خیاط گرفته ام، اما من بخاطر پیراهن احساس خوشحالی نمیکنم. این هوا که بوی سبزه‌های تازه را میدهد این آسمان شفاف و بدون ابر مرا بوجود و نشاط آورده است دلم میخواهد پرواز کنم، مثل آن کبوتر سپید که در آسمان به نقطه مانده شده است. چه خوب است که آدم مثل پرندگان بال بکشد و در آسمان پرواز کند...»

موارد دیگری هم هست که از روح آزاده لایلا حکایت میکند، روحی که کوتاه زمانی بعد ناگهانی مکرر میشود و زجر میبیند.

در صفحات بعد، یاد داشت های لایلا رنگ دیگری بخود میگیرد از هر سطر آن شور و مستی جوانی نمایان است. لایلا دختر آزاده که میخواهد در آسمانها پرواز کند، در قید و بند زیبایی ها گرفتار میشود از گل، از سبزه از غروب از ماه خوشش میاید. شب هنگام که تنها است و چشم به آسمان قیرگون دوخته است آهسته لبانش می‌جنبد و شعری را که همان روز حفظ کرده است زمزمه میکند و در چنین دنیای پر شور و شری لایلا است که آن حادثه اتفاق می‌افتد حادثه بیماری مادرش مادر که لایلا سخت به او علاقمند بوده و مادر نیز لیلای ناز پرور ده خودش را دوست داشته است.

همه اینها را از یاد داشتهای لایلا میفهمیم. بعد میرسیم به اولین احساس عاشقانه او.

دوکتور معالج مادرش که دکتری جوانی است نظر لایلا را جلب میکند بی آنکه دکترمفهمد، بفهمد که لایلا نسبت به او احساس دیگری دارد. از آخر یک صفحه این چند سطر را می‌ورم:

«... خدایا! این چه احساسی است، شاید او زن داشته باشد، شاید از من خوشش نیاید. حتما خوشش نمی‌آید وگرنه یکبار فقط

دفترچه سرخ رنگ انگار دستانم را میسوزاند. مدت‌ها ست آنرا ورق میزنم. از هر صفحه که میگذرم صورت لایلا، صورت رنگ پریده‌اش در برابرم نقش می‌بندد و صدایش در گوشم طنین می‌اندازد در صفحات نخستین مکتب میکنم. حوادثش زیاد برایم جالب نیست، اما در شناخت لایلا کومکم میکند، در شناخت دختری که مثل همه دختران دیگر پاک و منزّه است. صداقت نوشته‌اش در من اثر میکند. از همه چیز حرف میزنند از احساسش، از دوستش، از دوستان دخترش، حتی از معلمانی که با او مهربان بوده اند و یا به خشونت رفتار کرده اند. نوشته‌اش ساده و بی‌پیرایه است، بقدری ساده که به نوشته کودکان بی‌شبا هست نیست.

من از این یاد داشت ها میخواهم از لایلا برای خودم شخصیتی بسازم شخصیتی نه آن چنان که دیده ام - آن چنانکه لایلا بوده است، قبل از آنکه به دام جواد بیفتد، قبل از آنکه آلوده شود.

شب از نیمه گذشته است، دلم میخواهد بخوابم اما این دفترچه سرخ رنگ آرام نمیگذارد. از صفحه بیست میگذرم، با اینکه یاد داشتهای نا مرتب است اما با اینهم، تا حدی لایلا را شناخته ام پدر و مادرش را شناخته ام. حتی «زیبا» دوست نزدیکش را شناخته ام. با اینکه این شناسایی کامل نیست اما قهرمانان یا داشتهای لایلا برای من شخصیتی یافته اند که زیاد بیگانه نمی‌نمایند.

دفترچه را باز هم ورق میزنم میرسم بجایی که یادداشت هامرتب تر شده است حتی در برخی قسمت ها تاریخ روز و ماه نیز آمده است.

و این تاریخ هاممکن است برای مفهوم ومعنایی داشته است، یعنی بدون شك اینطور بوده زیرا در صفات دیگر حوادث زندگی لایلا مثل زنجیری بهم گره خورده و تاریخ آن نیز قید شده است. من از صفحه ۳۲ چند سطری از نوشته های لایلا را می‌آورم فقط بخاطر شناخت روحیه او. البته با کمی تغییر:

یکبار در نگاهم میدوخت و یا حرفی میزد که بفهمم در او حساسی چون من وجود دارد...»

لایلا صادقانه این هارا می‌نویسد و وقتی هم مادرش میمیرد و دکتر از دنیای احساس او خارج میشود لایلا همه چیز را فراموش میکند و دوباره لایلا است و همان شور و شر جوانی و همان احساسات شاعرانه.

تا اینکه... تا اینکه جواد، زندگیش

فقط یاد داشتهای لایلا را.

فقط یاد داشتهای لایلا را.

پیغله صفورا!

همردی پیش از حد تان را که در مورد لیلی و دختران بگونه آن که در صفحه «روزنه‌ای بسوی تاریخ‌یکپا» نوشته بودید خواندم. جملات بسیار کوبنده و حتی خارج از چوکات ادب که در آن طرفداری از «هم جنسان» تان را به نحو افراط نموده بودید راستی مرا تکان داد. البته تکانی که در آن می‌دیدم که شما و هم جنسان تان چگونه چهره های هوس آلود تان را در پشت پرده بیگناهی و پاکی پنهان می‌سازید.

در حالیکه همین شما هستید که خود را برای جلب مردان، این موجودات به اصطلاح شما «هوشیار» به هفت قلم می‌آرایید و ر سوراخ شان قرار می‌گیرید و بعد از آنکه خود تان با پای های لطیف تان به دام هوسی که ساخته خود تان است می‌افتید فریاد سر می‌دهید و وایلا گناهان خود را می‌پردازد و پس!

محمد امین

را می‌اندازید.

برگزیده

آفردهیچکاک



اثر: هنری سلیزر Henry Slesar

ترجمه س. وهاج

صبح روز شنبه، یکی از روزهای عادی سال بود که دفعتاً زندگی آرام و پر شکوه مارگریت لون، زن پنجاه و سه ساله که هنوز از دواج نکرده بود، منقلب شد...

آهسته رو به طاسی مینهاد، بیرون کشید و گفت: «من ساتنمن برگر، مامور ناحیه هشتم استم».

وقتی که بکس پول و اسناد خود را از جیب عقب پتلون بیرون کشید و شناسنامه اش را نشان داد، هیچ تردیدی برای مارگریت لون باقی نگذاشت.

هر دو بدھلیز پیش رفتند و مارگریت پرسید:

دست مارگریت لون بی اراده یخه کوتش را بسته، اظهار نمود: «آخ... درینصورت یقیناً شما میخواهید با برادر زاده ام صحبت

قلب تنهاد... آفردهیچکاک

«واژ من چه میخواهید، آقای ساتنمن؟ میخواستم همین حالالباس بیوشم...»
برگر جواب داد:

«موضوع کوچکی هست، میرمن لون... کلمه (میرمن) را که در مورد شما استعمال میکنم صحیح است؟»

«بلی، صحیح است».

«آیا دوستان و رفقا، شمارا (مارگی) خطاب میکنند؟»

مارگریت لون که خیلی بی حوصله شده بود گفت: «خواهش میکنم، مطلب تانرا بصراحت بگویید!...»

«خیلی معذرت میخواهم خانم... ولی یگانه نقطه اتکاء که بدست من رسیده، همین نام (مارگی لون) و همین آدرس شما است...»

وقتی صدای زنگ بلند شد، مارگریت لون حرکتی بخود داده، پرده خط دار را از روی پنجره بکنار زد و دید که درین ساعات صبح روز شنبه، مردی بملاقات وی آمده است. مارگریت لون موهای خاکستری خود را در لوله های پلاستیکی پیچیده بود، ولی هنوز فرصت آنرا نیافته بود که چهره اش را آرایش کند. کوت دراز منزل - آغشته بگل - سرپایش را پوشیده، ولی گویا مارگریت از سن و سالی گذشته بود که زیاد بظواهر خودش توجه کند. پنجاه و سه سال زندگی به وی درس داده بود که خود پسندی و خود آرایی، احمقانه است... بی نتیجه است و بالاخره رسوا و نا ستوده است! در راگشود و مردی را دید پخته سال، با چشمان خواب آلوده و آماسیده... وی نگاه مرده ای بقیافه مارگریت افکند و پرسید:

«میرمن لون؟»

«بلی. فرمایشی داشتید؟»

مرد دوسیه ای زیر بغل داشت که با اعصاب ناراحت با آن بازی میکرد. وی دو باره پرسید:

«مارگریت لون؟»

مارگریت وقتی اظهار کرد: «بلی، خودم هستم... تبسم ضعیفی نمود، از همان تبسم هائیکه در برابری انسانان نامطبوع مینمود، همانهاییکه نمیخواست چیزی برای شان عرضه کند...»

مرد کلاه «چسکه ای» خود را از سر بلند کرد و کلاه ای را که آهسته

کنید. او که دختر برادر منست بنام من یادش میکنند... ولی، ولی شما از مارگی چه میخواهید؟»

ساتنمن برگر که اندکی متعجب شده بود، پرسید:

«آیا برادر زاده شما همینجا با شما زندگی میکنند، میرمن لون؟»

«بلی. اما، اما فعلاً بمنزل نیست. وی نزد خواهرم رفته... میخواهید...؟»

برگر تبسمی کرده، گفت:

«آیا مجبوریم بلافاصله در همین دهلیز بصحبت خود دوام بدهیم، میرمن لون؟»

مارگریت لون با کراهیت مهمان ناخوانده را بسالون رهنمایی کرد و برگر قبل از آنکه بنشیند، یک بسته ضخیم کاغذ را از لای دوسیه بیرون کشید. مارگریت لون با حیرت

و هیجان حرکات او را میباید... ساتنمن برگر نشست و گفت:

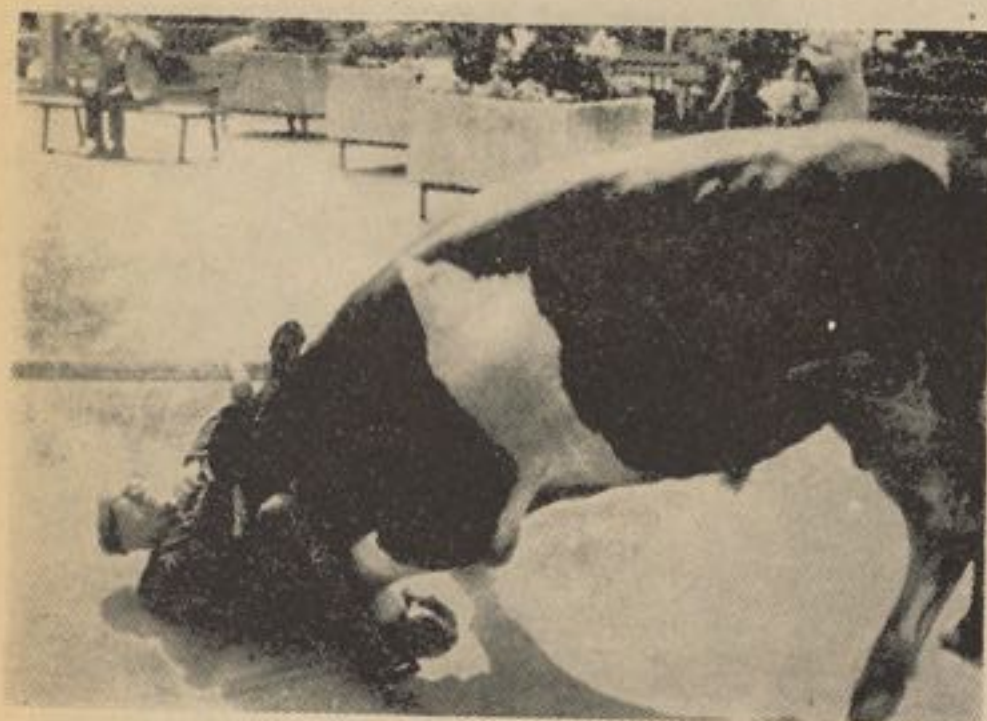
«خوب، میرمن لون، لطفاً راجع به

برادر زاده تان صحبت کنید. آیا از خیلی وقت است که وی با شما زندگی میکنند؟»

«بلی. از شش سال باینطرف... از وقتی که پدر و مادرش تصادم کردند... من دیگر بقدری باو ایانس گرفته ام که فکر میکنم او دختر حقیقی من است...»

بقیه در صفحه ۶۱

از مستی گاو



مردی که میخواست گاو مست را رام کند، اسیر شاخ او شد.

بالاخره يك مرد شصت ساله میخواست به اجرای گاو دیوانه پایان دهد و این درست يك لحظه بعد از مجروح شدن دوشیزه ای بود که نتوانست فرار کند.

مرد پیش از اینکه گاو وحشی را رام کند خود مورد حمله گاو واقع شد و نقش بر زمین گردید تماشا بقیه در صفحه ۵۸



.... بکمکش شتافتند و او را از زیر ضربات شاخ گاو رها کردند.

درد داخل:

در زمره حیوانات اهلی گاواز عاجز ترین آنها ست. و به همین جهت شاعر بزرگ هنگامیکه از شوخی و نافرمانی خرسخن میگوید، اخطار میدهد که: آن دوشاخ گاو اگر خرداشتی

هیچکس را گرد خود نگذاشتی! شهریان کابل در طرف یکماه اخیر شاهد بودند که چند گاو عاجز در گوشه و کنار شهر ما هیجانی و مست شدند و از دوشاخ خویشی بهیشت سلاح گاو گرفته و آدم آزاری نمودند. يك گاو در حالیکه از زیر کارد قصابی فرار کرده بود بمقابل عمارت بناروالی «شاخ جنبانی» نمود و چندین نفر را در عرض و طول سرك یا ترساند و یامجروح ساخت. قصه فرار و وحشی شدن این گاو وحشی در روز نامه

ها و جراید نیز سرو صدا بلند کرد. چند روز بعد از آن يك گاو دیگر نیز به پیروی «سلف خود» در کوته سنگی سر به دیوانگی سپرد و به جنبانیدن شاخ و دوییدن در عرض و طول سرك ها پرداخت.

مردم از ترس یارای روپرو شدن با این حیوان عاجز اهلی وحشی شده رانداشتند و ناچشم شان به هیکل ابلق گاو دیوانه می افتاد فرار را بر قرار ترجیح میدادند.

صحنه های دیوانگی هر دو گاو مست شهر ما، بسیار جالب بود و چون عکاسی مجله دیرتر آمد، توفیق نیافتیم عکس های آنها را بگیریم.

در اثنای این صحبت يك مجله خارجی بدست ما رسید که مستی يك گاو را در اروپا نشان میداد. چون مستی گاو در همه جایکسانست لاجرم با ترجمه راپور منتشره عکسهای آنها نیز چاپ میکنیم.

خود می شکست، پاره میکرد و بر زمین میافکند.

در خارج:

تقریباً همه کس می ترسید. اطفال به عقب موتر های متوقف پنهان میشدند زنهای فغان میکردند و می گریختند. مردها نیز یارای ایستادگی نداشتند هر جا پناهی می یافتند پیدرتنگ پنهان میشدند.

ترافیک مختل شده بود برای موترانها مفهوم چراغ سبز و سرخ از بین رفته بود.

گاو دیوانه بهر طرفی که رو می آورد و بهر ما نعی که بر میخورد با شاخ

اما سعی همگانی بر این بود که گاو دیوانه را غافلگیر کنند و رامش سازند این مساعی بیشتر گاو وحشی را دیوانه میکرد و بهر طرف روی میآورد و همه چیز را به شاخ میزد و زیر پا میکرد. موتر های متوقف شده را می شکست. پولیس ها، قصابها، گاو فروشان و سایرین در کمین بودند اما جرات نمیکردند با این شاخدار وحشی مقابل شوند. گاو میدوید و پریشانی ایجاد میکرد.



گاو دیوانه ترافیک را مختل کرده بود.

عکس و مطلبها



مشکل بچه ها

بوب هوپ میگوید:
- بچه های هالیوود در «روز پدر»
درد سر بزرگی دارند البته نه برای
خریدن تحفه بلکه برای اینکه نمیدانند
بکی باید تحفه بدهند!



سو فیآ لورن

هنرمند پر قدرت سینما در فیلم
مذکور با مارچلو ماستر ویانی
همبازی بود.
سو فیآ لورن میگوید (برای يك
زندگی خوب سه عامل موجود است
آموختن، بدست آوردن، آرزو کردن.)
فیلم «از دواج ایتالیایی» چندی قبل
در کابل نمایش داده شد حتماً
کسانی که آن فیلم را دیده اند یادین
این رُست جالب سوفیا صحنه های
آن فیلم را بخاطر میآورند. سوفیا

این آهنگ برايم خسته کن شده

پل نیومن هنر پیشه معروف هالیوود برای بازی در فلمی به پاریس سفر
کرد ... روزی ضمن گردش در سرك چشمش به مرد فقیری افتاد كه شال
گرددن بزرگی به سر و كله خود پیچیده و ویلون می نوازد.



پل نیومن مدتی به آهنگ ویلون او گوش داد بعد پیش آن مرد رفت و گفت:
- چه خوب ویلون میزنید ولی دندانان در دمیکند كه این شال را
بسر تان بسته اید ؟
مرد فقیر جواب داد :
- نه دندانم درد نمیکند، گوش هایم را بسته ام زیرا آهنگی را كه
می نوازم برايم شنیدنش خسته كن شده.



بوده است .
ژان مورو جواب داد :
- يك شب !

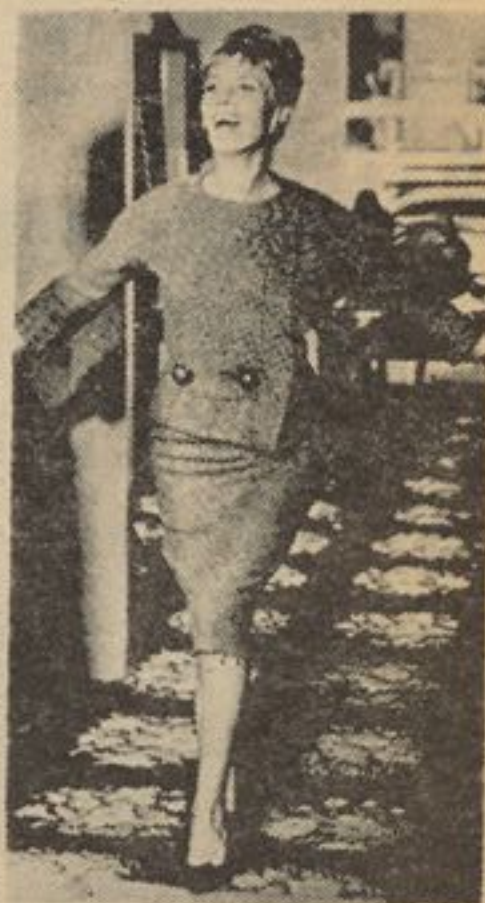


حرف های گاری گرانٹ

گاری گرانٹ هنر پیشه معروف هالیوود
مانند سایر هنر مندان نکته ها و
شوخی ها یی دارد او در تعریف آدم
ولخرج چنین گفته است .

آدم ولخرج کی است كه با اعمالش
ورنه های خود را همیشه سراسیمه
نكهمیدارد او در مورد شوخی و خوشی
چنین گوید.

«شوخی و خوشی مثل بیمه عمر است
هر چه بپرتر شوید ارزشش زیادتیر
میشود»



يك جواب کوتاه

يك خبر نگار از ژان مورو ستاره
مشهور سینمای فرانسه پرسید :
- بهترین روز زندگی شما چه روزی



دومین فرزند ناهید

بدنیا آمد

ناهید کاملاً هوشیار بوده و میگوید من هرگز

دیوانه نبوده ام



ناهید تا حال بیش از صد آهنگ سروده.

ناهید ستراينده خوش آواز را همه ميشناسند او به سرودن آهنگي بنام (عاشقم...) عاشق رويت) براي اولين بار از حنجره راديو معرفي شد بعد چون ديگران تشويقش کردند و متوجه آواز رساي خود شد تصميم گرفت موسيقي را اندکي فرا گيرد.

کرده است علت کناره گیری خود را درین اواخر تشریح کرده گفت: شوهرم با دوام کار هنری من موافق نبود.

در مورد شایعه که در مجله ژوندون بچاپ رسیده بود و در آن تصریح نموده بودند که ناهید گرفتار اختلال سیستم عصبی شده است از او تو ضیح خواستم:

فورا خنده ملیحی نمونه گفت: امان از دست نکا زندگان و نامه نگاران گاهی کسی را دیوانه جیوه میدهند و زمانی هم شایعه قتل دروغین ستاره ها را نشر میکنند ولی در قسمت شایعه و رایور قبلی مجله ژوندون باید بگویم که موضوع را بسی اساس و نادرست نگاشته بودند. چه من کاملاً هوشیار هستم و پیش از اینهم کدام دوره دیوانگی را نگذشته ام بودم. تنها يك موضوع می ماند و آن این که چون هنر خود را در آستانه زوال میدیدم خوارم ملول و اندوهگین بودم جدا رنج می بردم زیرا هر روز يك قدم از ساحه آرزوهای خود بدور میرفتم از اینرو متاثر بودم ولی این

تأثر بمفهومى نبود که ژوندون مرابد یگران دیوانه معرفی کنند وقتی این مطلب را در مجله ژوندون خواندم جدا نومیخشدم و آنچه ازین نو میدی ها می گاست تو ضیح و جواب واقعانه و عادلانه ریاست ثقافت و هنر بود که بموضوع روشنی انداخت ولی با این هم چون روحا از این ما جرا رنج میکشیدم از اینرو حاضر شدم در همان فرصتیکه بقول مجله دیگر دیوانه بودم.

با رچه (امشب ز شراب وصل مستم) از طریق راديو افغانستان بعلاقه مندانی بشنوايم تا نژد شتوندگان هوشیار بودن و دیوانه بودنم بوضوح قضاوت شود چنانچه دیوانه شده ام، از این که هنوز همین طور هم شد دوستان و علاقمندان برایم نذر ها آوردند و منم که نزدیک بود باور کنم که دیوانه نشده بودم خوشحال شدم پرسیدم: حال که شکر دیوانه هم نیستی و هوشیار بودن مطلق خودت را هم ثابت کردی پس بگو این همکاری



ناهید «سمت راست» به شنوندگان معرفی میشود

هر کی را آموزش روزگار نرم نکند، آموزش دیگران اورا سودی نبخشد.

بـا مردم بی هنر دوستی مکن که به مردم بی
هنر نه دوستی را شناسد و نه دشمنی را



فرود آیی پس ناخشنود کسی باشد که هر
ساعت دردی ورنجی ببیند که از ساعت گذشته
ندیده باشد. پس یا ولدی و یا قهره العینی
شکایت پیری دراز کردم با تو از آنکه ترا
از ورنجه است عجب نیست که پیری مرا
دشمن است و از دشمن جای گله باشد. (۱)
باب دهم - در ترتیب طعام خوردن دارای
حکایت صاحب اسمعیل بن عباد و مهملانش
باب یازدهم - در ترتیب شراب خوردن و
پندوی در باره می خوردن بالطف و طراقت
خاصی همراه است چنانکه گوید. (۲) و من
میدانم که تو بدین سخنی نبیند دست بساز
نداری و نصیحت من نپذیری... باری تابوتانی
صبح مکن که نا محمود است و نخست شومی
آنست که نماز بامداد فوت شود... و بساز
فرزند خود را از عریبه جویی چنین بر حذر
میدارد.

در دشت باغ مسکر مخور و اگر خوری
مست را به خانه باز آر و مستی بخانه خود
کن!

باب دوازدهم - در مهمان کردن و مهمان
شدن مشتمل بر حکایات زیر:

۱- حکایت ابن مقله و نصر بن منصور
التمیمی.

۲- حکایتی در باره مجرمی که المصمم
اورا بمرگ محکوم کرده بود و او با جامی
آب، حیات خود را نجات بخشید. امیر کیکاووس
در باب مهمان داری بفرزند خود گیلا نشاء
گوید:

(...) از مهمان عذر مخواه... و هر ساعت
مگو که نان نیکو بخور و هیچ نمیکوری. بجان
تو که شرم مدار که من خود سزای تو چیزی
نتوانم ساخت امگو که بار دیگر این ساخته
شود. از چنین گفتار ها آن مردم شرم زده
شوند و چیزی نتوانند خورد و نیم سیر از
خوان تو بر خیزند. (۲)

و باز درین باب گوید: و اگر چاکران تو
خطایی بکنند، در گذار و پیش مهمانداری تو
مکن و با ایشان جنگ میالاز!

باب سیزدهم - در مزاح کردن و در نبرد
و شطرنج باختن دارای حکایت حضرت پیغمبر

باب چاردهم - در عشق و رزیدن حاری دو
حکایت.

۱- حکایت شمس المعالی قابو من بنو
شمگیر جد مولف.

۲- حکایت سلطان مسعود غزنوی.

باب پانزدهم - در تمتع گرفتن.

باب شانزدهم - در آیین گرما به رفتن.

بقیه در صفحه ۵۹

۱- قابو سننامه ص ۵۰ و ۵۱

۲- همین کتاب ص ۶۰

انصاف و انصاف پیری بیش از آن ده که
انصاف جوانی. زیرا که چند آنکه جوانی ترا
امید پیری باشد و پیران را بجز مرگ امید
نباشد از آنکه چون غله سپید گشت اگر
نه دروند بریزد همچنان که میوه پخته شد
اگر نچینند از درخت بیفتد. رباعی
گر بر سر ماه برنهی پایه تخت
و رهمجو سلیمان شوی از دولت و بخت
چون عمر تو پخته گشت بر پندی رخت
میوه چه باشد پخته بیفتد ز درخت
اذا آتم مرد نانقصه

توقع زوالا اذ قیل تم
و چنین دان که ترا چنین نگذارند تا همی

باشی چون جوانی تو از کار بیفتد در
گویایی و بینایی و شنوایی و لمس و ذوق
جمله بر تو بسته گردد. نه تو از زندگانی
خود شاد باشی و نه کسی از تو و پرمردمان
و بال گردی. پس مرگ از چنان زندگانی
بیش و مثال عمر مردم چون آفتاب است و
آفتاب جوانان در افق مشرق باشد و آفتاب
پیران در افق مغرب. (۲)

کیکا ووس ای در کف پیری شده عاجز
تدبیر شدن ساز که شصت و سه در آمد
روزت به نماز دگر آمد به همه حال
شب زود در آید چو نماز دگر آمد
ازین سبب نباید که پیر به عقل و فعل
جوان باشد. و بر پیران همیشه به رحمت باشد
که پیر بیمار یست که کسی به عبادت او نرود
و پیری علتی است که هیچکس داروی او نداند
الا مرگ.

از آنکه پیران زینج پیری نیاماید تا نمیرد
و هر علت که بمردم رسد اگر از آن علت
نمیرد بهتر شود مگر علت پیری که هر
بتر بود و امید بهتری نبود. از آنکه در کتاب
خوانده ام که مرد تاسی و چار سال هر
روز زیاده باشد در قوت و ترکیب و بعد از
آن تا چهل سال همچنان بماند. زیاده و
نقصان نکند!

چنانکه آفتاب بمیان آسمان رسید بطی السیر
شد تا وقت فرو گشتن و از چهل تا
پنجاه سال هر سال از خود نقصان ببیند
که در سال گذشته ندیده باشد و از پنجاه
تا شصت سال تا هفتاد سال هر هفته در خود نقصان
بپاید که در ماه گذشته نیافته باشد و از شصت سال
تا هفتاد سال هر هفته در خود نقصان ببیند
که در آن هفته گذشته ندیده بود اگر از
هشتاد بگذرد هر ساعت دردی ورنجی ببیند
که در آن ساعت دیگر ندیده باشد. و لذت
عمر تا چهل سال است و چون چهل شد بر
نرد بان بالا نشسته است همچنان که برفته

۲- قابو سننامه ص ۴۸ و ۴۹

چنانکه گفته ام:

باب هشتم - در شرح حال و زها نیکه بر کور
انوشیروان عادل بخت پهلوی نگاشته بود.
باب نهم - در پیری و جوانی مشتمل بر
حکایات ذیل:

اول - خیاط و کوزه. دوم - پیر کوزشت و
جواب او به جوانی که بروی خندیده بود.

۲- حکایت حاجب پیر و اسب خریدنش.

قسمتی از باب نهم در پیری و جوانی
ای پسر هر چند جوانی پیر عقل پاش.

تگویم که جوانی مکن لکن جوان خویشتن
دار باش. و از جوانان پسر مرده میباش که
جوان پشاطر نیکو بود. چنانچه ار
سقاطا لیس گوید: الشباب شعبه من الجنون
و نیز از جوانان جاهل میباش که از شاطری
بلانخیزد و از جاهلی پلانخیزد. و پسر خویش
بقدر طاقت از روزگار جوانی پر دار که چون
پیر شدی خود را نتوان گرد آورد. چنانکه
آن پیر گفت که چندین سال حسرت و غم
خوردم که چون پیر شدم خوب رویا نما
نخواهند. اکنون که پیر شدم من خود ایشانرا
نمی خواهم و اگر خود خواهم نزدیک و هر
چند که جوان باشی خدای عزوجل را فراموشی
مکن و از مرگ ایمن میباش که مرگ به
جوان داند نه پیر چنانکه مسجدی میگوید:
بیت.

مرگ به پیری و جوان
نیستی - پیر به مردی و جوان زیستی

حکایت کنند که در شهر ری در زبسی
بود و بدروازه گورستان دکانی داشت و کوزه
ای در میخی آویخته بود و هوس آن داشتی
که هر جنازه ای که از دروازه بیرون شدی او
سنگی در آن کوزه انداختی و هر ماه حساب
آن بکردی درین ماه چند کس مرده اند و
کوزه را تهی کردی و باز سنگ انداختی
تا ماه دیگر تا برین که روز گاری بر آمد
و از قضا درزی بمرد. مردی بطلب درزی
آمد و خبرش نبود که درزی بمرد است.
چون در دکان بسته دید همسا یگان وی
را پرسید که درزی کجاست. همسایه گفت
که درزی نیز در کوزه افتاد اما ای پسر
هوشیار باش و جوانی غره مشو و در اطاعت
و معصیت در هر حال که باشی خدای عزوجل
را یاد کن و غوغا مبخواب و از مرگ میترس تا
چون درزی ناگاه در کوزه نیفتی. پیران را
حرمت دار و با پیران سخن بگزار مگو ی
که جواب پیران و عاقلان سخت باشد. (۱)

حکایت:
ششیم که مرد صد ساله ای کوز پشت
بر عصا تکیه کرده میرفت جوانی برپشتند
اورا گفت. ای شیخ این کمان بچند خریده ای
تا من نیز بخرم. جواب داد که اگر عمر
کنی و صبر کنی رایگان بخرم. و پیر
رعنا میباش و پیران از پیران نا پاک بسی

۱- کتاب قابو سننامه ص ۴۶ و ۴۷

با مردم بی هنر دوستی مکن که مردم بی هنر
نه دوستی را شاید و نه دشمنی را!
از نادانی که خود را دانا پندارد پیر هیز!
اگر سنگی مردن به که از نان سلخه شدن!
تا روز و شب آینه است و رونده از گردش
حالتا شکفت مدار!

هر که ترا زشت گوید معذور تر از آنکسی
دان که آن زشت بگو رساند!

هر که را آموزش روزگار نرم و دانا نکند
آموزش دیگران اورا سودی نبخشد!

بایندر و مادر چنان باشی که از فرزند از
خویش طمع داری که پانو باشند زیرا که آن
کز تو زاید همان دارد که تو از وزادی چه
مثل آدمی چون میوه است و پدر مادر چون
درخت هر چند درخت را تعبد پیش کسی
میوه نیکو تر و بهتر باشد!

چون پدر و مادر را حرمت و آرزو پیش کنی،
دعا و آفرین ایشان اندر تو مستجاب تر بود

بخشنودی خدا نزد یکتا باشی! و
درینجا برای آنکه بعضی از خوانندگان
این کتاب را فایده ای تمامتر باشد از بابها
و داستانهای قابو سننامه فهرستی آورد
و بعضی را ذکر میکنم:

چهار باب اول قابو سننامه در حمد خداوند
(ج) و نعمت حضرت رسول (ص) و بیان کیفیت
آفرینش و ذکر بعضی نکات دینی است. در
باب چهارم حکایتی است از مرد غنی در حج و جواب
سنگ لانه او به مرد فقیر. باب پنجم در شناختن
حق پدر و مادر است.

باب ششم. در پرورش فکر و تربیت قوت
نطق و بیان مشتمل برین حکایات:
۱- نجات یافتن فتح غلام خاص خلیفه المتوکل
از غرق. ۲- حکایت افلاطون و تمکین شدنش
از ستایش مرد جاهل. ۳- محمد زکریای
رازی طیب و مشوش شدنش از خندیدن
مرد مجنون بروی.

باب هفتم. نیز در پرورش فکر و تربیت قوت
نطق و بیان مشتمل بر حکایات ذیل:

۱- حکایت نوشیروان و وزیرش بوذرجمهر
۲- حکایت از سر گذشت خود کیکا ووس
در باب آنکه سخن باور نا پذیر نباید گفت.
اگرچه راست باشد مگر آنکه درست بودنش را
بآسانی معلوم توان کرد.

۳- اهمیت چگونگی بیان مقاصد حکایت
خواهیکه هارو نالرشید دیده بود و آنچه به
ممبران رسید.

۴- ایضاً حکایتی درباره کیفیت بیان مقاصد
و ملامت کردن غلام خواجه زشتکار خود را
۵- پاسخ هشیارانه بزرگمهر به پیروزی که
اورا در جواب گفتن ناتوان میشمرد.

۶- حکایت جوان علوی و غلبه یافتن سنی
پیر بروی.

د زخېرې

سخې انتظار

يادا چه :

زه داوړېل د پاسه چتر جوړو مه
ما ته له با غه گلان راوړه

کومېن کوم چه درېدی دکل په
ایښود لوسره د تور اوړېل کیفیت
لاپسې زیا تیرې نو ځکه پدی سره کی
کښې دا سې غوښتنه شوی ده :

گل دی درېدی ماله یسی راوړه
چه داوړېل د پاسه یی زده
اوداتن په ناره کی چه طبعایېغلو
اونیمزولو نجو نو په اجتماع سره
ادا کیږی او داتن داجرا کو لوبه ترڅ
کی سندرې هم ورسره وایی داوړېل
پادوړه پدی ډول سره شوی دی چه
هم دېل اور اوهم داوړېل معنی پکی
ښکاري :

نجلیه چه اوړېل وړی په شپا له کی
ما ډیر غشی خوړلی
داستا غشی می ښځ په لمر مانه کی
اودا هم خو چانې شوی لنډی :
اوړېل په توره نه وړانېږی
چه وخت یی راشی سلای یی وړانویږه
اوړېل ته لنډی غو ټی و ډکړه

چه تری ښکاره شی ډکړو وروخوسرونه
اوړېل دی جوړ په غنم کو کر
زه خواره لوکړم که به ستا ننداره کړمه
اوړېل یی بیا پر مخ را خپور کړ
لکه چه ښیزه په باران کی لنډه شینه
او ډېل یی مادانه دانه کړ
دکنډو می سیلی پری ځان بدنامویږه
پیکې دی بیا په کو چو غوړ کړ
لکه ښیښه لمر ته شغلی وهي مینه
پیکې دی یو خوا ته شانه کړه
چه ورو څو منځ کی دی شین خال را
ښکاره شینه

پیکې می مه پری کوه موری
پر سر پریکړو نونه کښینی با زونه
(تربلی گنی پوری خدای پامان)

ښه منا لونه لیدلی شو چه دزره او
کلونونه را پدیخوا د یوه نسل ډېل
نسل ته پا تی شوی دی.

داوړېل دپا سه د کلو ایښودل هم
دشو قی نجونو سپیڅلی غو ښتنه ده
کونډی چه داوړېل اود کلو ترمنځ د
مقابلی خیال لری او پدی ترڅ کښی
کلا نو ته شکست ورکوی. پدی دوو
سره کوکی دنیمزوالی پیغلی دسرکو
شونډو په رپیډو اود نری ژبی په
خو ځیدو سره دغه آرزو څومره
خوندوره بریښی چه وایی :

زه داوړېل دپا سه چتر جوړو مه
ما ته لاچی لونگین راوړه

کی زیات ستا یل شوی، ددی توری
شپې په غیږ کی حتی دسپوږمۍ
دلید لو امکانات هم گټوری اووا یی
چه دواړه یی په یوه حالت کی هم
مو جود یت لری .

دپیکې او اوړېل ښکلا ځکه له کیفه
ډکه ده چه د لته دصنعت لاس دخپل
ندی او طبیعی ښکلا دایمی اووا قعی
ښکلا ده چه هیڅوک نشي تیرایستلی
نوځکه پښتنی نجونی دی سره خاصه
علاقه لری او په سا تلو کی یی زیار
با سې .

په لنډیو کی چه زمونږ دو لسی
ادب بی پایانه پانگه ده ، ددی خبری

تور اوړېل او تور پیکې

څومره چه د پښتو په ادبیاتو کښی
دتوروزلفو ستاینی شوی اود غه
تورو ښاما رانو دمینو زړونه چیچلی
دی، څومره دتور پیکې اولنډه اوړېل
اور دزړونو په تناره کی لمبی بلې کړی
دی. پیکې هغه گل دستی ته ورته دی
چه دنیمزولو پیغلو دسپینو او گللیو
مخونو دپاسه ځای لری .

دپیکې مقام ځکه لوړ دی چه د مخ
په بڼی کی دټو لو گلانو سیل کوی
مگر پې لدینه چه وېو هیږی مینان په
څومره لیوالتوب سره د پیکې
ننداری ته هڅی کوی اوپه هر حرکت
یی دمین زړه په درزا شی .

په تیرمه یاد غه طبیعی ښکلا هغه
وخت یی اندازه کیف کوی چه په تنډه
کی یی خال وځلیری اود پیکې دپاسه
هم دباغ گلان دنداری او احترا م له
پاره ایښودل شوی وی. نو ځکه
مهربانه پیغله خپل ملگری ته داسی
لطف کوی :

پیکې می جگ کړه خال می چپ کړه
چه دورو څو منځ کی دی شین خال
راښکاره شینه

دپیکې د ښایست او قدرت اندازه
پخپله پیغلو ته هم څرگنده او معلومه ده
ده دوی پوهیږی چه دتور پیکې کیفیت
دخوانانو په تیره بیا دمینانو دژوند
په سرنوشت کی څومره بدل او
اغیزه لری .

هغه وخت چه دوی نازو لی پیغلی
اوړېل څه اوږد شوی غو ندی دی او
موری غوا پری چه ورتنه یی لنډ کاندی
نودی دزړه په ژبه و رته زاری کوی
چه :

اوړېل می مه لنډه وه موری
مار چه لنډی شی دوه سره گوزار کوینه
تور اوړېل دشا عزانو په شعرونو



دپیکې او اوړېل ښایست ددغی پیغلی دښکلا اندازه زیاته کړیده.

کوتاه. دلچسپ. خواندنی

ورود ممنوع است

با ایجاد يك دروازه ساده آهنین و نوشتن در روی آن کلمات (داخل شدن ممنوع است) .
مارتین ستن دهقان ، يك کشور را به دو بخش تقسیم نمود .

بانگاهی به وضع جغرافیایی لیبیو دیده میشود که یگانه راهی که این کشور کوچک را به شمال غرب آن پیوند میدهد. در درازای دو میل از کشت ستن در جنوب آفریقا میگردد او بخاطر این اعتراض را نموده که حکومت لیبیو قیایل همسایه را از فروش پشم در دستگاه تجارتی بی که روی مزرعه ستن واقع شده منع نموده است .

باین حرکت هزاران نفر از اهالی لیبیو از بخش های دیگر کشور جدا ساخته شده اند.



عکس جالب



او میخواهد خواب را بخواب بیند... فکر بد نکند

شوخی بانان شیرینی دار

چندی قبل دعوتی از طرف «اتحادیه هنرمندان» در پاریس برپا گردید. در این محفل الیزا مارتینلی ، جراب دراز سیاه که زیاده تر به نمایش های او برای بکار میرود پوشیده بود.



در آخرین قسمت محفل ، پارچه کمیدی سی تمثیل شد که توسط کلاود چالیرول نوشته شده بود. در این نمایش نامه مارچلو ماستوریانی هنرپیشه معروف ایتالیه نقش اساسی داشت . ساعت ۳ شب ماستوریانی طرف بزرگ مکرونی را که سمبول کشورش است. روی میز گذارده و سپس محفل با انداختن نان که روی آن کرمه چرب شده بود خاتمه یافته و سروروی بسیاری هنرمندان کرمه الود گردید.

چوپانی که شاعر شد !

گویند سلطان سنجر در سفری غریبستانی شخصی را صحرائی دید که بچراندن شتر مشغول است درین موقع شتر گردنش را بطرف پنبه زاری که در آن حوالی بود دراز کرد . شترچران در مقام جلوگیری برآمد و این کلام از زبانش جاری گردید :

اشتر صراحی گرد نا

دانم چه خواهی کرد نا

کردن درازی میکنی

پنبه بخوای خورد نا

سلطان لطف طبعش را پسندید و او را قابل و مستعد ترقی دید پس ویرا با خود برد و در تربیتش کوشید و او پس از مدتی ترقی کرد و شاعر معروفی گردید .
و او عبد الواسع جبلی غریبستانی شاعر معروف است .

اختراع جدید

مجله کویک آلمان غرب ، اعلانی در مورد

«تفنگچه هرکاره» نشر نموده است .

درین اعلان تأکید شده است که این تفنگچه برای

روشن کردن آتش و ترساندن مردم مورد

استفاده قرار گرفته میتواند. این تفنگچه صدای

مهیبی تولید کرده میتواند و همین امر باعث

میگردد تا بتوان از خود حفاظت کرد .

البته این تفنگچه با مرمی های گازی فروخته میشود

خم رنگریز

برای سال آینده ...

در مجلس رفقا - گپ روی ترفیحات چرخید و خاطره یکن از رفقا جالبتر از همه بود و قصه کرد :

((از شعبه مربوط بمن مکتوبی خبر دادند که : شما سجل اعلی گرفته اید - ولی چون وزارت - امسال به بحران مالی گرفتار است - ترفیع شما بسال آینده موکول گردید !))

کوچتر از من ...

ملفکم امروز خبر داد :

((پدر جان - امروز یکسک کلان بخانه ما آمده بود :))

گفتم : «جان پدر - آنسک خیلی کلان بود؟»

گفت : ((نه - از من بزرگتر و از شما کوچکتر بود))

دخترم مرا دوست دارد!

چون گپ از طفلی آمد - بهتر است خاطره یک دوستم را بنویسم . او گفت :

« دختر چهار ساله ام یک سگ دارد که اسمش را پایی گذاشته است ... یگروز از دخترم پرسیدم :

جان پدر - چرا قدر دوست داری دخترم اینطرف و آنطرف دیدم یا هیچان گفت : برادر پایی کم!

غالمغال ...

ملازم دفترم تیپ عجیبی دارد و چیزهای میگوید خنده دار ولی خودش هرگز نمیخندد .

گاهی پیش می آید که من به قهقهه میخندم - ولی او حتی تبسم هم نمیکند ...

بهر حال امروز غالمغال عجیبی بگوشت رسید - بطوریکه اذیت کننده بود. پرسیدم :

« در اتاق مقابل چه خبر است این غالمغال برای چیست ؟ » ملازم گفت :

« در آنجا آقای... با خودش حرف میزند ! »

گفتم : « پس چرا اینقدر غالمغال میکند ؟ »

با چهره حق بجانبی گفت : « بیچاره کر است ساعت دقیق . »

این خبر عجیب را یکی از مجلات آلمانی تحت عنوان خنده دارترین «سفارش» چاپ کرده است :

گرافه پایی برای سه هفته تعطیلات خود را در « بادایشل » میگذارد . اخیرا به رفیقش موی

نامه ای نوشت و تقاضا کرد :

« لطفا در نامه بعدی مورد دقیق برای من بنویس که ساعت چند است ... زیرا ساعت شانه دار من خوابیده ! »

هدا یا ...



- بفرمایید - بفرمایید - هرکس باشید بفرمایید ... خوش آمدید !

از استاد سخن: (سعدی)

دیوار وی...

آن به که نظر باشدو گفتار نیا شد
تا مدعی اندر پس دیوار نیا شد

آن بوسر گنج است که چون نقطه بکنجی
بنشیند و سر گشته چوپرگار نیا شد
ای دوست برآورد ری از خلق ، برویم
تا هیچ کس واقف اسرار نیا شد
می، خواهم و معشوق وز مینی وز ما نی
گویاشد و من باشم وانگبار نیا شد

پندم مده ایدو ست! که دیوانه سر مست

هرگز به سخن، عاقل و عشیار نیا شد
باصحاب شمشیر مبادت سرو کساری

الایسر خو یشتنت کار نیا شد
سپهست بغون من اگر دست بر آری

جان دادن دریای تو دشوار نیا شد
ماهت نتوان خواند بدین صورت و گفتار

مهر لب و دندان شکربار نیا شد

وان سرو که گویند به بالای تو باشد

هرگز بچنین قامت و رفتار نیا شد

هر پای که در خانه فرو رفت بکنجی

دیگر همه عمرش، سر بازار نیا شد

عطار که در عین گلاب است عجب نیست
گرفت بهارش، سر گلزار نیا شد

مردم همه دانند که در نامه سعدی
مشکیست که در طبله عطار نیا شد

جان در سر کار تو کند سعدی و غم نیست
کان یار نیا شد که گو فادار نیا شد

چند رباعی پرشور و حکیمانه از

چند شاعر:

این گوزه، چو من عاشق زاری بود ست
دریند سر زلف نگاری بود ست
این دسته که بر گردن آن می بینی:
دستیست که بر گردن یاری بود ست

این شاخه رز، دهنده دستی بود ست
این می، لب لعل می پرستی بود ست
این نشا که جان، شیفته حالت او ست:
طرز تکی، ز چشم مستی بود ست

گل، روی بتی عشوه فروشی بود ست
نرگس، چشم پیاله نوشی بود ست
خاکی که درین چشم برآو میگردد ی:
- پای و سری و چشم و گوش بود ست

این غنچه، سرانگشت نگاری بود ست
گل، چهره یار گلهلاری بود ست
این نرگس نو شگفته را چون تگری:
چشمیست که در راه نگاری بود ست



زیر نظر ن، طهوری

از آزاد کابلی

سخن ساده ر خان

میبود وایسی اگر آن تازه جوان را:
فریان سرش گردی این نقش و ان را
تا صبح! من از آن شوخ، به شمشیر نگردم
زین پس، به عبث، تیز مکن تیغ زبان را
مرغ دل ما پر کشد از تیر تیرا فل:
گر حسن، به این غمزه کشد تارکمان را
چون آئینه، حیران نشدی، مگر نشیدی:
این ساده دل من، سخن ساده رخسان را
درباغ جهان، زان گل رو، زینت و زیباست
دورا زگل رویت، چکنم باغ جهان را؟
گنجی که دهد عشق به اندازه دنج است
زا نوری، بخود می نیم این باد گران را
گراز بر من، این دل دیوانه نرفتنه
زین فاتحه، چرا نشنوم آواز فغان را
(آزاد!) مچو نام و نشان از من معز و ن
در عشق، نفخوا هم دگر، نام و نشان را

که:

او مرا دوست ندارد!

اما من او را می پرستم

از: استاد فقید فکری سلجوقی

سنبل تاییده

خواهم که دل مسکین، یکدم ببرد افتد
وین مرغ پرافکنده، پیش نفرت افتد
تابو که بحال دل، بکوه نظر اندازی
در آینه جانم، عکس قهرت افتد
بکشی زرخ برقع، یک لحظه چو تر سایان
کز زلف، جلیبایی، اندر قهرت افتد
بیتاب شود دلها، آن لحظه که زلف نیست
چون سنبل تاییده، بر گرد سرت افتد
منسوخ نمیکرد، آن عهد که من بستم
مگر خاک وجود من، در رهگذر رت افتد
از جور، پشیمان شو، پیو ندولاف مکمل
تا مرغ دل عاشق، بر خاک درت افتد
در پای تودر غلند، در دامن آویزد
چون اشک اگر (فکری) از چشم توت افتد

از مهر داد اوستا

جگر گوشه گناه

عروس پردگی صبح و شمع ماه اینجاست
فروغ طلعت آن قبله نگاه اینجاست
نهمه، نه باده نه گل، نه ستار و سحر ی
همانکه روز مرا میکند سیاه اینجاست
چو گوشواره پروین چراغ اشک مرا
بگوش هر مژه آویختی همراه اینجاست
اگر بدامن صحرای درد میگذری:
سواد خیمه نی ازدود مان آه اینجاست
زگشتگان غمت شکوه بی نیارد کس:
اگر کرشمه چشم تو عذر خواه اینجاست
جدا، ز چشم تو، در دامن ندامت بیست:
به اشک من، که جگر گوشه گناه اینجاست

از «نادم قیصری»

مکتوب ناز

نوبهار ناز گردد چون خزان بیند ترا
ارغوان گل میکند، مگر زعفران بیند ترا
از تعبیرگاه موچ جلوه ناز خرام:
ایستد بر جای اگر آب روان بیند ترا
در بهار رنگ و بو نشکفته چون رویت گلی
شاد، آن بلبل که اندر آشیان بیند ترا

دل جواز رشک خیالت جامه بر خور میدرد
چشم من در پهلوی غیری، چسان بیند ترا
از پی یک دیدنت، دل گردد عاظم میدهد
خواهد از دیوانگی، تارایگان بیند ترا
بلبوس رادیده بر حسن تو، هیبت او فتد
زان که نتواند چو من از چشم جان بیند ترا
معنی پیچیده مکتوب نازی، درخور است
«نادم» باریک بین نکته دان بیند ترا

از: دکتور سپیل

آتشپاره

نیامدی درانتظارت، نوشتم.
به هجران توام پیغام آتش شد، خبر آتش
بگرد نخل خشک ما که میگردد؟ مگر آتش
تو آتشپاره بر جانم، ازین افزون مزین آتش
که خاکستر شدم از غم، نمیگیرم دگر آتش
ندید از داغ دل شام نکو صبحی بدو رات
چوپروانه زشمع شب، گرفتم من سحر آتش
به بیداد، همی سووم جفا کارم، همه سووم
چرا بر جان سوزان می زنی جان از سراقش
جدایی میرسد چون غم بسوز خود نمیدانم
نمی سووزم مرا دیگر شود عالم، اگر آتش
چنان اندر نهان من همه در دهمه سوزاست
گوگویی بر گرفت از غم، دل و جان و جگر آتش
(سپیل) احساس من افتاده از تاب و تپش اسوس
نمی تابم زند صندبار اگر بر ما شرد، آتش

صدای از ژ فنادی دل

هر زن میداند که تا چه اندازه برای خانواده اش مهم است ... اما با آنهم لطفانی وجود دارد که ضرورت و احتیاج از دانه قدرت خارج میگردد و سهم گین مینماید .

در خارج منزل توفان سهمگین غوغا میکرد پسر کوچک نانی ، مارک ، آمده و کنارش قرار گرفت .

شما میترسید مادر ؟

نمی ، عزیزم .

دستهای تان میلرزد . شما میترسید ؟ مارک هفت سال داشت و هر چیز را بدقعات تکرار میکرد نانی در جواب گفت : نمی ، عزیزم . من نمی ترسم .

آنها امسال شاهد توفانهای وحشت انگیز و رعد برق های وحشت آوری بودند رعد با تمام شدت و قدرتش میغویید و تیر های فروزان الماسک چون نیزه های تیره یی در آسمان میدرخشید . بسیاری اوقات چراغها از شدت طوفان خاموش میگردد . البته این طوفان ها آنقدر ترسناک و زیان آور نبود تنها میتوانست که گرد و غبار قضا را بدور دستها ببرد در این ساعات بهترین فرصت برای گفت و شنود و وقت گذرانی میسا میگردد مثلا هنگامی که چراغها خاموش میشد قطعی مصلو از شمع های رنگارنگ در آلماری آشپز خانه بود که میتوانست رفیع این تزیینه را نماید .

توفانی که امشب رقص کنان فعالیت آغاز کرده بود از توفانهای قبلی تفاوت داشت و فرقی این بود که رابرت تاهنوز بخانه برنگشته بود . اما حتی چندی بعد هر چه زود تر بمنزل بر خواهد گشت هر دقیقه که می گذشت و هر لحظه که چراغ های موتور روی سرك اسفالت شده را چاروب میکشید امید بر گشت رابرت میرفت روی زینه های عقبی منزل صدای آشنای قدم هایش بگوش خواهد رسید و فضای خانه یکبار دیگر از داشتن و بودن او گرم و محفوظ خواهد گردید .

نانسی سوی قطعی شمع ها پیشرفته و آنرا از بین الماری آشپز خانه بر داشت و تصمیم به بر افروختن آن گرفت . دوشمع را برای روی میز در آشپز خانه انتخاب نمود این حقیقت داشت که دستانش میلرزد شعله شمع هنگامی که گرگردد را برا فروخت قدری تکان خورد و شمع می که در دستش بود شکست بر داشت .

آیا امشب مصادف با تولدی کسی است ؟ جیمز پنج ساله در حالیکه با هیجان کامل روی پایسکل سه عراده ای اش سوار و غرق در دنیای کود کانه اش در اطراف اطاق میرانده گفت .

سندی به صدای بلند بخندیدن پر داخت او چهارده ساله بود ، اما هنوز هم مانند بارومتر معلوم می گردید . بطور ناگهانی دست بگریه میزد و همین طور ناگهانی شروع بخندیدن مینمود .

نانسی جواب داد :

برافروختن شمع ها چیز است که بعضی اوقات دوست داریم این کار صورت بگیرد این کار باعث میشود که میز غذا خوری زیبا تر معلوم گردد .

سندی اظهار داشت :

اما پدرم آنرا نخواهد پسندید . او خواهد گفت که غذا ها را دیده نمیتواند .

خوب .

نانسی تبسمی کرده و بگذشتن و جا بجا کردن بهترین قاشق و پنجه ها و ظروف روی میز نمود . این کارش طوری معلوم میگردد که از بعضی جهات امشب باید میز غذاخوری زیبا و آراسته بنماید . این حقیقت داشت که رابرت طوری تظا هر خواهد کرد که نمیتواند غذا هارا ببیند . او یک چیز عوضی را روی کاهو خواهد انداخت و در همانجا فشارش خواهد داد و خود را متقاعد خواهد ساخت که آن چیز دست داشته اش اساس بوده است . بعد از دیدن اوسوی نانی نظر خواهد دوخت و خواهد خندید خطوطی که نماینده خستگی و کار روزانه است در چهره اش پراکنده غائب گردید و بالاخره صورتش صاف خواهد شد .

مارک در داخل اطاق بدون توجه و احتیاط بازیچه اش را که موثر لاری بود به جلو و عقب فشار میداد و میراند . او پرسید :

مادر ، مردمان غریب چه طوری هستند ؟ مردمانی که به اندازه کافی پولدار نیستند عزیزم .

آیا ما غریب هستیم ؟

نمی ، عزیزم .

خانم فرانک میگوید که ما باید مردمان غریب را کمک و معاوضت نمائیم .

خانم فرانک صحیح گفته است . ما باید این کار را بکنیم .

سندی از اطاق نشیمن جیب بر آورده و گفت :

ما مردمان غریبی هستیم .

او در تمام این هفته همین طور بود بطور یقین میتوان گفت از لحظه که رالف جانسون از او برای رقص دعوت کرده بود چنین حالتی به او دست داده بود .

سندی . به این خانه نگاه کن . به این قالین نرم نظریانداژ .

سندی که زیاده تر به لعل ها مانند بود همیشه در لب دریای اشك قرار داشت . هر لحظه که دلش می خواست دست بگریه میزد و چنان میگریست که ابربهاری عاجز در لغشانی اش میماند .

نانسی گفت :

من نمیخواهم که از این به بعد در این باره حتی کلمه بشنوم .

درلحن صدایش مخلوطی از قهر و غضب بهمشاهده میرسید .

اوبه اطراف خانه نظرانداخت . این یک خانه قدیمی بود . گرم و مستریح . باوجود گذشت سالیان درازی بازهم زیبایی خود را حفظ کرده بود . روی قالین قسمتی دیده میشد که پاره گردیده و این پارگی به اندازه عمیق و بزرگ بود که هیچ چیزی نمیتوانست علاجش را نماید . از سوختن چوبها شعله های به اطراف سرك میکشید و از این روشنی و شعله افروزی رسم هایی در دیوارها نقش میبست . روی سقف اطاق نقطه وجود داشت که آب از آنجا داخل خانه نفوذ پیدا میکرد و این نفوذ داخل شدن باهریاری که از اندازه معمول شدید تر و بادوام تر میشد افزون میگردد . نفر مؤظف ترمیم سقفها چندین مرتبه به آنجا آمده و دستکاری هایی نموده بود ، اما هنوز هم باوجود این همه جلوگیری آب خود سرانه اصرار بدخل شدن و نفوذ نمودن داشت . در دروازه آشپزخانه چوب خویلی وجود داشت و در همان جا بود که آنها هراج اضافی از نموی اطفال را اندازه میگرفتند . نوشته درشتی به دروازه حکم قفل محکمی راداده بود .

این خانه بود که آهسته آهسته دستخوش قافله گذران زمانه میگردد و میرفت تا تخریب شود . آنها تصمیم داشتند که تابستان سال آینده دوباره اعمارش نمایند . و آبادش خواهند کرد . این فقط یک خواب نبود . بلکه چیزی بود که آنها مطمئنا آنرا انجام خواهند داد قسمی که آنها تهاپ جدیدش را در اولین زمستان گذشته بودند و درخت های میوه دار در آنجا غرس کرده و حلقه های گسل لاله را تزئین ده آنجا نموده بودند .

(درشش حایم سایه ها و غبار های جاکزین گردیده که باید در آنجا نباشد . نقطه کوچکی در آنجا وجود دارد . نقطه خیلی کوچک که شاید اصلا بی معنی بوده و قابل تشویش و نگرانی نباشد . داکتر اندرسن داکتر حاذق و باتجربه است اما خیلی سالتخوره و پیر که میتواند دلیل بر ترسانیدن قصدی او گردد . شاید او در تشخیص اشتباه کرده باشد .

این فکر ها و تصوراتی بود که از بین سلول های مغزی نانی به شتاب میگشت . چراغ های موتی روی جاده اسفالت شده چاروب کشید .

مارک گفت :

پدرم این جانست .

سندی اظهار داشت :

مادر ، پدرم این جاست .

سگها ، اطفال همه آنها بایک مجرم ناگهانی و غیر مترقبه بسوی دروازه بحرکت درآمدند . چشمان نانی روی چهره رابرت کنجکاوانه متمرکز شد . او میخواست که علت این دیسر آمدن و ترس را از وی چین های چسپه اش دریافت دارد .

چه واقع شده است ؟

مجبور بودم که برای یافتن توقف گاه معطل شوم .

حادثه موتوبازهم تکرار گردیده بود . یک

ترمیم داخلی که تمام زندگی آنها را تشکیل میداد . نه کدام تصادفی بود و نه کدام حادثه جدی . بوی روست سرخ شده و پریان از لابلای گرمی مطبوع بخاری در هوا منتشر گردیده بود .

بباید بچه های خوب دستهای شانرا بشوئید .

سندی در جریان صرف نان شب اعتراضی کنان گفت :

من نمی فهمم که چرا نمیتوانم یکدست لباس جدید از مغازه قسمی که دیگران میخرند بدمست بپارم .

رابرت گفت :

تو بسیار کوچک هستی و این کوچکی است که میتواند به چرای سواست تناسب داشته باشد . این یکی تالانده قابل توجه میتواند برای مناسب و کافی باشد .

مارک اصرار کرد :

اگر مانادارو غریب نیستیم چرا من نمیتوانم که یک بایسکل جدید داشته باشم .

نانسی تشریح کرد :

این یک چیز دیگری است آنها در مکتب درس میخواند . طبقه فقیر و نادار . مردمان غریب و بیچاره

سندی باز هر چندی که مزاحها را زی تهنیه داشت بالحن تند تندی تکرار کرد :

مردمان غریبی هستیم .

رابرت نگاه تند و استقام آمیزی مسوی او انداخت . بعد رخس را متوجه پسر بزرگش ساخته و گفت :

مارک من درباره آن زنجیر بایسکل فکر خواهم کرد . ببینم چه کار کرده میتوانم .

طوفان در خارج منزل نمره میکشید و پیوده و قشش راتلف میکرد . اطفال به بستر های شان رفته و خوابیدند . بالاخره وقت تنهایی فرا رسید . وقتی که آنها میتوانستند کنار هم بنشینند و صحبت نمایند .

رابرت مشتاقانه سوی مقابل خم گردیده و گفت :

از داکتر اندرسن چه خبر های بدست آورده ای ؟

نانسی جوابداد :

او تاهنوز چیزی نمیداند . امتحاناتی را روی من انجام داده و از من خواسته است که فردا بدیدنش بروم .

فردا ؟

خوب ، شاید چیزهای زیاد تر بدست بیاورد .

صحت تو خوب است ؟

البته که خوب هستم .

او در حالیکه میلرزید خندیده و در این جریان طرزن نگاه کردن رابرت را دقایقانه مطالعه کرد .

من مطلقا صحت هستم .

شوهرش دوباره سوی عقب متمایل گردید و اعضای بدنش را اجازه داد که استراحت نماید .

نانسی تومرا برای یک دقیقه نجات دادی .

نانسی باخود فکر میکرد که رابرت هرگز نمیتواند با موضوعات و مسایل جدی رویرو گردد . مسایلی که اعصابش را تخریب کند .

و حال نمیتواند که گفته هاء داکتر اندرسن چامه حقیقت پیوشد و اگر میپوشد اونمیتواند که چنین آسان وساده باورش کند . اونمیتواند که این واقعه را مانند یک چیز نرم و بی خطر ،

مانند مریضی اطفال قبولدار شده و بخود تلقین نماید . همین طور نانی هم میخواست که این حادثه مانند یک غبار نرم و ساده دست خوش طوفان شدید شده و از فضای فکری

و جسمی اش فراری دوردست ها گردد . آرزو میکرد که مریضی اش از نوعی باشد که بتواند بایک پیچکاری و یا اثتی بوی تیسک و یا یک بوتل بزرگ شربت قابل علاج و تداوی باشد .

رابرت پرسید :

آیا کدام چیز دیگری هم امروز بسوقوع پیوست ؟

چیزی مهمی نبود و حقیقتا هم به فکر کردن نمی ارزید .

نمی ارزید .



اوسوی مقابل خم گردید و با تمام مصومیت
و صفایی خود را بدست امواج آغوش رابرت
سپرد و زمزمه کرد :

- رابرت ، پسر کالین در زندان است .
- اندی کالین ؟

چهره رابرت رویه سفیدی گرائید . این
عادتش بود هر وقتی که از شنیدن خبری دردآور
و ناگهانی دستخوش هیجان و ترس میگردد این
حالت به او دست میداد . خانواده کالین فقط
سه منزل آنطرفتر از منزل آنها زندگی میکردند .
نانسی و ماری دو دوست صمیمی بودند و همیشه
کتابها و مجلات را یک با دیگر تبادل میکردند .

- در زندان ؟ برای چه ؟

- او در یکی از آن مظاهرات خیابانی شرکت
داشت . در آن مارش های دسته جمعی . تمام
کارها خراب گردیده و از کنترل خارج شده است .
تعداد از چیه هاشروع به انداختن و پرتاب سنگ
و خشت سوی پولیس نمودند و پسر کالین
یکی از همان های بود که در اولین فرصت
دستگیرینجه های پولیس گردید و آنها هم
روانه زندانش نمودند .

- اندی کالین همان یکی که در پلاک ما
زندگی مینماید ؟

- اندی . همان پسر بچه که از بالای درخت
سیب ماسرنگون گردیده بود .

رابرت قسمی که اصلا این موضوع را باور
نکرده و نمیخواهد متقاعدش شود دوباره تکرار
کرد :

اوسوی پنجره رفته و نگاه هایش کنجکاوانه
متوجه سرك خاموش و ساکت نیمه شبی
گردید . سرك آنها ، سركی بود که آنقدر ها
زیاد از شش فاصله نداشت و از جمله سرك
های عادی و زیاد رفته بشمار میرفت که
بندرت میشد نامش را زینت ده روز نامه ها
نمود . اما سرك آنها محلی بود که اگر در
آنجا کوچکترین واقعه رخ میداد عواقبش
متوجه آنها بود . یعنی آن سرك و آدم های
آن محله باهم رابطه ناگستنی داشتند . او سرش
را تکان داد و گفت :

- چراغ های منزل ماری از سر شب تا
حال همچنان میدرخشد .

نانسی جواب داد :

- او فقط در تمام این مدت آنجا تنهای تنها
نشسته است . تنها در آن خانه با چراغ های
که میدرخشد .

- آیا تو نمیتوانی که او را کمک نمایی ؟
- او هرگز حاضر نمیشود کسی را ببیند
من حالا فکر میکنم که اگر او عوض پسرهای
ما بود . . .

- در مدت چند سال تمام بچه های ما به
سن و سال او خواهند رسید .

آنها یکی سوی دیگری نظر انداختند . یک
نوع گفت و شنود نا مفهوم و گنگ بین آنها
ادامه یافته و ریشه دوانید . گفت و شنو دی
که چشمان شان جای زبان را گرفته بود .
این پر خورده زمزمه آلود آندو جفت چشم
مژده رسان احساس مستو لیت و سهم گیری
آندو در امور روز مره و حیاتی بچه ها و اطفال
شان بود . آگاهی از دنیای که بطور ناگهانی
منتقض گردیده و به شکل پلاک آنها در آمده
بود .

نانسی اولین نفری بود که پیشدستی کرده
رخش را سوی دیگر چرخداد و گفت :

- بهتر آنست که به بستر بروم ، مجبور هستم
که فردا صبح زود تراز همه بر خیزم ...
رابرت نگاه سریعی به چهره اش انداخته
و گفت :

- من هم با تو خواهم آمد . آیا تو مطمئنی
هستی که صحتت خوب است نانسی ؟

نانسی با خود فکر میکرد . من از مرگ میترسم
و احمه دارم که بیمرم .

من از مرگ هراسیده ام رابرت اما بکنوع
احساسی ضرورت ناشناخته در
خود میکرد و این باعث شد که رانش را از
رابرت مخفی دارد .

بقیه در صفحه ۵۷



لامار تین

د بادامو خانګه

د بادامو موشنه خانګه چې سرتريايه د سپينو غوټوپه کميس کښې پټه شوېده، خومره ښکلی ده او خومره زړه وړونکې خوشبويي لري. مګر ايا د هغې د عمر ياي به هم همدغسې وي. د خواشيني ځای دی. که هغه پخپل ځای پرېږدي ياي ښکلی غوټې راټولي کړي، که يې دکومې ښايسته نجلۍ دوښمنانو د پاسه وټومبي ياي دکوم مين پرسينه باندې ووهي، پخواني دی چې خور وځي ورباندې تيري شي، توبه به شي او ددغو ټولو ښکلاؤکومه نښه به پاتې نشي.

ای مکه! زموږ دژوند ماجرا ګانې خومره تاته ورته دي. زموږ دژوند ګل هم ستا په شان يوه ورځ له خاوروڅخه سر پورته کوي او غوټيزي، يوه ورځ عطر بندي او بله ورځ پخوا تر هغه چې دوبي راورسيږي - مړاوي کيږي او بيا د خاورو په زړه کښې دنورو خاورو په زړه کښې کورنيسي.

اوس چې دغه ښکلی غوټې په دې ډول فنا کيدونکې ده، راځه تر هغه پوري چې وخت پاتې دی له زړه وړونکې عطر څخه يې ځان خوشبويه کړو د خندانو د ډوکو ګلولو زړه څخه يې روح ښونکي شيره وزيښو او پخوا تر هغه چې د صبا باد يې وږمه وتښتوي، له هغې څخه ګټه واخلو.

هڅو وکړو چې د دودو ورځومر په خوښۍ سره تېر کړو، ځکه ډيره موده به تېره نشي چې د ځوانۍ دوران به پای ته ورسيږي او د زېږت فصل به راورسيږي.

اسکار وايډ

ارمان

په وروګام واخلي ځکه چې زما ښکلی پرېښتی. په دې نژدې ځايونو کښې تر شنبو ټولاندی ویده ده.

په ګراره و غږېږي ځکه هغه د داؤدۍ ګلونو د شنه کيدو غږ هم اورې. دهغې دوښمنانو طلايې تارونه اوس په زنگ ګګې شويدي هغه ښکلی اوږه وړونکې نجلۍ وه چې په ځوانۍ کښې د خاورو په غږ کښې ویده شوه.

په ښکلا کښې د سوسن ګلو ته ورته وه. او په سپين والي کښې واورو ته مګر هغه ښکله ونه پوهیده چې ښځه ده او ښکلی ده.

ساده اوڅوږ ژوند يې وګر نوځکه تابوت او درنه تېره اوس پر هغې باندې درېږي او زما روح خوروي بيا هم احساس کوم چې هغه آرامه ده غلي اوسي.

هغې د جنګ او غزل اواز نه اورې زما ژوند هم په دې ځای کښې ویده دی خاورې ورباندې واچوي.

لنډۍ

زما جانان ګل د ځانول دی زړه مې پرې ټولدی د چاڅه پروا لرم زما جانان ګل د انار دی عمر يې خوار دی په زړګۍ خوري بيشتر ونه زما جانان ګل در امبيل دی په لاس يې بيل دی سره ګلان او په کوينه

په سترګو پوند در پسې ګرځم ستا د وفاق يري که وشي روغ به شمه په سترګو پوند شي راته ګوره چې دا ورېل پر ځای مې ګل ټومبلي دینه په سترګو پوند راپسې نشوي دالباسې اوښکې د هر چا په مخ راځينه

بی پروا

بیا به ناڅت کا به کام غولی وارد چا دی چه زړه سوی دحرم په صید هم نشي دایې درد وېی صسرفی ګنارد چادی ما خونه دی خوګ یې وچېی آزاد کړی داچه مست په میو راغی یار د چا دی چه بلبل یی رسیدی ګلسو نشي چه یی درست جهان دمخ په رهازیست کا دا سپوږمۍ غوندي روښان رخسار دچادی چه بلبل یی رسیدی تر ګلونه نشي دا دننه په حرم ګلساز د چا دی چه هېڅ ترس په زړه کښې نلری رحمانه دانا ترس وېی پروا تګار د چادی (رحمان بابا)

د ژوند نیمه لار

د سپکو وزرونو هیلې سترې ستومانه خپل سرونه تراوېولاندۍ کوی چه د خپاندو اوږو څخه خوند او هوسایي واخلي...

مګر زه .. هغه وخت چه درنځو څخه سترې او مړاوي شم، چیرې مخ واړوم؟

درېاوتیاره پټه چیرې واخلم؟

کله چه د عمر ژمی راورسيږي،

له کوم بڼ څخه ګل راغونډ کړم؟؟ مګر هر چیرې مې په وړاندې دیوالونه ولاړ او په هر ګوټ کښې ژمنې مرغۍ نه ژاړې؟ ویکتور هوګو



په یات لره

مخموره محبت لره مینا په یاد لره زما دالمدی سترګې په ژړا په یاد لره رقیب راپوری خاندی داڅندا په یاد لره علیل د محبت لره دواپه یاد لره دنیا ز خاوند غریب او بیتوا په یاد لره بندی په تار د مینې خپل اشنا په یاد لره زر تېرې دی دوران شی داوینا په یاد لره دا زور د محبت دی یاره دا په یاد لره

چه مینه کی سرباز یی بختانیه سر فرازیسی دداریه سر منصور غوندي ماوا په یاد لره

(عبدالله بختانی)

حقیقت

کبان وایی ژوند پیدای له در یابه سمندر وایی چه دی داوړله تابه لتوی یی د هوا مرغان هوا کښی حقیقت ورک دی د دهر له کتابه

بلبل وایی دگل رنگ دی دستا یلو نسیم وایی خوشبویی پویه دوړلو کبان وایی ژوند پیدای له در یابه فیصله درنګ او بوی شوله مشکله سرگردانه کس نسیم شور د بلبلو

خینی وایی غوټی خاندی هوسپیږی زړه تنګی نه نجات مومی چه غوړیږی خینی نوری وایی له ډیری زړه تنګی نه زړه یی چوی او ګریوان یی خیری کيږی (الفت)

نصرالله حافظ

عرض

ای دحسن په سر پر ناستی امیری عرض می واوره دېګرام د ترکو میری

داپه مخ می دسرو او ښکورو په خدی تر لغنی می دی ولی ګریوان خیروی

ای دناز او دمکیز په غېږ کښی لوی دارم د بیا پیږیو دامنګیری

بیداری می شوه په برخه د ټول عمر چه می ولیدلی ستا سترګی شو گیری

دخرام قدم زما په لیمو کيږ ده شه ډندی که شی یوه زړه زهیري

پرېښته دی دښکلا په سرو لاره ته چه ډکه دخو بیوله تالېږی

ستا ګلرخ به په ګلونه کړی رخه ګل کړی دی د عطر و قافلسی ورنه بهیږی

ماتی ګڼه شوه دښکلو په بازار کښی چه دی جوړی توری زلفی کړی عنبري

زه خپل ورک زړه پکښی کورمه چا نانه وایی ځله ته زما سترګوته خیږی

کومان نشته چه به روغ شم ستا په مینه دېو شتی می و خورې تاو ګیږی

شمس الدین کاکړ

تنها سوخم

چه به مینه زه پرېل کوم یی تا په ناحقه شرمول کوم یی تا په کتودی دواړه سترګی زما ووژی وېل مخ ته که کتل کوم یی تا زما زړه دتوروزلو په جال بند شه که هوا به دسنبیل کوم بی تا سړی سګرونی شه زما په صورت پوری تماشا که دسره ګل کوم یی تا فارغ نشوم ستا دخط له تصویره عبث دور دتسلسل کوم بی تا د رقیب دقت ښه راڅخه نشي اوس پر بدو تحمل کوم یی تا خاموشي که حباب کوم له عجزه وهر چاته سخت ویل کوم یی تا بی همدغه که شمع تنها سوخم بیا دخپل سرغوغول کوم یی تا بند دهر په قفس زه شمس الدین یم آه ولفیاد که بلبل کوم یی تا

ابو ریحان البیرونی

تپیه،

توجه،

تبع و

نگارش

شرعی

جوز جانی

داده بود قائم بذات .
بنیان آن در عمل و مدار آن صفت بنابر
عقیدت ردمی بوده است که زمین را متحرک
دانسته و حرکت شبانه روزی را بفسطک
منسوب دانسته اند (۱۵)

او در یک اثر خود عاید به ژئودیزی
(مسابی نقشه کشی) در باره دزمستی
بعضی نظریات مربوط به ژئو سنتزیسم (نظریه
غیر علمی دایر بر اینکه زمین مرکز کائنات
میباشد) صراحتاً بنظر شک و تردید مبتکر
و باین ترتیب یکی از دانشمندیانی بحساب
می‌رود که در بکار بردن نظریه پیدایش
جهان بر اساس هلیو سنتزیسم (نظریه
مرکزیت آفتاب) مسیم گرفته و در عین
زمان یکی از نخستین دانشمندیانی است که
در باره پیشروی بودن خط سیر و شکست
ستاره‌گان توسن اندیشه و آند به این
بشارت شکست انگیز خویش کشف بزرگی
را که بعد توسط کپلر (۱۶) صورت گرفت
صدها سال قبلی تا درجه معینی پیشگویی
کرده است (۱۷) ابو ریحان بیرونی در کتاب
(القانون المسعودی) در اطراف ژئوسنتزیسم
که بحیث یک نظریه مسلط طی مدت‌های
طولانی حتی تا زمانه‌های نزدیک به قوت خود
باقی بود و برای تأیید آن در شرق و غرب
کتاب متعددی نوشته شده و دلائل گوناگونی
اقامه میگردید .

جملاتی ابراز داشته که نشاندهنده
معرفت او به قوای چاذ به زمین میباشد این
قانونمندی بعد توسط نیوتن (۱۸) در قرن
۱۷ کشف گردید .

بقیه در صفحه ۵۶

(۱۵) نامه دانشوران ص ۷۷
(۱۶) کپلر (۱۵۷۱) ۱۶۳۱ - در خانواده
ای فقیر چشم پدیا کشوده پس از تحصیل
ریاضی بحیث معلم ریاضیات مقرر شد
همیشه دچار تنگدستی بود از مجبور دست
به تخیم زد بسال ۱۹۰۶ مدار بعضی شکل
سیاره مریخ را کشف نمود قوانین که او
کشف نموده پس از مرگ اقتضای ایدی
برایش ارمغان آوردند قوانین مذکور چنین
است :

۱ - هر سیاره بدور خورشید مسیر بعضی
مانندی را می پیماید - ۲ - هر اندازه روی
این سیر بخورشید نزدیکتر باشد حرکت
آن تند تر میباشد ۳ مدت دوران هر سیاره
بدور خورشید فاصله اش را از خورشید
تعیین مینماید .

۱۷ - روز بیک سویت انسیکلو پید به
شی جلد اول ص ۱۸۶۷ - اسحاق نیوش
(۱۶۴۲) ۱۷۲۷ - فیلسوف دانشمند انگلیسی
در حساب فزیک و نجوم که قانون چاذ به
عمومی را کشف نمود .

میداد تا از یکطرف به غشا و محتوی آن
ببازاید و از طرف دیگر نظریات مربوط به
آن علم را انکشاف داده قانونمند یهای
جدیدی را در زمینه آن کشف نماید و جدا
طرفداران بود تا معلومات گرد آورده شده
در ساحه تمام علوم مروج آن زمان بنظر
انتقادی نگریسته شود .
مهم بیرونی در انکشاف علوم طبیعی .

دور زمینه هیت و نجوم .

ابو ریحان بیرونی در انکشاف و تکامل
علوم طبیعی سیمی پس چسته دارد و
مخصوصاً خدمات ارزنده او در زمینه هیت
و نجوم خیلی چشمگیر است .

او با اینکه در آثار علمی خود در مورد
مساله پیدایش جهان اتکاء دارد پیرامون
مساله حرکت زمین اندیشه‌های جالبی
ابراز داشته که با سیستم بطلمیوس (به
حیث نظریه مسلط آن زمان) متضاد واقع
میشود مثلاً در (کتاب الهند) میگوید :

(حرکت دورانی زمین با هیچ یک از
محاسبات علم هیت مغایرت ندارد . حوادثی
که بر روی زمین رخ میدهد میتواند یکجا

واقعا بیرونی یا شهابت علمی تمسک به
علم یقین دوری از اوام و علاقه شدید به
دانش و تواضع خرد مندانه خویش ممتاز
است .

خلاصه متود تجربی بیرونی چنین است .
علم یقین از احساسهای بدست میاید که
عقل آدمی آنها را بر یک اساس منطقی
بهم ترکیب میدهد .
(۱۰)

دانشمند بزرگ بخاطر انجام دادن تجارب
گوناگون در عرصه‌های مختلف دانش
وسایل و اسباب مورد ضرورت خود را با
مهارت شکست انگیزی اختراع مینمود مثلاً
برای دریافت میلی نصف النهار آله ای
بنام (دائرة هند) اختراع کرد یک تعداد
اسطرلابهایسوا که ساختشان هر کدام
هفت و نیم متر بود و نیز (مربع دیواری)
عظمی را که در زمان وی بزرگترین بشمار
میرفت بدست خود ساخته و یکی از کره
های مجسمه علمی آسیای میانه و شرق
نزدیک را اساس نهاده که روی آن مواضع
که اهالی سکونت داشتند نشان داده می
شد و ممکن بود بسیاری آن بموقعیت های
جغرافیای آنها پی برد و علاوه بر اینها آله
چذا گانه ای برای اندازه نمودن وزن
مخصوص عناصر ایجاد کرده است (۱۱)
و بگفته نامه در نسوران (در انداع صنایع
عملیه بجای رسید که دست اختراعش
طبقات افلاک و نقوش انجم را در چند صفحه
چنان هویدا نموده است که گویا انواع
فلکیه با صفحه خاطرش التیام داشته و
صور چهل و هشت گانه در لوح سینه اش
ارتسام یافته است (۱۲) .

بزرگترین خدمت ابو ریحان بیرونی که
نام او را در تاریخ علوم طبیعی طور جاودان
ثبت نموده اینست که وی پژوهشهای
خویش را بر اساس متود تحقیق علمی
خود بر تجربه و مشاهده متکی ساخته بود
و باین ترتیب متود تجربه و مشاهده را به
نحوی سابقه ای ترقی داد و این موفقیت
بزرگی در ساحه علم تجربی میباشد . بررسی
پژوهشهای موشکافانه و معلومات گرانبهای
که از وی بجامانده بما امکان میدهد تا او
را یکی از پیشاهنگان بزرگ علوم تجربی
در قرون وسطی بشما آوریم .

اسناد علامه و اعرضه هر علمی که قدم
میگذاشت در برابر خود این وظیفه را قرار



سپه‌های

جمال عبدالناصر



نوشته محمدحسین هیکل

ترجمه «رز»

بخش پانزدهم

که ناصر را بیدار کند و برای او تو ضیح داد که از رهبری شوروی دستور گرفته است تا بید رنگ ناصر را ببیند او به ناصر گفت که آمریکا بیان با کرملین تماسی گرفته و گفته اند که اسرا نیلیان اطلاع دارند که مصر در سپیده دم دست به حمله خواهد زد.

سفیر اتحاد شو روی به ناصر گفت که اگر این نکته درست باشد او از ناصر میخواهد که این نقشه را دیگر جلو نبرد زیرا هر کس که نخستین گلوله را آتش کند از نظر سیاسی موقف غیر قابل دفاعی خواهد داشت.

سفیر شو روی گفت که به حیث دوست از او میخواهد که این گلوله نخستین را آتش نکند. ناصر در پاسخ گفت که او در باره حمله دستور نداده است و هیچگونه نقشه ای هم که مبتنی بر حمله دران سپیده دم باشد در دست ندارد.

روز دیگر ناصر پیام جاز سن را در یافت کرد و ازین ما جرابه شکفتی اندر شد. به نظر میرسد که

قاهره آمد سپس به دمشق و بغداد رفت تا مقاومت عربها را در برابر اسرائیل و پستی بانی شان را برای مصر برانگیزد.

در ماه می سال ۱۹۶۷ وضعیت خاور میانه سخت کشیدگی یافت و همه نگو نه که جنگ بز رگ نز دیک شده میرفت این کشیدگی نیز فزونی میگرفت. به روز بیست و ششم ماهی سفیر مادر واشنگتن به وزارت خارجه آمریکا احضار شد.

در آنجا «چین رو ستو» با ما می از جانسن انتظار سفیر مصر را میکشید.

جانسن خواسته بود که این پیام او مستقیماً بدست نا صر برسد. جانسن درپیا مشن میگفت که اگر مصر دست به حمله بزند و گلوله نخست را آتش کند حکومت آمریکا موقف شدیدی خواهد گرفت.

در عین حال سفیر اتحاد شوروی در قاهره بدون اطلاع قبلی به دیدن ناصر رفت ساعت سه بعد از نیمه شب بود سفیر شو روی خواست

مسکو هنگامیکه روسها آمادگی می گرفتند تا هوا پیمای عظیم حمل و نقل (انتونوف) که انباشته از چند دهه های میک وسلا حبی دیس بود به سوی مصر پرواز بدهند. توقف کردند آنان گفتند که هواپیما های شان حق نشست بر فرودگاه های یوگوسلاویا را ندارند حالانکه این کار برای سوخت گیری هواپیما ها ضروریست.

سفیر مصر در بلگراد این اشکال را با تیتو در میان گذاشت تیتو گوشك تیلیفون را برداشت و دستور داد راه را به روی «انتونوف» باز کنید (هیچگونه محدودیتی در بین نباشد تا آنجا که پای مصر در میان است من دیگر غیر منسلک نیستم) و هوا پیما های غول پیکر از راه یوگوسلاویا به سوی مصر سرازیر شدن را گفتند.

در هر ساعت سه هوا پیما که ملو از افزارهای جنگی تا زه و وسایل نیروی هوایی تازه بود - فرا رسید. تیتو هر آنچه از دستش می بر آمد - انجام داد تا ناصر را کمک کرده باشد. در ماه اگست ۱۹۶۷ به

اگر او زند می ماند چه میکرد. هنگامی که در سال ۱۹۶۵ پس از در گذشت شاستری اندری گاندی رهبری هندوستان را به دست گرفت تیتو و ناصر به هند سفر کردند تا تساند خویش را با دختر دوست دیرینه شان در مقابله با دشواریهای که بلافاصله به او روی نمود نشان بدهند. دیگر (سه تفنگدار) وجود نداشت ولی تا صرو تیتو هرگز فراموش نکردند که روز کاری تفنگدار سو می هم وجود داشته بود. تیتو نشان داد که در تیره ترین روزهای ناصر در سال ۱۹۶۷ هنگامی که مصر تمام نیروهای جنگیش را در صحرای سینا از دست داده بود چقدر با او نز دیک است.

سپاهیان اندکی با برجا بودند و نیروی هوایی کاملاً از میان رفته بود.

تیتو هر چه از دستش بر می آمد انجام داد تا نیروهای مصر دوباره سازی شوند وی خواستار ملاقات رهبران احزاب کمونسست هشت کشور اروپای خاوری در

جنگ شش روزه فرامیرسد.

روز ششم چون مارشال عامر در هوا بوده میخواست برای باز دید نیروهای مسلح به سینا برود که ناگهان هواپیماهای اسرائیلی به فضای مصر سر از پیر شدند. عامر به فرودگاه قاهره به زمین نشست و باتکسی خودش را به قرارگاه قوماندانی عالی رسانید. در آنجا دریافت که نیروی هوای مصر تقریباً نابود شده است. ولی او این حقیقت را از ناصر پنهان کرد.



هنکا می که دختر ناصر به امریکارفت - جانسن خیلی پدرا نه به او گفت .

((به پدرا بتگو که من میخواهم دو ست او باشم.))

کشتی جا سو سی بود و مخابرات مصر را گرفته دو باره مخا بره میگردد و کسی نمیدانست که مخابرات این کشتی را چه کسی دریافت میکند .

بدین ترتیب ناصر سیمای یک ساز شکناری نهانی را میدید . از سوی دیگر در ورزنامه های امریکایی گذاشتن داده شد که چون والت رو ستو همراه با خبر های مربوطه به حمله اسرائیل به دیدن جانسن رفت جانسن رویش را به سوی لیدی برد) کرد و گفت .

((ما در جنگی پا گذاشته ایم.)) برای ناصر کلمه های (ما) و (گذاشته ایم) کلمه های عملیاتی بود . بدینصورت سوطن های پیشین او در باره جانسن رنگت یقین گرفت . هنکا می که وی این سوءظن ها را پرواز هواپیماهای امریکائی پیام کاسکین و کشتی لیبرتی در هم میامیخت احساس میکرد که برای امریکا امکان ندارد درین تعرض نقشی بازی نکرده باشد .

ناصر درست نمیدانست که سهم امریکا درین جنگ چیست ولی همه چیز به نقش امریکا در جنگ دلالت میکرد . ناصر میگفت که همانگو نه که حقایق کامل مربوطه به سازش نهانی بر تا نیا و فرانسه به اسرائیل تا چار سال پس از بحران سو یز به دست نیا مد سازش امریکا بیان نیز در پرده اسرار باقی خواهد ماند .

ناصر از جانسن متنفر شد . و احساس میکرد که جانسن با کلمه های شیرین وی را رسوا ساخته است . احساس می کرد در همان هنکا می که جانسن به

امریکا درین حمله سهم گرفته است که شکسته های یک هواپیمای امریکائی را به من نشان بدید تا این کار را نکنید من قبول نخواهم کرد .))

اما به روز سوم جنگ کسانیکه ناصر به آنان اعتماد داشت به او اطمینان دادند که دو جنگنده امریکائی در قلمرو مصر تشخیص داده شده است نشان ها مداخله امریکا با روشنی نمایان بود .

ناصر هنوز نمیتوانست پذیرفت که امریکا در حمله بر مصر دست داشته باشد .

شو روی به دیدن ناصر رفت باز هم بدون اطلاع قبلی سفیر شوروی پیامی از جانسن برای ناصر داشت که از طریق کاسکین فرستاده بود .

این پیام میگفت که دو تا از هواپیماهای امریکائی ناگزیر شده بودند از فراز خاک مصر بگذرند تا یک کشتی امریکائی را که (لیبرتی) نام داشت و مورد حمله اسرائیلیان قرار گرفته بود کمک کنند . جانسن از کاسکین خواسته بود تا این پیام را به حیث شاهد صداقت او به ناصر برساند .

ولی ناصر درین ماجرا بوی خدعه ای را میشنید . نخست به خاطر آنکه هواپیماهای امریکائی در خاک مصر دیده شده بود و دیگر به خاطر آنکه پیام از طریق کاسکین به مصر رسیده بود نه مستقیماً به این صورت روی پیام به شو روی بود . امریکا بیان بدینوسیله میگوید که رو سها را بیطرف سازند و در عملیات علیه مصر به چشم آنان خاک بزنند دیگر به خاطر آنکه کشتی (لیبرتی) یک

جانسن را ملاقات کند . اما او نتوانست پرواز کند زیرا صبح امروز اسرائیل این راه گنجشک را بند ساخت .

حقایق از ناصر پو شیده ماند . هنکا می که حمله اسرائیل آغاز شد قوما ندانی عالی مصر غافلگیر گشت و زیر حربه های نیروهای هوائی اسرائیل قرار گرفت . درین وقت مارشال عامر در هوا بود و میخواست به دیدن نیروهای نظامی به سینا برود که هواپیماهای اسرائیلی در فضای مصر به پرواز درآمدند .

عامر بر گشت و در فرودگاه بین المللی قاهره به زمین نشست در آنجا دریافت که فرودگاه بمبارد شده و کسی در آن نیست وی باتکسی خودش را به قرارگاه قوما ندانی عالی رسانید . در آنجا شروع کرد به دریافت گذار شهای صدمات جنگ و فهمید که نیروی هوائی مصر تقریباً نابود شده است .

اما هنکا می که ناصر به قرارگاه رسید این حقایق از او پوشیده نگه داشته شد . به او اندازه کامل صدمات را نگفتند . در مقابل در مورد شماره هواپیماهای فرود آورده شده اسرائیلی مباهله صورت گرفت .

سرانجام هنکا می که شب امروز صورت کامل این غمناک به او گذاشتن داده شد به او گفتند که اسرائیل به تنهایی چنین کاری نمیتواند کرد و باید امریکا ثیان اسرائیل را کمک کرده باشند .

ناصر از قبول این نکته سرباز زد او خشمگین شد و قرارگاه قوما ندانی عالی را ترک کرد .

در حالی که میگفت : ((فقط در صورتی قبول میکنم

اگر بیان وزیر خارجه اسرائیل که در آن هنگام دروا شکستن بود بدون اطلاع قبلی وزارت خارجه اضلاع متحده رفته و گفته بود که وقت برای تعارضات سیاسی وجود ندارد زیرا قرار است که اسرائیل امروز مورد حمله قرار گیرد و نابود شود .))

ناصر حیرت زده بود او نمیدانست که اسرائیلیان این افسانه را از کجا کشیده بودند زیرا درین افسانه جوی هم از راستی وجود نداشت با اینهم برای اینکه موقف خودش را مطلقاً روشن سازد به روزهای بیشت و هفتم و بیست و نهم می سخنرانیهای ایراد کرد و در آنها گفت : ((ما نمیخواهیم نخستین گلوله را آتش کنیم ما

نمیخواهیم جنگ از طرف ما آغاز شود)) در واقع ناصر به اتحاد شو روی و جانسن میگفت که او در نظر نه دارد جنگ را آغاز کند . ناصر مینداشت که موقعش را روشن ساخته و از سو تفاهم جلو گیری کرده است .

به روز اول چون درو برت اندر سون) بایک پیام زبانی از جانسن به قاهره آمده جانسن در پیامش میگفت که رویدادها ذهن او را مغشوش ساخته است و احساس میکند که تمام شهای بیشتری بین مصر و اضلاع متحده ضرورت است ناصر در پاسخ گفت که او حاضر است معا و نشن زکریا محی الدین را به واشنگتن بفرستد . او خاطر نشان ساخت که پیشنهاد او تا نت را در باره یک (راه گنجشک) پذیرفته است و میخواهد ازین راه گنجشک برای رسیدن به راه حلی کار بگیرد . ذکر یا محی الدین به روز پنجم چون امادگی سفر گرفت تا به روز ششم جون ۱۹۶۷



زنان و دختران



پیوند زندگی

شما خواهران عزیز یقیناً در جستجوی همای سعادت هستید ، بگذارید آشیانه آنرا من برایتان معرفی کنم :

شما سعی کنید نخست پیوند زندگی شما مستحکم باشد . زندگی پهن دشت همواری نیست که بتوان آزادانه در آن گام برداشت و بجلو رفت ، بلکه راهی پر از فراز و نشیب ، پر از سنگ و خار است . درین راه بهترین توشه باید قلوب پر از محبت باشد نه خریطه ای انباشته از زر ..

البته در سایه مهر و محبت میتوان کوشید و زر بچنگ آورد ، ولی چگونه میتوان بامشیت از زر ، صفا و صمیمیت ایجاد کرد ؟ همیشه عشق و علاقه ای که بر پایه مال و مکت استوار باشد ، ظاهری و زوال پذیر است ، در حالیکه مهر حقیقی راپایانی نیست . شاید روزی حادثه ای پیشبینی نشده شما را از سایه آسایش دور کند و درد غم بردلتان بیاشند ، در آن لحظات میتوان در زیر بارطاعت فرسای زندگی کمرخم کرد و نالید ، ولی فردا که ورق بر گشت و زندگی چهره شادان خود را عوض نمود ، گذشته را نمیتوان فراموش کرد و حسرت ناسازگاری های روزهای رفته کاری عبث و بیپوده است .

امروز در محیط خانواده خود هر کاری را که اراده کنید ، میتوانید ولی عاقل و هو شمند کسانی هستند که اول اندیشه کنند و بعد عمل نمایند در برابر ناملازمات و کج خلقی های هم پیوند زندگی خود نباید افسرده و ملول باشند و غالباً عکس العمل های شدید نشان دهند ، بلکه بیندیشند ریشه شکایت و گله در چیست ؟ استادان مجرب ، میگویند که خونسردی و گذشت بسیاری ازین کدورتها را از بین میبرد و آنانکه در جستجوی همای سعادت هستند



زن در قنوت با مرد مساوی و در نظافت از او افزونتر است .
(ولتر)

فقط زنان و طیبیان میدانند که دروغ برای انسان چقدر مفید و لازم است .

(آنا تول فرانکس)

کبر آوردن

آب آنرا عوض نموده برای بار دوم بدان آب جوش را اضافه کنید این کار باید چندین بار تکرار شود تا توت زمینی خوب نرم شود ، سپس آب آنرا صاف نموده توت زمینی را در یک ظرف دیگر بکشید و یک مقدار کافی شکر در آن ریخته با قاشق مخلوط نمائید تا شکر و توت زمینی کاملاً با هم مخلوط شوند .

بعد ، این غذا را بین ظرف پاک و خیلی نظیف نهاده ، جهت صرف آماده سازید

و از لذتش کیف کنید .

موقف زن در جامعه

(نفسه شایق مبارز)

جامعه امروزی از ما توقع آنرا دارد که بحیث یک زن خوب و مادر خوب و هم شهری خوب علائق خویش را با وطن و وطنداران استوار بداریم و با استفاده از مطالعات و تجارب دیگران راه های را دریابیم که در تنظیم حیات خانواده و تربیت جوانان سلیم برای فردای کشور مفید بشویم در با سواد ساختن مردم خود بیک مبارزه ملی مطابق خط مشی و آرزو های والای دولت همت بگماریم ، به ارزش های قوانین مملکت بحیث یک هم شهری روشنفکر آشنا شده و در مواقع لازم قانون را برای هم شهریان تو ضیح و آنرا مورد تطبیق قرار بدهیم . در تنظیم و حفظ الصحة شهری و محیطی عامل و فعال باشیم . در حفاظت ثروت و اقتصاد ملی ادراک قوی و شعور داشته باشیم و در تمام مسائل شهری با بنابر والی خود اشتراک مساعی بکنیم .

پخت و پز



کپوت توت زمینی

توت نارسیده را بعد از شستن در ظرف گذاشته و بروی آن آب جوش بریزید . بعد از پانزده دقیقه

وظیفه زن روشنفکر و تعلیم یافته آنست که اصالت و غرور ملی

خویش را فراموش نکرده خصوصیات وطنی و ملی خود را با حفظ کلتور و لباس اصیل خویش فراموش نکنید و از تظاهر ات بیپوده متنفر باشد .

زن روشنفکر در توسعه اقتصاد ملی



آداب معاشرت

صحبت در مهمانی‌ها

زمخت در مجلس مهمانی برای سایرین ناگوار و طاقت فرسا است مخصوصاً برای صفا، حب خانه یا میزبان محترمی که با تحمل زیاد و خساره مادی خواسته است ساعتی را با خوشوقتی و تفریح از مهمانان و دوستان خود پذیرایی کند.

بنا بر این اگر در مجلسی که فرضا دشمن شما هم آنجا حضور داشته باشد و یا بعد تر وارد شود باید مدتقت باشید که آن یکی دوساعت را طوری رفتار کنید که حضور شما موجب نا را حتی دیگران نگردد.

خانمهای تربیت شده هرگز به بدگویی از آشنایان خود مبادرت

نمی‌ورزند و اگر اتفاقاً یکنفر از دوست‌تان بدگویی کند و طیفه طرف مقابل است که از دوست خود دفاع کند، اما تنقید و عیب‌جویی برای

اشخاص چیز فیهیم به هیچ وجه شایسته نیست و لوبشکل مزاج و وساعت‌تیری هم باشد. اشخاص فهمیده هیچگاه کله‌گذاری و شکایت خود را در منزل

دیگران سیر نمی‌دهند و با اینگونه گفتگوها موجبات سردی و کدورت مجلس را فراهم نمی‌کنند و زمینه ناراحتی صاحب‌خانه را بار نمی‌آورند.

پیغله نفیسه محمود

این سه نمونه لباس بهاری خیلی مورد پسند زنان و دختران خوش سلیقه است.

روش خوب و باید در هر يك از شئون زندگانی انسانی ظاهر میشود. اعم از رفتار، گفتار، لباس پوشیدن، معاشرت، وضع اسباب منزل و حتی انتخاب دوستان. همه اینها نماینده سلیقه و اخلاق ما است.

بعضی از خانمها همینکه به منزل شخصی دعوت می‌شوند کودکانشان را نیز همراه می‌برند. باید دانست که این وضع میزبان را خیلی ناراحت می‌کند. زیرا ناچار است که علاوه از مراقبت و پذیرایی مهمانان مواظب نظافت اطفال آنها نیز بوده و از ریخت و پاشی که مرتکب میشوند جلوگیری کند.

بعضی خانمها عادت دارند که در مجالس مهمانی و ضیافت‌ها لباس لب‌نمی‌کشایند و کلمه‌ای سخن نمی‌گویند.

روی این اصل تصدیق خواهید کرد که وجود چنین اشخاص عبوس

مترجم حکیم ناصف

طفل شما

علاوه کردن ماهی به غذای طفل:

درس ده یا دوازده ماهگی طفل میتواند گوشت ماهی پی را که چربی نداشته باشد به غذای وی علاوه نمایند. به این شرط که برای طفل لذیذ باشد. باید ماهی را پارچه پارچه کرده در بین آبی که آهسته آهسته جوش بخورد قرار دهید و در بین يك پیا له که مملو از شیر باشد انداخته و پیاله را بین ظرف بزرگتر که آب در آن جوش میخورد بگذازید تا آنکه ماهی در بین آن پخته شود.

آنکه ماهی پخته شده را خوب نرم کنید و اطمینان حاصل نمائید که خارهای آن کاملاً کشیده شده و باقی نماند و در غذای چاشت عوض گوشت به طفل تان بدهید. اطفال ایسن خوراکی را خیلی لذیذ می‌پندارند.

ولی هستند اطفالی که آنرا قبول

نمی‌کنند. این عده اطفال را مجبور بخوردن گوشت ماهی نکنید ماهی کم



چربی برای کودک گاه خیلی اثر زی می‌بخشد و تقویه شان میکند لیکن ماهی چربی دار برای معده طفل ثقیل بوده حتماً کمتر به ذوق کودک خوش آیند می‌باشد.



دمور په باره کی کولای شوچه بی شمیره داستانونه ووايو .

دخو هفتو څخه راپدی خوا ښار ددښمن په ټینګی کلکی او دایروی شکل محاصره شوی . په هره خوا او رونه بل شوی داسی او رونه چه دقهر او غضب نه ډک اور په ډول چه په تیاره کښی یی دښار دیوالونه لیدل دغی دروغجنی رڼا هغه ښارچه دغرونو په لمن کښی پروت وو دخلکو دپاره یی یوه دغم او دردنه ډکه مفکوره منځ ته راوړی وه .

ددیوالونو له شا څخه معلو میده چه په څه ډول ددښمن منګلی نژدی شوی او کلکه غوټه تری اوپه څه ډول داوردشاو خوا څخه ددوی تیاره او داروونکو سیورو ستر گلکونه وهل دمړو آسونو اوازونه دتوپکونو اومیلوخراب او ویجاړ آوازونه دمستانو دکړس کړس خندا انعکاس داسی

غمونه او دردونه ډیریری تردی چه په شپه کښی دژبا اوانګولا او ازډیر ښه او ریدل کیږی ، هغه وخت چه دغرو له خو کو څخه چه ددښمن دښمن دیره خای و ، داسی تورسیوری لکه دښامار په شان چه دنیم وران شوی دیوال څخه یی حرکت شروع کړی و دسپوږ می رڼایی دغرونو دخوکو په غاښونو کښی لکه چه توره په سپر گذار وکړی ، معلو میده .

پرت له دی چه خوک دمرستې انتظار وکړی ورځ په ورځ یی خپل امید او هیلی له لاسه ورکولی . دلوسوی او مشکلاتو سره چه دوحشت څخه ډک وی ، دسپوږمی خواته یی کتل ، دغرونو تیری خوکی او توروالی چه خپل خادری دپوڅ دیاسه اوار کړی وو دغوټولو ددی ښار دخلکودپاره مرګ راوستل چه ستورو هم دهغوی خواته سترګک نه واهه .

ماری اوتا . وګوره امکان لری چه تا خوک وژنی او هیڅوک به حاضری چه ستا قاتل پیدا اویدی یا ره کی ... ښځی خان سم کړ اوپه انتظارودریده مکر گرمی یی له له خواڅخه تیری شوی یادچه تصمیم یی نه وو نیولی اوپا داجه نفرت یی ځنی درلود ، حتی نه یی غوښتل چه خپل لاس ورباندی جګ کړی وسله وال خلک یی له شاو خوا څخه تیریدل دالکه کالپوده وه چه دښی به زړه کښی یواځی پاتی اودلر توقف څخه وروسته یونا معلوم خای ته روانه شوه . دیوه سړک څخه بل سړک ته تلل یو گنګ او نورغالمغال چه انعکاس یی ددی ښار او دخلکو بدبختی وه اودایی تعقیبوله همدغی دغم نه ډک اوازونه ، دعاګانی اودعسکر جګ او اژونه چه دفتح ارزوګانی یی دلاسه ورکړی وی ، هغه ته یسی لارښودنه کوله .

شاو خواڅخه تیریری او لوتی یی یو دبل سره یو خای کړیدی که څه هم نیکونو یی دغه ټول دښار له شاوخوا دیوالونه آباد اوبنسټ یی ایښی دی ، په هغه ځمکه کښی چه ددوی دتوپکونو هډو کی دقهرمانانو دافسانو ، ملی ترانو او شعرونو چه تیاره ا میدونه

رڼا او دآرزو ګانو دروازی یی
خلاصولی ، خښ شویدی که یی امکان درلودای چه دزوی مینه او دوطن مینه یو خای په ترازو کښی و تلی نو سخته ده چه دهغی په باره کښی فیصله وکړی اووایی چه کوم یو له هغو څخه دروندی .

په دی ډول هغی ښځی شپږی د کورنه دباندی په کوڅو او سړکونو کښی تیرو لی ، دهغه خای ډیر اوسیدونکو ته پیژندله ، ور څخه ډاریدل اودهغی تور اووچ یو ست یی دمرګ قاصد سره ور ته ګاڼه حتی ډیر نژدی خوک چه پیژندل یی

لیکونکی . ماکسیم مورگی .

مور او دهغی جنايتكار زوی

شعرونه ویل چه هغوی یی فتحی ته امید واره کول دی نوټولو په غوږونو کښی اواز اچاوه ایا پوهیږی چه کوم شی ددښمن دشوراوژوږ خوشحالی او ترانو داوردلو څخه انسان ته زیات درد راوپونکی دی .

هغه عسکر چه دجنگ دمیدان څخه ستړی اوستومانه په وږی نس بیرته را گرځیدلی ویاپه کم سوره سړکونو کی په ډیره غمجنه خبره گر خیدل ، یاد کورونو دکړکیو څخه دټپیانسو څیګروی دچتی ویونکو خلکو فریاد ، دښځو دعا اودکوچنیانو ژبااوریدل کیده . دیوبل سره به یی دګنګیانوپه شان ډیری وروخبری کولی . په عین وخت کښی به چپ شول اوغوږ به یی ونیو چه ودی نشی دښمن په مونږ یی خبره او ناڅاپه حمله وکړی . په تیره بیا دښی په ژوند کښی

له ډاره یی په کورونوکی خراغونه نه لګول - تیاره سړکونو په خپل غیږ کښی ویستلې و لکه نهنگ چه دسیند په لاندینی برخه کښی ځان آرامه ساتلی وییدی وخت کسی به یوه تور خادر کښی تلوه شوی ، ښځه به له دی چه کوم غزاواوازیی اوریدلی شی ، ښکاره شوه .

خلکو کله چه داویدله ، نویوله بل څخه یی پوښتنه وکړه :
داهماغه ښځه ده .

هو هماغه ښځه .
خلکو یاځانونه په تنګو اوتیارو کوڅو کښی پټ کړل اوپایی خپل سرونه کښته اچولی او دهغو له خوا څخه لیری کیدل ، امدښی دګرمی قوماندان هغی ته دیو آمر په ډول داسی وویل : بیا هم تاسی دښی په تیارره کښی دسړک په سروینم موټل

له دی کبله چه زوی یی دهغی له خوا څخه تیریدل .

دورڅو نه یی یوه ورځ دښار یوه دیوال ته نژدی په یوه ګوښه او آرام خای کښی ماری تا ولیدله ! یوه ښځه چه بسی روځه بی حسه او بی ځا نه غوندی لکه کالپود په زنگو نو ناسته وه اوپه غمونو بار مخ یی دستورو خوا ته جګ کړی اودمغفرت دعاکو له ددی دسرډیا سه په دیوال باندی پسرره دارانو ورو خبری کولی ، ددی خای سکوت یوازی دټو پکو ، میلو او دنیزو دیوی په بلی باندی دتما س څخه ما تیده .

دخاین زوی مور پوښتنه وکړه .

-میره دی شته .

-نه !

-ور وره ؟

پاتی په ۵۸ مخ کی



بقلم: شر مندوک

قصه مردیکه نصیحت

پد یرفت

... چون شمال با دیکه بو زیدن آغاز کرده آن مرد گفت :

ای شر مندوک مبادا به حرف دیگران فریب بخوری و بسر نوشتی دچار شوی که آن مرد دچار شد.

گفتم :

چگو نه بوده است حکایت آن مرد ؟

گفت :

مردی بود نیک روش و خوش شناس که پیوسته در فکر انجام دادن کار نیک بودی و ضررش کسی ندیده و کمکش بد یگران رسیدی همه ویرا پاک نفس پنداشتی از قضا روزی آن مرد راکسی فراز آمد و بگر فتن زن و تشکیل خانواده تشویق نمود. عاقبت مرد به ازدواج تن داد و با دختری از دواج نمود چون مدتی بگذشت زن لب به شکایت گشود بیانه جویی آغاز کرده به طعنه پراگنی و بلند پروازی شروع نمود که :

ایها الادم ... مرا در خانه پدر زندگی به چنین فلاکتی که باتو بسمی برم نبود آنجا نو کور و مستخدم بودی و نگذاشتی که دست بکاری زنم و خوشی رنجه کنم، هرچه خواستم برایم مهیا بودی از خوردنی و نوشیدنی پوشیدنی کم و کسری نداشتی و همیشه بر همسالان نا ز بفروختی و با عشوه در مو تر الف پدر بسواری برداخته به جاهای خوش آب و هوا میرفتم، هفته چند بار سینما و چندبار آرا یشگاه میرفتم. مگر درین خانه خراب شده سنگی نمی یابم که آنرا بر داشته بر فرق بد بختی های خود بگویم بدان و آگاه باش که از پیشست قهر کرده خانه (بابا جانم) میروم و از دست تویه (مه می) جانم شکایت میکنم آنگاه هرچه دیدی از چشم خود دیدی ...

مرد گفت :

ای عیال محترم وای همدم و همراز روز شبم هیچ میدانی که

مرا با (بابا جانم) بسی فرق است من کی توانم چون او زیستن - ولی چه نیکو ست اگر بعد ازین با آب و هوای اینجا خوشیستن عادت دمی و به آستین شاییده مخلص رنجیده تر حم نموده نه به مه می جان شکایت بری و نه توقع اضافی داشته باشی که گفته اند : پا به اندازه گلیم دراز باید کرد و بهترین محل برای یک عقیقه شوهر دار خانه شوهر باشد و افتخار به جاه و جلال و مقام پدر شایسته نباشد اگر من نمیتوانم و سایللی چسبون و سایل خانه پدرت مهیا کنم اقلا محبتم را از تودریغ نکرده و نمیکم و بشدت دوست دارم مانند آن اواز خوان رادیو میگویم دوستت دارم برده ای دل من) .

این حرف ها چون دوا های قلبی شهرری اثر بود و مرض خویشستن پسندی و حسن پرواز به فضای آن ضعیفه را علاج نمودی هر روز اعتراضش شد پدر و لحنش نا مؤدبانه تر میشد و زبا نش دراز تر از دست گدا های شهر. چون گپ بجای باریک کشید و همسایه ها از ستیزه جویی زن آگاه شدند و نصیحت را در مورد او نا موثر دانستند به نصیحت شوهر پر داختنند و ملا متشس کر دند که ای مرد این تو بودی که با از گلیمت فراتر گذاشتی و با چنین ناز پرورده فلم هندی دیده و لباس گرا نقیمت پوشیده ای از دواج کردی. بابا جان و مه می جان زوجه هم به تعجیز وی برداختی و مرد ازین او ضاع نگران و ازین حرف ها سر گردان شد، چنانکه مرد مان در دفا تر رسمی سرگردان شوند و مر یضان و مر یضداران در شفاخانه ها، زن را نمی توانست رها کردن زیرا مهرش گران بود و زور و قدرت پدرش فر وان، آواره کوه و بیا بانسی میکردند

نصیحتی که آن ضعیفه برا دردی داشت سخت بد ماشر و برا درش رفقا ئی داشت بس (چو تار) و

(جنگره) کا هگا می کلنک نمودند و تهدیدش همی کردند و مرد در میدان یک و تنها ماند و از غم فرا وان نحیف و لا غر گشت سر انجام طاقت نیاورده و نزد همان شخص که مر اورا بگر فتن زن و تشکیل خانواده تشویق کرده بود رفت حال باز گفت و شکوه نمود که یا ایهاالد وست این چه کاری بود که در حق من کردی؟ تو مگر با من دشمن بودی که چنین روز کاری برایم فرا هم نمودی ... این دشمنی که تو در حق من کردی خوشو در حق عروس نکند .

آن مرد گفت :

من چه کرده ام که تظلم مینمائی گفت :

بدبخت نمودی، تنها بودم ولی راحتی داشتم و غمی نداشتی این زن بخاک سیا هم نشاندن خواهد. چون آن مرد تمام حرف های او شنید خندید و گفت :

ای غافل از طرز زندگانی مگر نمیدانی که من در حق تو بسی نیکی کرده ام چون او دختری کم پیدا شود، مقام پدرش بهترین سپر بلاست و همین جاست که شروع کنی بکاری که باید قبل شروع میکردی .

گفت :

نفهمیدم ... به چه کاری شروع کنم که تاحال نکرده ام ؟

مرد گفت :

اکنون دهن جیب ساز دار و رشوه بستان، دستبرد بزنان جایی که توانی گریول فرا وان فرا هم داری زن گلایه نداشته از تورا ضی باشد و زندگی ات بگذرد آنچنانکه از پدر او میگردد .

گفت :

ای عاقبت نیندیش ... من چگو نه توانم رشوه خو ردن، چونکه تا حال نخورده ام و گر مرا بگرفتند و رسوایم کردند آنوقت خاک روی میز کدام رستوران را بسر باد کنم و با غذای باسی کدام رستوران

انتخاب نمایم ؟

مرد گفت :

نه خاکی بسر باد کن و نه انتخاب نمایم رشوت بخورو هم افتخار نمای ای غافل چون مربی داری مربا بخور، آیا کسی جرات میکند و یا شنیده ای که گفته باشند دا ماد فلان جناب را کسی گفته بالای چشمش ابرو ست ؟

گفت :

بفرض اینکه من رشوه گرفتم کسی هم چیزی نگفت - آیا جواب و جدانم را چه گویم من که سالها به پاکی زیسته ام و با شیر حلال بز رگ شده ام .

مرد گفت :

این حرف ها را صرف بروی کاغذ بنویس و گر خواستی در جایی بگو تا بیشتر قدرت کنندولی هشدار که حرف برای بازی دادن دیگران است نه بازی دادن خویشستن باید کارت چنان باشد که زندگی ات تقاضا دارد، حال که زنت موثر میخواهد برایش فرا هم کن.

القصه روز ها گذشت شنیدم در جایی کسی سخن میگفت، کلمات و جدان شرافت و نظیر آنرا با طمطراق خاصی ادا میکرد، چون نیک نظر کردم دیدم همان مرد است با کمی تفاوت، یعنی لباسی در بر داشت بس شیک و مقبول و زنی در کنارش بود خرم و خندان و ... آن مرد شوهر آن زن و آن زن دختر آن جناب بود .

همه بنظر تحسین نگاه میکردند و حرف های او را بادل و جان می پذیرفتند درین میان آن شخص که همیشه از نصایح (ا) سود مندش دوست خوشش را بهره مند ساخته بود هم در آن مجلس بود و راضی از حرف های خود ... و راضی از محبتی که در حق دوست خود نموده بود .

چون سخن بد اینجا رسید آن شخص لب از سخن فرو بست و من در فکر فرو رفتم .

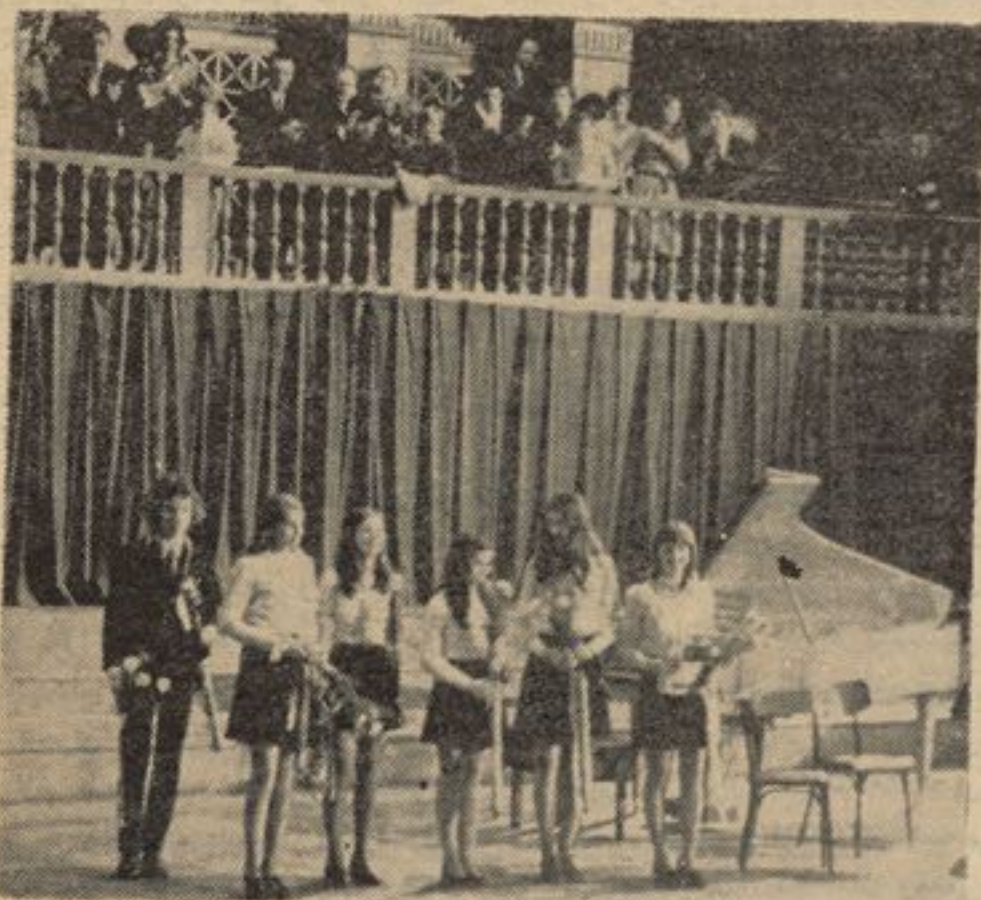
زندون

دختران

دانستنیها :

فستیوال موسیقی جوانان

فستیوال بین المللی موسیقی جوانان بین سنین پانزده و یا کمتر جوانان میکوشند با رقابت هنری از آن هر ساله در اواسط ماه نوامبر بهترین جوایز را نصیب شوند. در اروپای شرقی و غربی بر گذار امسال مسابقه جوانان روی آلات محفظه دار مانند پیانو و غیره بود. این فستیوال هر سال برای آلات مخصوص تخصیص داده میشود. سکو (وا) از چکو سلواکیا است.



در تصویر يك صحنه ازین مسابقات را در اطریش در حالی نشان میدهد که جوانان جوایز را بدست آورده اند.

سخنان بزرگان

تنها گنجی که جستجو کردن آن بزرگ حمتش می ارزد. هدف است. (ابن لوئی اگستونس)

هنر مند باید برای عید زیادی مفید باشد نه برای عده محدودی. (تالمن)

کسیکه اخلاق ندارد انسان نیست، بلکه جز اشیا است. (شامفور)

یوهنل غلام جیلانی یفتلی

چرا اندوه گین میشویم

هرچه بیشتر میکوشیم تا علت را دریابیم کمتر نتیجه میگیریم و زیاده تر متأثر میشویم. چنین يك حالت را با اصطلاح روان شناسی احساس افسردگی میگویند امکان بوجود آمدن این احساس که در همه وقت و در هر جای سراغ میشود. و ممکن است هرکس با این احساس دچار شود. اینجای احساس افسردگی در انسان علل مختلف دارد اما مشکل این است که ما نمیتوانیم علت و یا علل ظهور آنرا درک و تشخیص نماییم. احساس افسردگی خالی از دو حال نیست و حتماً این احساس به یکی ازین دو حالت ارتباط حاصل میکند. یکی اینکه شاید علت و یا علل مخفی پس وجود داشته باشد که ظاهراً از درک آن عاجز باشیم. مثلاً ممکن است در گذشته بنا بر ناگامی و دست نیافتن به يك کار احساس حقارت و ناچیز بودن کرده و حالاً این احساس شدت اختیار کرده باشد.

بسیار اتفاق می افتد که ما بدون اینکه بدانیم علت چیست افسرده خاطر و اندوه گین میشویم و این از جیتی است که زندگی عاطفی و حالات روانی ما هیچگاه تا مدت زیادی به يك عنوان باقی نمی ماند. انسان گاهی خوش، مسرور و از زندگی راضی است اما زمان دیگر مسارا تأثر افسردگی و اندوه احاطه کرده و به اصطلاح از زندگی و دنیا دل سرد میگردد. اینکه میگویند هیچ معلولی بدون علت نیست سخت دارد. از اوضاعیکه در بالا نام بردیم همه حالات مختلفه روحی ما است و همه اش علت و یا عللی دارد. اما اوقاتی در زندگی ما سراغ میشود که بدون موجبی آنکه درک کنیم چه علتی و سببی وجود دارد خود را متاثر و اندوه گین می یابیم. مثلاً بعضاً همینکه از بستر برخاسته و میگوئیم نایر ای کار و فعالیت روزمره امادگی بگیریم چنان احساس میکنم که با اصطلاح دیگر ما خون است و در همان لحظه و همان روز کار کردن و حتی حاضر شدن به وظیفه بر ما گرانی میکند.

جوانان در يك هفته

جوانان رضا کار

جمعیت پا لن دو یان رضا کار از جوان تشکیل شده اند آنها جهت تقویه مالی خویش دست به اقدام تازه زده اند - بدین معنی که با دعوت گروه هنری پیام در جمناریم مکتب نا در شاه مینه و با فروش تکت و دایر نمودن کنسرت ها در يك هفته نه تنها باعث تقویه بنیه مالی جمعیت گردید بلکه باعث شد



گروه هنری پیام در جمناریم نادر شاه مینه



هنر تمثیل



هنر تمثیل منحیث مجرای مفاهیم گویا اما اظهار نشده و یا معمولاً تظاهر نقش، مستلزم اطلاعات لازم و مختص بخود است که در کشور های مرفعی جز با تحصیل عالی همسنگ با استعداد شکوفان نمیتوان لقب هنر مندی را حایز شد.

هنر تمثیل قدرت قابل ملاحظه و حوصله فراخ را ایجاب میکند که غالباً جوانان با حفظ مطالب فوق بیشتر ازین عهده پر میایند.

(ایوان گور یلیو گ) جوان یکتا ازان هنر مندانیست که هم استعداد و هم تحصیل عالی و قناعت بخش دارد.

او در اوکراین شرقی دیده بجهان کشود و ایام طفولیت و تحصیلات ابتدائی را نیز در آنجا سپری کرد.

در نمایشنامه های معروف چون (زاخار بیرکوت) نقش ماکسیم بیرکوت را در اولین فعالیت هنری خود بعهده داشته از همین جا جلب توجه کرد.

ایوان جوان بعد از اختتام دوره نظری انستیتوت هنری پیشنهادات متعددی مبنی بر اشتراک در فلم هارا از ستدیو های معروف در یافت نموده در بیشتر از ده فلم نقش های عمده را بعهده دارد او پر کار، صمیمی و متواضع است.

میخواهند در ادبیات کار کنند، ممکن است در صفحات دیگر قابل چاپ نباشد و در صفحه جوانان امکان چاپ آن وجود داشته باشد و باینصورت جوانی که اثرش چاپ میشود مورد تشویق قرار بگیرد و استعدادش پرورش یابد.



مجله جوانان

آقای مدیر! امید است که این درد دل من مورد توجه تان قرار بگیرد و در صفحه جوانان ستونی برای آثار جوانان تخصیص بدهید و باینطریق راه تشویق آنها را باز کنید.

عبدالله غفار زاده

علاقمند به نویسندگی و شاعری را فراموش کرده و اثری از جوانان با استعداد در آن چاپ نمیشود.

همانطوریکه شما صفحه جوانان را برای جوانان اختصاص داده اید باید از آثار جوانان نیز استفاده کنید و در این صفحه بنشر برسانید. زیرا ممکن است آثار جوانانیکه تازه

مدیر محترم مجله ژوندون!

اولاً تحولات جدید مجله ژوندون را به شما و به همکاران تان تبریک میگویم. انصافاً باید گفت که ژوندون با مطالب جالب و خواندنی و دلگرم

کننده سبب شده است که جای دیگر مجلات را بگیرد، مخصوصاً مطالبی که در صفحه جوانان منتشر میشود متنوع و قابل استفاده است. اما چیزی که من بعنوان درد دل میخواهم برای شما بنویسم، اینست که مجله ژوندون در این صفحه، جوانان

نامه های رسیده

برادر عزیز ع - قدیر قیو می از از لیسه ابن یمین جوزجان! نامه شما به اداره مجله رسید از همکاری تان تشکر.

دوست محترم آقای امین نظری:

نامه شما به اداره مجله رسید چون فعلاً ستون درد جستجوی دو ست در مجله نشر نمیشود لهذا از نشر نامه شما معذرت میخواهیم در انتظار نامه های بیشتر شما.

شاگردان ممتاز



نام - نوریه « محمد عثمان نوری »
صنف - یازدهم لیسه عالی زرغونه.
درجه - اول نمبر عمومی.
سن - هفده ساله.
علاقمند - به مطالعه آثار نویسندگان کشور.
آرزو - میخواهم در آینده معلم باشم.



نام - محمد داؤد.
صنف - دهم لیسه عالی نادریه.
درجه - اول نمبر عمومی.
سن - هفده ساله.
علاقمند - به مطالعه آثار تاریخی و ادبی کشور.

آرزو - آرزو دارم که تحصیلات عالی خود را در رشته حقوق و یا ادبیات به پایان برسانم.

کتاب

هر که اول برد، خانه نبرد

«کتاب» نام مجله ماهانه زیبا و مفید است که طی (۷۲) صفحه به قطع مناسب با مضامین تحقیقی و دیزاین متین از طرف کتابخانه عامه وزارت اطلاعات و کلتور نشر شده و خلایق را پر کرده است که از این ناحیه در کشور محسوس بود.

شاعلی صباح الدین کشککی در پیام خویش بمناسبت نشر مجله کتاب چنین گفته است: «مسروم که در عصر فرخنده اعلیحضرت معظم همایونی به تقریب هزارمین سالگرد عالم بزرگ ابو ریحان البیرونی مجله علمی و تاریخی بنام کتاب به امتیاز ریاست کتابخانه های عامه افغانستان نشر میگردد.

نشر این مجله طلیعه و نوید دیگر است که جوانان و محققین را به عمق و محتویات هنری و علمی کتاب و چگونگی کتاب - آشنا می سازد.

این مجله درباره متون کتب و آثار علمی و تاریخی به خوانندگان معلومات خواهد داد. همچنان در هر آغاز مجله کتاب پیرامون هدف تاسیس و نشر این مجله چنین نکات شده است:

«ریاست کتابخانه های عامه افغانستان خود را بختیار میداند که در تاسیس و نشر این مجله علمی و هنری که از سالها خلایق آن احساس میشد نیت و اندیشه خود را تحقق بخشید.

مجله کتاب چنانچه از دانش پرمی آید مطالبی را به نشر میسازد که علی الاکثر و غالب آن در پیرامون کتاب باشد. گوشه خواهد شد تا پرده برداری و چهره گشایی کتابهای که دارای کمال و جمال است و نیز نشر فرمان ها، قبایله ها، وقفنامه ها و اسناد ملی و غیره به وسیله این مجله صورت گیرد و همچنان اظهار نظر ها در مورد کتاب و آثار مطبوعه بواسطه این مجله رایج و معمول بشود که این امر در حقیقت در انکشاف و تقویه آزادی علمی تأثیر بسزایی دارد.

معرفی کتابهای مفید و ارزنده که سودمندی آنها ثابت باشد شامل نشرات مجله کتاب خواهد بود. نشراتی که در مورد فهرست نگاری به روش عصر و انتشار بعضی متون که صیغه ابجاز را داشته باشد یعنی کتابهای قلیل الحجم کثیر الفایده.

محتویات نخستین شماره مجله کتاب که سرآغاز آن به یک کلیشه از صفحه ای از قرآن مجید بخط کوفی که کتابت آن به حضرت علی (رض) نسبت داده میشود مزین شده است عبارتند از: «یک نسخه تفسیر ناشناخته قرآن»، «یادداشت هایی درباره کتاب و هنر کتاب شناسی»، «مطلع السعدین و مجمع البحرین»، «در پیرامون مجمع الاولیاء»، «افغان - یوانگریز مشهور لیکوال»، «فرمان اشتیبار»، «دیشو یوبی نومه قلمی جونگ»، «کتاب درآینه افسانه و تاریخ»، «کتاب و استاد»، «چند نسخه خطی کتابخانه های عامه افغانستان» و یک سلسله مطالب جالب خواندنی و مفید.

مادر حالیکه از تاسیس و نشر مجله کتاب صمیمانه استقبال کرده و به شاعلی شیون رئیس کتابخانه های عامه و شاعلی مایل هروی مدیر مسؤل مجله کتاب موفقیت شانرا تبریک میگویم امید داریم در زمینه های آتی نیز مطابق مسلك مجله و بمنظور افزایش جنبه های خدماتی آن نشران بعمل آید:

افغان ننداری سومین محصول هنریش را روی ستیج آورد و این عمل در قدم نخست مایه امید واری است برای هنر تیاترما تیاتری که آهسته آهسته به خاموشی میگرداند و رکود و بیحالی پسر میبرد.

پس حالا که میگویم این گام های نخستین اسباب امید واری را فراهم میسازد سخن کزانی نیست چه تیاتر از پای افتاده که سالها در محل رقابت سینما قرار داشت اینک بیای می ایستد و باید بیای پایستد.

پس از این باید تماشاگر سینما راهی تیاتر شود باید تیاتر را بشناسد و تیاتر هم باید برای مردم معرفی شود آری تیاتر دیگر پای کوبیدن فرمایش دادن و فرمایش شنیدن کسرت را بجای تیاتر جازدن نیست تیاتر مجلسی است که زندگی باید در آن تجلی یابد هستی انسان معاصر از آنجا بیرون ریزد و تحرک و پویای از آن نمودار گردد.

وقتی میگویم تیاتر مجلسی است که زندگی در آن تجلی میکند دیگر توقعات زرف ما از تیاتر تفننی، تیاتر بازاری و تیاتری که صرفاً میخواید تماشاگر را بختاند و وقتش را بگذراند بشدت تقلیل مییابد. خوشبختانه دست اندرکاران افغان ننداری متوجه این امر شده اند که چه باید بکنند و چرا باید نمایش بدهند.

سه نمایش نامه افغان ننداری گویای این امر است که تلاش برای نمایش های اصلی که حکایتگر زندگی مردم ما باشد صورت گرفته است و بهر آینه مجریان این امری دانند که تیاتر در پهلوی نشان دادن تفسیر هم میکند و این خصلت تیاتر خوب و مترقی است و هر که اول برد خانه نبرد از همین رول است. در نمایش نامه هر که اول برد خانه نبرد عمده ترین مسائل حیاتی مطرح میشوند و تشریح و تفسیر میگردند و این مسائل عمده را مسئله تکامل معیشت مبارزه تسل کینه با نسل نو و در نهایت دفاع و پشتیبانی از گروه زبانی که در چادر شب و ساروق ها پیچیده شده اند تشکیل میدهد.

آغالالا و لا آغا دوتا مرد دهانی اند که میخواهند اصالت شانرا برای همیشه دست نخورده نگه دارند و دو روستایی صمیمی و ساده دل که رسوم و سنت های دیرینه را دو دسته چسبیده اند و سخت بداندیا معتقد اند.

نادیازن پیسواد و ازبای افتاده یی است که نه میتواند با شرایط زندگی شوهرش خودش را تطابق دهد و نه هم شرایط اجتماعی نوزاد محیط را بر خویشتن هموار سازد.

قادر مردی است که موقف و پیروزی وقت او را با همه چیز بیگانه ساخته از یکطرف ریشه های یک ظاهر سازی کشنده مغز او را

- ۱- تهیه یک بیلو گرافی ملی که محتوی معلومات جامع پیرامون تمام آثار موجود خطی و مطبوع در افغانستان و آثاری که در خارج کشور راجع به افغانستان نشر شده و میشود.
- ۲- شیوه های نگهداری کتب در منازل.
- ۳- فن کتابداری.
- ۴- طرز استعمال کتاب.
- ۵- اخبار واحصائیه های از جهان کتاب.

(زوندون)

میشمارد و از سوی دیگر محیط های کاذب یکنواختی را از زندگی خانواده گیش به سختی میراند.

گلنار دختر روشنفکری است که ایمان به پیشرفت و مبارزه پادشاه های که پیش روی زنان جامعه را سد ساخته اند او را محروک پیشرفت های یکنواخت میسازد و راه یابی او را داخل مشکلات

میگرد. احمد علی و محمد علی هر دو از آدم های دیگر درامه اند آدم های فانتزی که راه زندگی کردن را در فساد و تباهی در تملق و کزاف گویی جستجو کرده اند و سر انجام (ماه جبین) که از زندگی امروزی فقط پهلوی های فریبنده و روغن زده آنرا قبول کرده است.

قصه هر که اول برد خانه نبرد با همین آدمها ساخته میشود. قصه ای که میتواند وجود داشته باشد میتواند نظیر آن اتفاق بیفتد.

مفهوم تکامل و مبارزه درست و منطقی برای زندگی بهتر خط عمیق درامه است. خطی که تا آخر دوامده میشود و آنوقت فیس طیاره کوچک خودش را بلند میکند و فریاد میزند باین طیاره به جزیره دلخواهم میروم.

جزیره دلخواه یک سمبل است سمبل یک زندگی پیشرفته و ایدال آنگونه که آن طیاره کوچک هم یک سمبل است سمبل مبارزه و پیش سوی آینده ها... این سمبول در سراسر درامه می پیچد و اصل معنیت درامه و اثبیت میکند. یکنواختی پسمانده از چرخ زندگی خودش را اعالی را و زندگی را سرست می بخشد تا بتواند از نعمات زندگی بهره گیرد.

هرچند که پرورش این حادثه عابا خطوط مبالغه آمیزی همراه است اما طرح فلسفی آن برای تماشاگران قابل باور است.

حمید جلیا میخواید این طرح را با آمیزه های از اعراف و زیاده روی عجین سازد از آنرو احمد علی، محمد علی را میسازد یعنی سیمای از چهره و فراتر از بازسازی میکند و یسا نادیا را نویسنده یک کتاب معرفی میدارد و این مبالغه هارا او ضروری میسازد.

در جریان حادثه است که ما چهره های روشنفکر خود را می بینیم. روشنفکری که ایمان به پیشرفت و تکامل دارد و روشنفکری که طواهر زندگی او را در منجیق عذاب همیشگی انداخته است و این عذاب او را وادار به تظاهر و فریب وریا میکند.

گلنار و قادر خواهر و برادرند ولی در اعمال خویش دوراء دگر گونه انتخاب کرده اند. گلنار میدانده که در شرایط نا همگون چه باید بکند ولی قادر نمیداند. او باز زندگی بیگانه است اصلا همه با هم بیگانه اند. آنها یکدیگر را نمی شناسند. زبان هم را نمی فهمند. نسل کینه بانسل نو درگیر است و راه چاره هم از پیش هر دو رفته است ولی این گلنار است که میدانده چه باید بکند.

نتیجه گیری و یا تضاد حوادث درامه چیز های ساختگی نیست و این تضاد تنها در میان نسل کینه و نو چشم نمیخورد بلکه در میان نسل نو فی نفسه وجود دارد و روشنفکری منحنط و فشری باروشنفکر پیشرفته و عمیق در تضاداند و حرف های یکدیگر را قبول ندارند و این خصوصیت پویائی درامه است.

در پرورش درامه بیست باجلیا صمیمانه کار میکند. او در نقش یک مرد روستایی میتواند که بدوستی در آید و تماشاگر را به تحسین وادارد. ازینرو نقش بیست با تمام کوتاه بودنش برانزده ترین نقش درامه است و این سخن ربطی به موقف وی در تیاتر ندارد. چرا تماشاگر ناآشنا هم او را تأیید میکند. پس از

بیست از مزیده سرور باید نام برد که قسمت اعظم نقش خودش را یافته است و هنگامی قسمت اعظم میگویم معنای اینرا دارد که مزیده در پایان درامه در جایی که باید در نقش یک زن روشنفکر ظاهر شود کمتر توانسته است که

خودش را تغییر دهد. برای اینکه پس از درام خوشو قالب مزیده سرور تثبیت شده است. نقش های خشوگونه او در گریز قروت و در هر که اول برد خانه نبرد باز هم بگونه خوشو

ظاهر میشود. و جای که چون پایان این درامه ایجاب اکت در گونه تی را میکند او باز هم

غرق در همان نقش است. نکته قابل تذکر از کار های پرمو ناظر قادر یا بیشتر فرزند این است که حالت ها را درست درک نمی کند. جای عصیبت ها جای خشونت ها، جای لحن آرام و مؤثر همه با هم یکجا میشوند و آنچه را که انتو سیشن می نامند کمتر مراعات می گردد.

نکته قابل تأمل دیگر چگونگی ادبیات نگارش درامه است بطور مثال جمله گله خویشی می کنند. قابل تعجب می نماید و تماشاگر میدانده که این جمله از خود پرمو ناظر نیست برای اینکه اوسفلور را می بیند.

اینها اعتراضات و یا سخن بهتر یاد آوری های کوچکی اند که دامن درامه را گرفته اند نظیر آن مثلا صحنه بساده نوشی هاست که تماشاگر مطلقا آدم های بدست را می بیند. باده نوشی هارا می بیند ولی بجای بوتل های باده، شیشه های کوکاکولا و فانتا باز میشود.

اینجا باید گفت اگر اکت شراب نوشی در ملای عام و پیش روی تماشاگر عمل قبیحی است پس این صحنه فی المجموع از میان میرفت و گرفته مو قعیکه باده نوشی را نشان میدهند

آوردن بوتل فانتا و کوکا خنده دار می نماید. در مراحل کار جلیا را باید ستود و این کار در حقیقت ادامه پیروزی های گذشته اوست پیروزی هایی که نام او را در تیاترما نشان ساخته است.

سینما، تیاتر، موسیقی، شعر، نقاشی، مجسمه سازی

از: رفیق یحیایی

گهی های تجارتی و آواز خوانها

شده است درین قلم قصه هنر مند معروفی باز گفته میشود که در شرایط دشوار بسر میبرد و حتی گرسنگی تهدیدش میکند ولی حاضر نمیشود در فلمهای اعلانی بازی کند اما روزی زندگی آنقدر براو تنگ میشود که ناگدیر پیشنهاد یکی از شرکتیهای تولیدی را قبول میکنند. (به تن او روغن میمالند و او در آفتاب بر روی ریگهای ساحل دراز میکشد تا ثابت شود که باین روغن، نور خورشید پوست بدن را نمیسوزاند) بزودی او پولدار میشود ولی خودش میفهمد که دیگر مرده است یکجا با هنری که داشت. منظور از ذکر این پیشگفتار آن

بود تا دربرتو الگوهای بالا اکنون نظری هم به وضع موجوده اگهیهای تجارتی در کشور بیاندازیم.

عجالتها تنها امواج رادیو و موسیقی آن طور دربست با استفاده اعظمی در اختیار موسسات تولیدی و تجاری است (منظور ما بخش اعلانات است) موبل ایل، صابون، پلاستیک سگرت، تیغ ریش تراشی، چای بتری و ده ها قلم از کالا های تجارتی و تولیدی دیگر با سازو آواز و دهل و دتیک بگوش ما فرو شده است.

ولی این مساله مهم آنستکه چه کسانی آوازهای مربوط به اگاهی های تجارتی را خوانده اند خلاند و سارا، زیلا، مهوش، احمد ظاهر و دیگران هر کدام به نوبه خود در سرایدن آهنگ های تجارتی بربک دیگر پیشی گرفته اند.

در اکثر موارد خود شان آهنگ هم ساخته اند.

آیا این حرکت لطمه به شهرت و حیثیت هنری آنها نیست؟ میشود درینجا دلیلی از طرف آنها گفت از طرف آن گروهی که ترانه های مربوط به تبلیغ صنایع به اصطلاح میهنی را خوانده اند.

در سال ۱۹۷۱ مارچلو ماستریایی ضمن کنفرانس مطبوعاتی مربوط جشنواره بین المللی قلم در ماسکو حکایت کرد که یک ملیون لیتره را بخاطر بازی دو دقیقه بی دریک فلم اعلانی مربوط به یکی از کمپانی های اتو موبیل سازی رد کرده است. مارچلو حاضر نشد نام این کمپانی را بگیرد تا مبادا آن اتو موبیل اعلان شود فلم معروف انگلیسی (عنکبوت و جامعه شاید یکی از بهترین آثاری باشد که تا بحال درین زمینه ساخته

هنر مندان بسویه ملی وجه بسویه بین المللی از استخدام شدن مستقیم توسط بازرگانان و صاحبان صنایع متغیر بوده اند و تا سرحد امکان از آلوده شدن به مقاصد تجارتی و اعلان برهیز کرده اند.

چه بولهای کلانی که به توم جونز میریل ما تیو آدامو، روز ارمن، وده های دیگر پیشنهاد نشده تا آواز کوچکی بخاطر اشتیاق فلان کالای تولیدی بخوانند ولی آنها هرگز زیر بار سرمایه نرفتند.



هنر مندان از استخدام شدن مستقیم توسط بازرگانان و صاحبان صنایع متغیر بوده اند

از مدتیست که تجار و موسسات صنعتی سعی مینمایند اعلانات و اشتیاقات خود را بشکل موزیکال عرضه کنند و در بسا موارد آهنگ سازان و آوازخوانان را استخدام کرده کالای تو لیدی خود را توسط حنجره و پنجه آنان تبلیغ مینمایند.

از دید گاه قانون و حقوق ایسن عملیه هیچ مانعی ندارد ولی از نظر هنری میتوان آنرا بحث انگیز انگاشت لازم میدانم در مقاله این هفته پهلوی های مختلف (اگهیهای تجارتی و استخدام هنر مندان) را بررسی کنم.

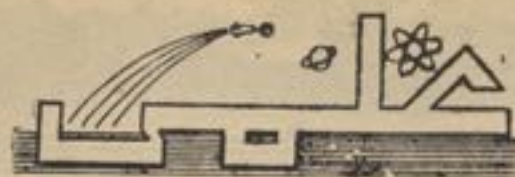
درین نوشته طرف ما را بیشتر هنر مندان تشکیل میدهند تا تاجران اگهیهای تجارتی در مجموع و اعلان هنری (فیچری) در چوکات معین از همکاری وسیع هنر و ادبیات برخوردار است.

امروزه هر اگهی تجارتی تقریباً یک پارچه مستقل هنریست ادبیات نقاشی، عکاسی، بازیگری و نمایشنامه در استخدام سرمایه و تبلیغ کالا در آمده است بدیده های آنرا ماهمه روزه در جراید مجلات رادیو و سینما می بینیم.

معضله تقریباً لاینحل (هنر در خدمت مستقیم سوداگری) از قدیم الایام بحث انگیز و حاد بوده است. هنر مندان غالباً آنرا تجریم کرده اند ولی دیری نگذشته است که (زیر جبر شرایط خرد کننده اقتصادی) خود شان علی الرغم عقیده، خلاقیت دست و دماغ را در خدمت سرمایه و شکو فای آن سپرده اند.

قصد نداریم در اینجا به قضاوت بنشینیم. بدیهیات رانگو هوش کنیم اعلانات و رنگین شدن آنها بوسیله هنر، یک واقعیت است آنهم واقعیت انکار ناپذیر.

اما در پهلوی آن یک حقیقت دیگر هم است آن اینکه در تمام جهان،



رشد آهنگ سرعت در جراحی

نسوجی که برای آزمایش موجودیت سرطان در بدن طرف ضرورت است. همچنان: انتقال تومورهای غیر سرطانی، جراحی زخمهای رحمی و تعویض بخشهای استخوانی. یک مقدار زیاد شفاخانهها جراحی پلاستیک را به همین شیوه انجام میدهند و دیگر امکانات زیاد جراحی دهانی را بوجود آوردهاند.

یک عده دوکتران پیشگونی می کنند و تداوی فک، بیوپسی و گرفتن نمایی که عملیات مرض (گل چشم) کشیدن غده او نبود و تانسلی

بر خورد جدید در جراحی، مبنی بر احتیاجی در یک شب و استراحت کوتاه در شفاخانه توجه بسیاری از مردمان و انجمنهای جراحی آمریکا را بخود جلب نموده است. این جریان بنام جراحی یک روزه یادشده و بخشهای زیر را دربر میگیرد.

بزودی به همین نحو صورت خواهد گرفت.

یک تعداد زیاد اطباء خاطر نشان نموده اند که جراحی بحیثیت یک خدمت جداگانه شفاخانه بحساب میروود در این مورد دکتر جیمز هیز رئیس بخش جراحی شفاخانه میمورایل شیکاگو خاطر نشان می سازد که:

«جراحی طی یک روز» برای بشر این امکان را میدهد که خلا دوری از خانواده و فامیل را بر سازد زیرا مدت زیاد در بستر شفاخانه ماندن معنی آن را دارد که شخص از خانه کار و زندگی بدور میماند.

طرز کار:

یک مریض که نخست این شیوه عمل میشود پروگرام معین ذیل را دنبال میکند.

از مایشهای لا براتوری یک روز قبل صورت میگردد.

برای مریض شب قبل از جراحی دواپی داده میشود که به آرامی استراحت نماید.

صبح روز دیگر، به اتاق لباس برده میشود چپن شفاخانه را میپوشد. سپس به اتاق عمل برده میشود.

بعد از جراحی مریض به اتاق (احیاء مجدد) برده میشود تا هنگامیکه از بهیوشی برآید سپس لباس پوشیده و به قسمتی دیدن نش که دوستان برای میرونیس آمده اند برده می شود.

عملیات یا بازدید از مریض در صورت تکلیف زیاد در خانه صورت میگیرد.

در بسیاری شفاخانه ها ساحه های مخصوص با اتاق های انتظار تسهیلات عمل، اتاق های (دوباره بهوش آمدن) برای جراحی های کوتاه مدت یک روز اعمار شده است.

این شکل جراحی توجه زیاد مردم را جلب نموده و آنان بخوشی زیاد این شیوه را استقبال نموده اند.



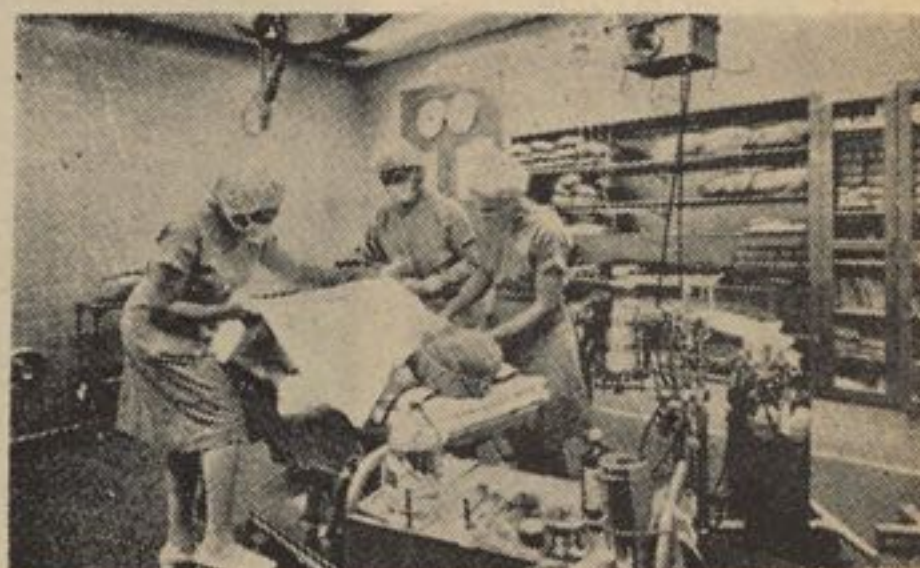
در اتاق لباس پوشی



مریض با پاهایش به اتاق عمل می رود



دکتر پس از مشوره مریض را رخصت می نماید.



روی میز عمل جراحی

اختراع نو

خطوط کف دست ثبت میشود

بدین معنی که کج و پیچی های کف دست هر فرد با علایم کف دست دیگری فرق بارزی دارد.

از این به بعد هرکس مجبور میشود تا بعد از رسیدن به سن قانونی، در دستگاه امنیتی حاضر شده و دستش را روی آله بگذارد این آله بصورت خود کار علایم مشخصه کف دست را ثبت می نماید.

بعد هنگامیکه کدام حادثه جنایی صورت گرفت میتوان بر علاوه اثر انگشت از شناخت خطوط دست نیز برای یافتن جانی استفاده نمود. در بسیاری شفاخانه ها سله

اکنون در دستگاه پولیس، بر علاوه ثبت علایم انگشت، خطوط کف دست نیز برای یافتن هر چه زودتر جنایت کاران ثبت میشود.



آهنکے شہادین

تا اینجا داستان :

زهره زن بادیه نشین پس از قتل شوهرش با دختران خود آئینه و هنادی بیکی از شهرهای کوچک مصر پناهنده میشود و پس از دو سال هنگامیکه آن شهر شوم را ترک میکنند هنادی در طول راه توسط مامایش ناصر بشکل فجیعی کشته میشود. آئینه بعد از آنکه مدتی در میان خانواده خود میگذراند از بادیه میگریزد و به شهری می آید و دوباره بمنزل مامور مرکز که سابقاً آنجا کار میکرد مراجعه مینماید. چندی بعد تقیری در وضع خانواده پدید میاید و برای نامزدی خدیجه دختر مامور با انجنیر جوانی که نزدیک منزل آنها اقامت دارد تدارک دیده میشود. آئینه که خواهرش در اثر خیانت این جوان بقتل رسانده شده تصمیم میگیرد مقدمات این ازدواج را برهم زند و سپس نزد بانوی منزل رفته تمام ماجرای زندگی خود را یکایک بیان میکند و پرده از داز آن جوان بر میدارد و بعد از آن منزل مامور را ترک میگوید و بخانه زنوبه زن اسرار آمیزی که قبلاً با وی آشنا شده بود میرود تا بکمک وی برای خود کاری بپاید.

بودم احساس بد بختی در دناکی میکردم :

بقیه در صفحه ۵۸

خوشایند نیست تا شامگاهان در زیر آسمان صاف نزدیک گام میشوید و شبیه آنها برای تنفس هوای تازه بنشینند و این کار را بدون آنکه کمترین تکلیفی احساس نمایند بوضع کاملاً طبیعی انجام میدهند.

این زندگی ساده و بسید اما سرشار از ثروت و غنا بجهت متمدن شدن و آشنا شدن بوسایل رفاهیت گام نهاده و تا حدودی هم بهره ای از آن گرفته ولی نتوانسته بیشتر در آن جلو برود و در حدود معین دچار وقفه گردیده است.

همینکه با خانم و لاقی شدم خدمه و دخترانش دورش صف بسته بودند و روی مسائلی باهم صحبت داشتند بمجرد این بر خورد احساس نمودم که درین منزل هم آسوده خواهم بود و هم رنج تعب و ماندگی خواهم دید هم از نعمات آن بر خور دار خواهم گردید و هم با ناسا ما نیها دست و گریبان خواهم شد. این حدس من درست از آب در آمد و من در آن خانه در عین وجود ندارد برای اهل منزل تا حالا یکبار از انواع نعمات بهره ور

و اطایقه های نازخوری احساس نمیشود اهل منزل در هر جایی که کوچ و چوکی وجود دارد نمیشینند و در هر جایی که اتفاق افتند غذا میخورند فقط در صورتی که مهمان تازه واردی فرارسد غذا در محل پذیرائی صرف میگردد و مهمان با تازه وارد در همانجایی که غذا صرف نموده استراحت مینماید و میخوابد.

با اینکه کوچ و چوکی در خانه خیلی زیاد بنظر میرسد اهل منزل ترجیع میدهد با لای بوریا یا فر شپایش که روی زمین گسترده شده بنشینند کوچ و چوکیها غالباً در مواقعی طرف استفا ده قرار میگیرند که مهمان یا تازه واردی قدم به منزل بگذارد.

همچنان بین اهل منزل و حیوانات مختلفی که در خانه با آنها زیست مینماید چندان تفاوتی محسوس نیست مرغان خانگی آزاد اند و بی آنکه مانعی وجود داشته باشد با حمل کثافت و آلودگی های خود به هر طرف که بخواهند گشت و گذار میکنند و چیزیکی در مرغانچه برای حفاظت آنها وجود ندارد برای اهل منزل

من راجع به تو بانوی منزل صحبت کردم او تو خواهر و مادرت را شناخت و بکمال مسرت حاضر شد پذیرت حالا بیانزدش برویم که منتظر ماست. نباید از تو پنهان دارم که او نخست از رهگذر اینکه از منزل مامور مرکز خارج شده ای به نسبت روابط دوستانه ای که مابین هر دو قایل و جود دارد در پذیرفتن تعلل نمیگیرد اما بعد از آنکه مادرت و گذاره نیکوی او را بخاطر او رد حاضر نشد ترا در معرض خطراتی که دختران قرار گیرند قرار بدهد.

حالا بر خیز برویم... بعد برای صحبت کردن فرصت کافی در اختیار خواهیم داشت.

از جا برخاست و با او روان شدم. هیچگونه تردیدی نداشتم که او صمیمانه و عاری از هر نوع غرض نصیحت کرده بود و امیدوار بودم که روزی برای تحقق بخشیدن آنچه میخواستم انجام دهم از مساعدت بامن دریغ نخواهد کرد.

بهمراهی او بیکی از خانه های دهاتی رفتم. خانه ای که از هر گوشه آن آثار ثروت و مکنث و علایم رفاه و آسایش پدیدار بود از جمله خانه های بود که اهل آن از مظاهر مد نیت به بسیط ترین و اسانترین آن گرایش نشان میدهند و همان خصوصیت های زندگی روستایی خوشش را که عاری از وقت و ظرافت و نظم و ترتیب است و از آنچه مایه تسکین ذوق و لذت روح است دوری میجویند و هیچگونه نیازی بمتنسیق و تنظیم احساس مینماید.

با خود نگه دارم و همینکه انسان بداخل آن قدم بگذارد در وحله اول بی میبرد که اهل آن آسوده حال اما دهقان اند و سایل و اثاث منزل فراوانست اما بدون هیچگونه ترتیب و تنظیم در گوشه و کنار پراکنده است گویی بعد از آنکه بخانه آورده شده در هر جا افتاده جایش داده اند تقریباً هیچگونه تفاوتی در بین اطایقه های پدیدارایی مردان و زنان



دو نصیحت

از کسی که بیش از حد کلمه (من)
بر زبان آورد توقع نداشته باشید
کاری بنفع (شما) انجام دهد.

پیش از ازدواج فقط بایک نفر
شورت کنید...
آنهم با خودتان.



سفر ماه غسل و....

محاسب خوب

از زنی سنش را پرسیدند : او
جواب داد : وقتی که من عروسی کردم
پانزده سال داشتم وشوهرم سی ساله
بود یعنی دو برابر سن من بود حالا
او شصت ساله است اگر آنرا نصف
کنید سی سال خواهد شد پس من
سی ساله ام.



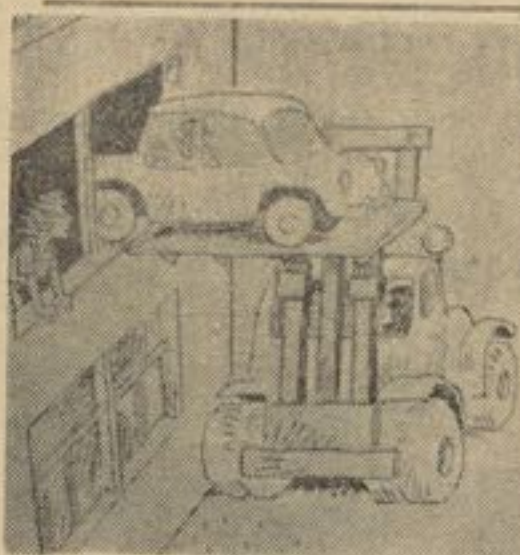
از فواید مو تر های کم وزن

گنگرگاه

جرات و شجاعت

شخصی که از جرات و شجاعت
خود همه وقت لاف میزد. اتفاقاً زود
خورد و جنگی پیش آمد. ناگهان پابه
فرار گذاشته و سرعت از میدان بدر
رفت یکی از دوستانش گفت :
- آن شجاعت که میگفتی چه شد؟
گفت :

- حالا تمام آن قدرت در پاهایم
بروز کرده هیچ فرصت مکث و ایستادن
به من نمیدهد.



خوش دارم مو تر قشنگم در خانه
باشد

سو تفاهم

در سالون تیاتر وقت نمایش دوزن
مشغول حرف زدن بودند و همه رامعذب
ساخته بودند نفری که پهلوی آنها
نشسته بود بی حوصله شد و گفت :
- خانمها طوری که شما حرف
میزنید من هیچ چیز را نمی شنوم.

یکی از زنها به عصبانیت جواب
داد :

- چرا حرفهای ما به شما چه مربوط
است که میخواستید بشنوید ؟



قده سیل کو... قواره ده....

داکتر حیوانات

زن مریض چاقی از داکتر خواهش
کرد : آقای داکتر خواهش میکنم ببینید
چه مریضی دارم ؟
داکتر لحظه ای وی را نگاه کرد و
جواب داد : سه نوع خانم محترم. اولاً
خیلی چربی دارید. دوم اینکه خارج
از حد از لوازم آرایش استفاده میکنید
سوم اینکه نزدیک بین هستید زیرا
بروی لوحه من نوشته شده داکتر
حیوانات.



وقتی که در کوچه جانی برای پارک
کردن مو تر نباشد

در صنف

یکی ز معلمان از شاگردی پرسید:
- بگو سم اولین کسی که خلق شد
و بدنیا آمد چه بود ؟
جواب داد : آدم
معلم پرسید: اسم اولین پسر او
چه بود .
شاگرد چون نمی دانست گفت :
- پسر آدم .



به اینو سیله مو تر را میتوان درون
خانه برد

حکایت

اونا سیس گفته است :
در زندگی يك مرد چار مرحله وجود
دارد :
مرحله اول وقتی برای دیگران کار
میکند .
مرحله دوم وقتی برای خود کار
میکند .
مرحله سوم وقتی دیگران را به کار
میگیرد مرحله چهارم وقتی که کسی
برایش کار نمی کند و او بحال اول
بر میگردد.



مورد استفاده دیگر ی از ماشین
خیاطی

یک فانتی میز پر از دلهره بر کزیده الفرد هیچکاره

نویسنده : جلال (نورانی)

ترجمه : چون به «دری» نوشته شده بود بنابراین لازم نبود کسی آنرا ترجمه کند .

فریادی در سحرگاه

و سه قطره خون

شب سیاه و تاریکی بود سکوت وحشت آورشپ را صدای قدم های پاسبان کوچه بهم میزد . ولی این صدا آنقدر بلند و اذیت کننده نبود .
(خ) در خواب فشرده بنظر می رسید گویی خواب وحشتناکی می بیند ، او فقط سه روز پیش به این خانه آمده بود ، بکلی تنها زندگی میکرد ، قیافه آرام و مری موزی داشت ، از پنجره اطاق خواب میتوانست حویلی همسایه را ببیند ...
از پنجره به بیرون نگاه کرد - هنوز همه جاو خانه همسایه که «آوازه» از آنجا بگوشش رسیده بود ، غرق در تاریکی بود ، این آواز را شب قبل هم شنیده بود .
(خ) خموشانه رو جایی را بروی خود کشیده دو باره بخواب رفت صبح درروشنائی روز (او) را در حویلی دید آهسته نم غم کرد .
آواز دیشب و پریشش حتما از (او) بوده است .
باعجله لباس های خود را پوشیده تا عصر مرتب هوش و حواسش متوجه (او) بود .

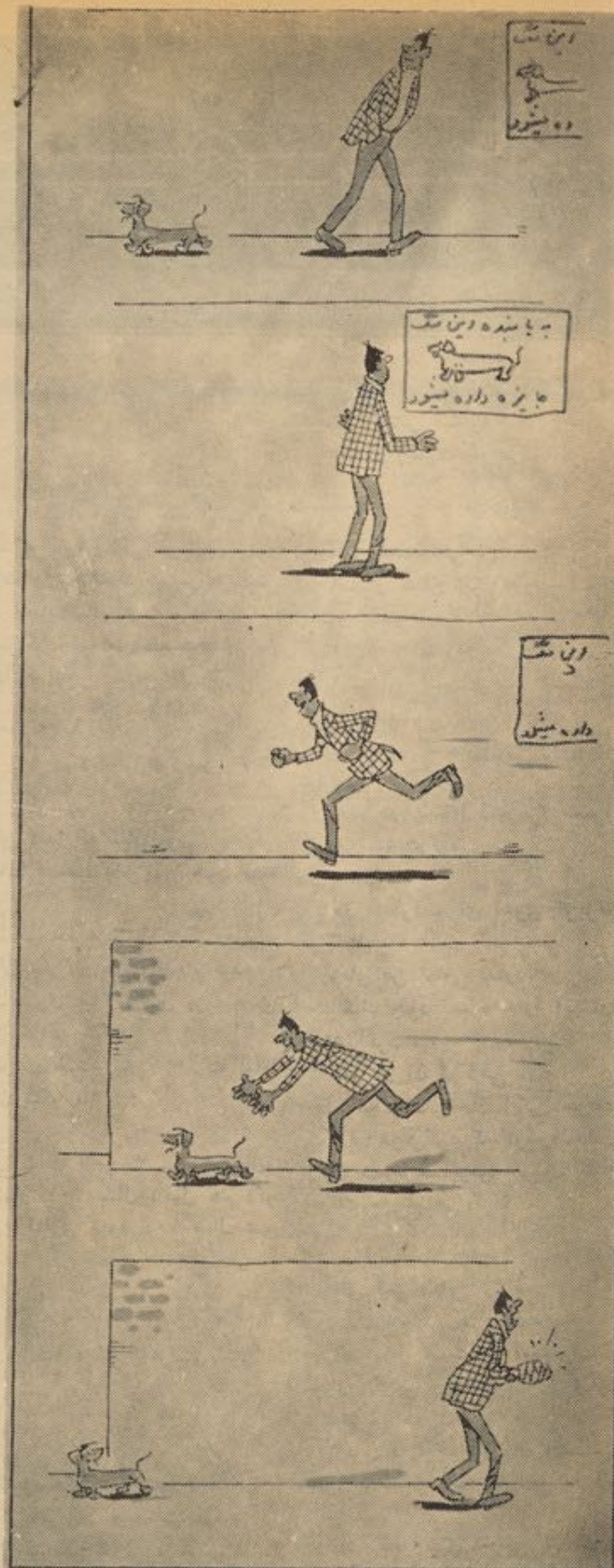
در گوشه منزل دوم هتلی که رستوران متوسطی بود دور میزی چهار نفر نشسته بودند ، (خ) با سه نفر دیگر ... مرد چشم سبز در حالیکه دود انبوهی را از میان لب هایش بیرون میداد گفت :
- باید او را بزدی ...

دو نفر دیگر با سحر و آوازه تأیید کردند (خ) سرش را تکان داد و گفت :

بلی همین کار را میکنم ...

بعد هر چهار نفر سر های خود را بهم نزدیک کرده در باره نقشه صحبت کردند .
ظاهراً چهره های متبسم داشتند و یگان قهقهه سر میدادند يك ساعت بعد (خ) دو باره در خانه اش تنها بود ، از پنجره به حویلی همسایه نگاه کرد ، باز هم (او) را دید با عجله وارد آشپز خانه خود شده الماری را باز کرد ، کارد بزرگی را از الماری گرفته دسته آنرا فشرده ... لبخند مری موزی روی لب هایش نقش بست ...
آنوقت باز هم آن فریاد ... صدایی که نزدیک سحرگاه شنیده بود ، در گوشش طنین انداخت کارد نیز و پراق را دو باره به جایش گذاشته الماری را بست ، دو باره دم پنجره آمد ... او به نقشه خود فکر می کرد ... نقشه ای که با آن سه نفر دیگر در میان گذاشته بود و با آنها یکجا طرح کرده بود ... به آسانی میتوانست از راه پنجره به بام همسایه قدم بگذارد و از بام به آنجا ... خنده اش گرفت ... از اینکه موفقیت خود راحتی میدانست واضی بنظر می رسید ... باز هم بال سیاه شب بر چشم انداز او سایه افکنده و سایه روشن هایی در کوچه و حویلی همسایه ایجاد کرد ، و بعد ...

(خ) گوشک تیغون را بر داشته نمره ای را گرفت ... مدتی صحبت کرد و بعد آهسته گوشک را بجایش گذاشت ... او سر اسیمه گاهی به آشپز خانه و گاهی به اتاق خواب خود میرفت یکبار کارد نیز و بزرگ را بروی زمین افتاده دید ... کاردخون آلود ... فوراً آنرا بر داشته زیرشیر دهن دستشوی شست کارد دیگر خون آلود نبود لکه های خون را از روی فرش پاک کرد ، وقتیکه بار دیگر از دهلیز میگشت باز هم چشمش به سه قطره خون دیگر افتاد لکه های خون را هر قدر پاک میکرد باز هم متوجه میشد که در جای دیگری لکه خون باقی مانده ... با عجله آن سه قطره خون را هم پاک کرد ، آنگاه نفس را حتی کشیده سگری در داد و دود آنرا با عجله داخل شش های خود نمود دیگر کار ها همه درست شده بود او تمام کارها را به تنهایی انجام داده بود ، تنها يك کار باقی مانده بود و آن سر به نیست کردن چیزی بود که داخل آن یکس گذاشته بود ، باز هم يك قطره خون ... او با دستمال لکه خون را از روی دسته پاک کرد هنوز سرش را بلند نکرده بود که زنگ در صدا در آمد با قدم های شمرده دهلیز را پیمود و در را باز کرد ، سه نفر وارد شدند ... همان سه نفری که در رستوران باوی نجوا میکردند ، صدای خنده های شان در اتاق پیچیدن گرفت هر کدام بکاری مشغول شدند لحظه بعد میز را درست کردند غذا آماده شده بود ، مرد چشم سبز (خ) را مخاطب ساخته گفت :



وقتیکه هوس گر فتن جایزه بسر کسی میزند .

داکتر لایق

مریض : آقای داکتر چهار ماه است که من نزد شما معالجه میکنم خیلی عجیب است که هنوز معالجه نشده ام .
داکتر : عجیب اینست که چهار ماه زیر دست من معالجه میشوید و هنوز نمرده اید .

شماره ۱۵

چهارمین

اید با یرون موسیقی دان نیست و شاعر است .
من از این نوع لباسها کمی احساساتی میشوم .
۵- کم نشوی خواهر .

۴- لرد با یرون فرانسوی است و در انگلستان بدنیا آمده است .
۵- جایکو فسکی ، شوین و موزارت را به لست نوا یغ موسیقی جهان اضافه کنید .
۶- اگر چاپ نشده است تقصیر من نیست .
۷- خدا تراهم حفظ کند .



۵- خدا کند که امتحان چهار و نیم ماه بخیر بگذرد .

آقای محمد علی !
۱- از شش اثر که فرمودی یکیش رسید .
۲- خدا کند که همینطور باشد .
۳- بهیچ کس مربوط نیست که من کی هستم .
۴- اینهم قسمتی از (رمیده) ششمین اثر مبارک :

(... در پهنای زمین ترا سراغ کردم درکوه در دشت .

در صحرا - ای آهوی گریزنده تو کجایی ؟
رویای من تمامی ندارد .
باشک خود سبزه هارا آبیاری خواهم کرد ...

تاتو در آن لم دهی ...
۴- محمد علی جان ! اگر «حریف» يك وقت هوس کرد که عوض (لم دادن) از آن سبزه هانوش جان کند ، آنوقت چه خواهی کرد ؟

آقای قمر الدین !
۱- سلام من هم برسد .
۲- بهتر است به «معشوقه» چیزی نگویی ورنه فرار را برقرار ترجیح خواهد داد .
۳- با چاپ قسمتی از «دشت جنون» انشاء الله که رفع کدورت بشود :

... چه زندگی خوبی بود که بی تو بودم .
نه غم داشتم نه عشقی .
از غم میسوزم و به دیوانگی فاصله ندارم
۴- غصه نخور رفیق! میگویند دیوانگی هم عالمی دارد .

آقای عبدا لله شادانیور !
۱- عجب آدم پر حوصله هستی .
۲- من چه میدانم که آن حیوان در روز چه کار هایی انجام میدهد .
۳- سری بیباغ وحش بز حله مشکل خواهد شد .
۴- من خودم تجربه نکرده ام اما دیگران میگویند :

لاک پشت از ۳۰۰ - ۴۰۰ سال و سوسمار ۳۰۰ سال و بافیل هم اگر خوش رفتاری شود ۱۰۰ سال عمر میکند .

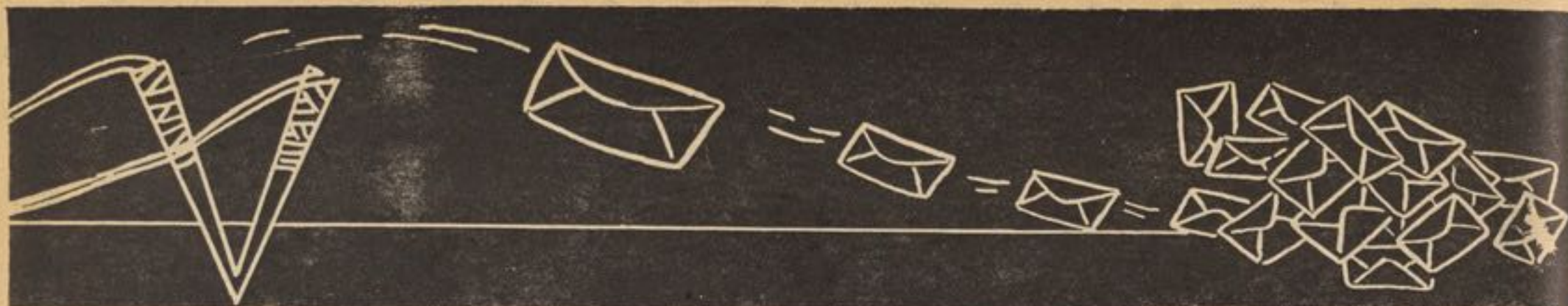
۵- رژیم غذایی اش را از باغ وحش بپرس .
۶- انشا الله که موفق باشی .

دوشیزه مکی مهرابی !
۱- لباس تو میبوشی مودش را از من میپرسی ؟
۲- من نمیدانم زنان و مردان در مورد لباس دیگران چه عقیده دارند اما من از لباس خانمهاییکه با گرما ساز گاری ندارند هیچ خوشم نمیاید .
۳- از قبله گاه محترم بپرس که در مورد شتا و لباس شنای تو چه عقیده دارد .

آقای سید یعقوب (طالع نخاری) !
۱- سلام «تقدیمی» را «علیک» فرمودیم .
۲- (شوق جنون) مبارک رسید ، خدا عاقبت ما را بخیر کند اینهم قسمتی از «شوق جنون» :
دلبرم امروز ترك اشیا ن کرد و رفت فرقت هجران نمود از ما جدایی کرد و رفت
لحظه ای نه نشست باماتا صحبت کنیم
او به شهر خود وداع از روستایی کرد و رفت
۳- برادر از «حریف» دست بکش چون آنطوریکه معلوم است او به (روستایی) بیشتر تو چه دارد تاتو ..

دوشیزگان غفیفه نادیه، آسیه یاسمن ، ترینا وزر مینه !
۱- سلام های گرم شما رسید ، از این همه گرما واقعا داغ شدم .
۲- چشم ، فرمایش شما برآورده خواهد شد .
۳- عکس آن نطاق رادر فرصت مناسب چاپ خواهم کرد .
۴- همشیره ها ! من به معلم تان چیزی نمیگویم ، اما نمره املا هر شش نفرتان صفر (عنایت) رابا (ع) بنویسید نه با (الف) .

دوشیزه زیبا حریری !
۱- همشیره کم لطفی مکن نامه های خواننده گان هرگز باعث ناراحتی من نمیشود .
۲- اینجانب چندك چی به همه خواننده گان عزیز پيك هفته ارادت فراوان دارم .
۳- در آن مورد اشتباه فرموده عقیده دارد .



دوشیزه گلغتی - س !

۱- هیچ خوب نیست از این نسبت ها بمن بدهی .

۲- مجله وقتی «کار سازی» خواهد شد که وجه اشتراکش را بپردازی .

۳- مجله ژوندون از چاپ آن تشکر نامه معذرت میخواهد .

۴- بنظر من تشکر شفاهی لطف دیگری دارد .

۵- خدا کند خواهر !

دو شیزه نسرين بقا ئی !

۱- سلامت رسید .

۲- (هدیه درپای اندوه) هم رسید . اینهم بخشی از آن :

«مدت هاست که طبیعت دیگر برای من آن زیبایی گذشته ها را ندارد اکنون دیگر آفتاب در نگاه من زیبا جلوه گر نیست ، حتی گلپای زیبا برایم دوستدا شتی و امید بخش نیستند .

من خیلی اشک در چشمانم بخاطر امید دیگران و ناامیدی خودم ذخیره کرده ام ...»

۳- همشیره اشکهارا بریز که از من امیدوار تر نخواهی یافت .

• • •

آقای گل محمد گلچین !

۱- زنده باشی خدا قسمت خودت کند .

۲- اینجاب را معاف کن که به آن مسایل علاقه ندارم .

۳- بمن چه که شتر مرغ چرا پرواز نمیکند ؟

۴- دیگران میگویند پرواز نکردن شتر مرغ بدین جهت است که :

طول قدش به ۲ متر و ۴۰ سانتی میرسد و بطور متوسط ۱۳۵ کیلو هم وزن دارد

۵ - گلچین جان ! حالا خودت

بگو شتر مرغ با این طول و با این وزن میتواند از زمین بلند شود ؟

• • •

آقای محمد ظاهر خر سنده !

۱ - نامه ات رسید احترامات ما را هم بپذیر .

۲ - آفرین . باید هم به ژوندون علاقه داشته باشی

۳ - از این پس (خرسند) را (خرسند) بنویس نه (خورسند)

۴- گلهات روی چشم ، اما عکس و مطلب ارسالی نرسیده است .

۵ - آن مطلب را که فرموده بودید به متصدی صفحه جوانان سپردیم .

۶ - موفق باشید

• • •

آقای پ - عزیزی !

۱- (اگر باور نداری) رسید .

۲ - حالا که تو میگوئی منم میگویم : هما نام (حریف) نیست خیالی است .

۳ - از چاپ همه اثر معذورم دار به چند سطر آن قناعت کن :

(...) بین ، بین قلب من در آرزوی چه کسی می تپد ؟... بین بین روح من در عشق چه کس میسوزد؟ نزدیک شو و چشمانت را روی چشمانم بگذار ...)

۴- تاحال نشنیده ام (یار) بیاید و چشمان خود را به چشمان (یار) بچسباند مگر اینکه آن (یار) تو باشی !

دو شیزه فاطمه - !

۱ - (سلامات) گرم ما هم برسد .

۲ - من نمیدانم اما دیگران می گویند : سپیددندان ، پاشنه آهنین

گرگ دریا و آوای وحش از آثار معروف جک لندن است .

۳- اگر امکا نش باشد حتماً خواهر ! من هیچ اختیار ندارم

هیات تحریر باید تصمیم بگیرد .

۵ - چشم با اینکه موثر نیست اما من سفارش می کنم .

• • •

آقای فلاحی !

۱ - لست آثار مبارك رسید .

۲- گذشته را صلوات، از حالا گپ بزن .

۳- قدمهایت روی چشم ، اما یادت باشد از آن حرفها که در نامه نوشتی اگر در دفتر مجله بگویی

بمن بر می خورد .

۴ - به هیچکس مربوط نیست که من کی هستم .

• • •

آقای سلطان احمد !

۱ لطف زیاد .

۲ - (خیال و صال) با طول و تفصیل رسید .

۳ - بمن مربوط نیست اما آنطور که از (خیال وصال) معلوم است معشوقه حق داشته فراری شود اگر

باور نداری این چند سطر از نوشته خودت را یکبار دیگر بخوان :

(وقتیکه بی تو به سیر گلگشت میروم روحا تو در کنارم روان هستی

خیال تو را در بر گرفته و روان با آهنگ پروانگان میرقصم و تصور میکنم گل ها بمن میخندند ...

۴ - گلها را چه میکنی برادر که

رقص بابال پر وانگان، اسب را هم بخنده میاند ازد .

• • •

آقای عبدالله - ش !

۱ - کار کنان ژوندون از سلام صمیمانه ات سپاسگذارند .

۲ - برادر ! بتو چه که آن دختر

همسایه عوض درس خواندن هر روز میرود سینما ؟

۳- از آن مضمون خبر ندارم

اما (پرواز) رسید که بخشی از آن را اینجا میآورم .

(... ای زیبا ترین رحم کن ، رنجم مده ... میفامی شبها چه خیال

ها ب سرم میزند ؟ در بستم میافتم و آقا پهلوی ما هتاب میبینم -

صورت فریبی تو از ماهتاب قشنگ تراست در همان حال تصمیم میگیرم بطرف تو پرواز کنم، اما نمیتوانم ...

۴ - عبدالله جان ! دلت بخواد میتو ا نسی ا گر به کیپ کنیدی) تلگراف کنی

که وقتی بطرف ماه میروند ترا فراموش نکنند، مشکل رس میدن به (حریف) حل میشود .

ارادتمند چندک چی

سر نوشت

خوانند گان عزیز !

امید است فو تو رومان « صدایی در شب » که هفته گذشته پایان رسید مورد توجه شما قرار گرفته باشد اینک در این هفته فوتورو مان دنباله دار دیگری را که از هر نگاه جالب و خواند نیست برای شما تقدیم میکنیم و امید داریم که مورد توجه تان قرار بگیرد.



چه روزهایی بود که ما با هم يك جا بودیم یعنی لیندا سمورین سانی
ایرون...



فر صا اگر جا لا خواسته
با شم فکر خود را تغییر
دهم و از کسی مشوره بغوا هم مشکل
خواهد بود که به کسی تلفون کنم.



دختر جوان لباسهایش را تبدیل
میکند و بعد به تخت خواب میرود
اما خواب از چشمانش پریده او آن
روز های را به یاد می آورد که
محصل بود و تعداد

بیشمار دوستانش
دور او حلقه

می زدند.



او يك دختر دانسته بود همه چیز
را می فهمید ... حتما او می تواند
مرا از این موقف بدو این تنهایی
نجات دهد.



مخصوصا صا را یسرن، یس
دوست واقعی و صمیمی بود.



فکر می کنی که من همه چیز را از
یاد بردم - تو (واندا) هستی و باید
احضاره کنم از اینکه بعد از دیر
وقت با تو صحبت میکنم

خیلی
خوشحالم



الو ... توهستی... (ایرون) ...
اینجا ... نه : باید خودت بلدانی که
من کیستم .



با خود میگوید . (آخر چرا نه) .

۱۰



نمره تلفون او بیاد است در
صورتیکه نقل مکان نکرده باشد .

سرگرمی

مسابقه

این عکس چیست؟



خوب به این نگاه کنید بنظر شما مو ضوع آن چیست ۱۰ اگر جواب درست این سوال را پیدا کردید برای ما هم بنویسید!

اعداد نامعلوم



هریک از این مر بعات نماینده عدد یست از روی مو فقییت وعلایمی که در بین آنها بچشم میخورد اصل اعداد را پیدا کنید!



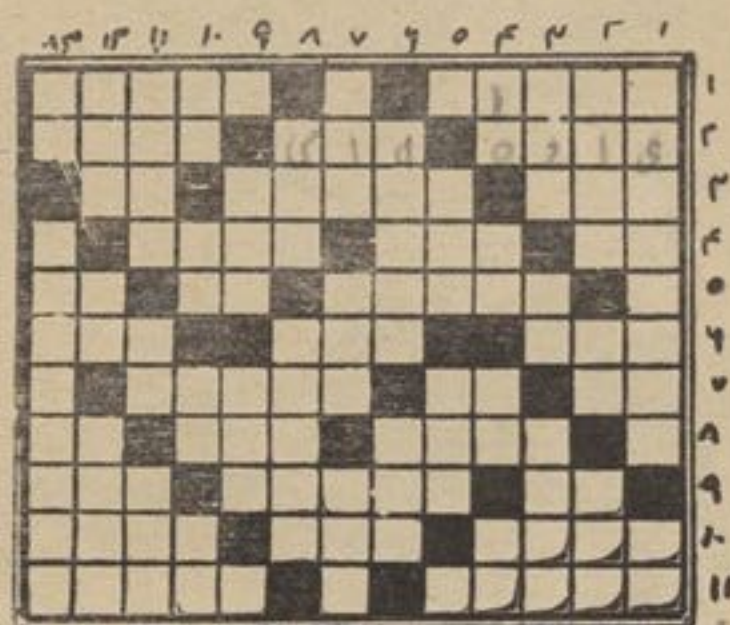
قطعاتی از همین شماره

در کلیشه فوق چند بریده از مضامین مختلف همین شماره را ملاحظه میفرمایید، اگر با دقت به صفحات این شماره نظر بیاورید به آسانی فهمیده می‌توانید که هر یک از این بریده ها مر بوط کدام صفحه است، برای شرکت در قرعه کشی جوایز این شماره کافی است که شماره صفحات سه جریده را برای ما بنویسید!

جدول کلمات متقاطع

افقی :-

۱- اهن اصلاح شده - از خلقای عباسی - ۲- سخن بیپوده - دست «پشتو» پیمان اتلانتیک شمالی - ۳- مر تبش طرف پشتو است - بمعنی تیز رفتار آمده - ۴- خود - تنبل - شما یل و صورت - یکنوع گل - ۵- ستاره است و هم یک خوا ننده را دیو میباید شد - مفرد متکلم - بعضی حیوانات دارند - ۶- در هم کوچک - عقل و خرد - ذراست - ۷- از صنایع شعری - غذای است - این هم از گلهای ست - ۸- جوهر هم میگویند - اسب دارد - از حروف نفی عربی - ۹- خشکه - سرچپه - نگاهش کنید تا اعتراف شود - نهی از آمدن - ۱۰- ریزه و توتو - نهی از گذاشتن از فلا سفه یونان قدیم با املا غلط - ۱۱- باز داشته شده - حرف آخر شب را تبدیل کنید تا یک کشور عربی بشود.



(طرح از .. محمد ابراهیم یکتیوال)

عمودی :-

۱۰- از نو یستندگان قرن بیست
۱۰- یازده - اشاره بدور - پول کو چک مبتکر فلم کار تونی - طاق بلند - ترس - ۳- مترا دف لعب - از تماس با آب اینطور میشود - بالای تنه - ۴- دود سینه عقب پینتو ضمیر یست - تا یید در زبان پشتو - ۵- پارچه - قصبه بز رگ - ۶- اسب شگاه شبا نه - سر کش نیست - ۷- سر - دیشب - آدم چا لاک - ۸- ظلم و تعدی - موی پهلوی گو شس - ۹- حرا رتش زیاد است - یکصدویاز ده - ۱۰- اشاره بدور پول جا پان - پهلوان - مفرد مخا ظب - ۱۱- عزا داری - نطق بی سر - خزنده خطر ناک - ۱۲- از امتیازات اعضای دایمی شو رای امنیت - قلب - عشق مجنون - ۱۳- جدید - رئیس جمهور فقید مصر.

کدام شهر



این عکس سمبول یکی از شهرهای معروف جهان ست به ان نگاه کنید آیا میدانید که این تصویر از کدام شهر نمایندگی میکند؟

تمام خانه های نقطه دار را در این شکل سیاه کنید تا تصویر زیبایی در مقابل شما پیدا شود. قبل از این کار حدس بزنید که این تصویر از چه نوع خواهد بود و بعد از سیاه کردن آن ببینید که آیا درست حدس زده بودید یا خیر!

در شهر ما پیاده روها

پیش برآمدگی قسمت بیشتر شهر
تخریب شده است .
لحظه یی سکوت بر قرار می شود
بعد می پرسیم :
تخلیه پیاده روها چطور ؟
جواب میدهد :
افراد موظف نواحی بناروا لی و
ترافیک اینکار را هم انجام
داده اند .
میگویم : پس فروشندگان ها ی
سیار کجا هستند ؟
جواب میدهد : برای آن ها
کمیته محل های مخصوص تعیین
کرده است همچنان برای پارکینگ
عراده جات نیز جاهای معین تعیین و خط
اندازی شده است .
گوشک تلفون رامیگذارم .
کمی به فکر فرو می روم و با خود
می اندیشم که این منبع ر س می
که دروغ میگوید پس حتما چشمان
من اشتباه دیده و اصلا در پیاده
روهای نه «طواف» نه فرو شده دور
گرد نه ریک وجفله وجود دارد حتی
پارکینگ بایسکل هم نیست شهر
معاکس دیگر را میگیرد و شما در این
عکس ها می بینید که چشمان من
تاچه حد اشتباه کرده است .
(پایان)

(بیاسی و پنج اوغانی بتی ..)
باز هم خریدار اعتنائی نکرد
اینبار فروشنده سی افغانی گفت و
خلاصه زمانیکه خریدار در حد و د
بیست قدم فاصله گرفت صدای
طواف را شنیدم که آخرین قیمت را هزده
افغانی گفت .
خریدار برگشت و فاصله رفته
را پس آمد و به خریدن میوه
پرداخت .
از فروشنده و خریدار فاصله
گرفتم در سمت دیگری که زیر عمارت
نساجی افغان و شهری خانکه بانک
ملی قرار دارد دیدم پیاده روی
وجود ندارد چه پیاده روی را محل
نکبانی بایسکل ها ساخته اند
وده ها عراده بایسکل در محل
مخصوص جمع شده است .
ترافیکی در همان نزدیکی استاده
بود به اونزدیک شدم پرسیدم .
چرا درین پیاده روی بایسکل ها
را نگه داشته اند ؟
لحظه در صورتم خیره شد و بعد
گفت .
چه خبر دارم بروازان هابیر س
که این اجازه را داده اند .

دیدم اگر کمی با او بحث کنم
گریبان مرا گرفته و بسوی دفتر
ترافیک خوا هد کشانید از آنجا
گذشتم کمی پایتتر باز هم پیاده
روی محل فروش شو رنخود و منتو
و غیره و غیره بود بسامایلا سستیک
فروشی دکه فروشی چینی فروشی
دران دیده میشد . از همه جالبتر
اینکه انباری از ریک وجفله یک
اپارتمان علاوه از پیاده روی قسمت
عمده سرك را نیز مسدود و د
کرده بود .

ازیا داشت برداشتن خسته شدم
زیرا دیدم که اصلا در شهر ما
پیاده روی وجود ندارد بدفتر برگشتم
و گوشک تلفون را برداشته با یک
منبع موثق کمیته تخلیه پیاده روی
ها و تخریب پیش برآمدگی دکان
ها تماس گرفتم بین ما گفت و گو یی
جالبی صورت گرفت .

ازین منبع پرسیدم :
تخریب پیش برآمدگی دکان
ها در شهر ادامه دارد ؟
نه !
چرا .

لحظه در دنیا ی دگر گونه

عینک شکسته یی برچشمان کم فروغ این مرد خود نمایی میکرد
واز لباسش معلوم بود هفته هاست آب رانیده است .
پرسیدم : اسمت چیست ؟
گفت : سخیداد .
گفتم : اینجا چه میکنی .
گفت : فال مردم زامی بینم .
پرسیدم . از هر فال دیدنت چندی گیری و روزی چقدر پیدا میکنی ؟
لحظه یی سکوت کرد . بعد با الهجه مخصوصش گفت بعضی یک
(قران) میدهند بعضی یک رو بیه میدهند و بعضی هم بیشتر روز ده
تا بیست افغانی میشه .

پرسیدم : چند فرزند داری ؟
گفت : پنج فرزند دو تا که اچی
کش میکنند .

یکی (آب) فروشی میکند و دوتای
دیگر هم بیکار هستند .
از او خواستم تا یکی از خاطرات
دوره فال بینی اش را برایم تعریف
کند نخست منظورم را نفهمید بعد
برایش توضیح بیشتری دادم .
آنوقت قصه کرد که :

یکروز زنی نزدش آمده و از او
خواست تا فال پسرش را که در
مسافرت است ببیند پیر مرد هم گفته
که فردا پسرش از سفر می آید .
فردای آن روز همان زنی نزد
فال بین آمد و یک نوت صد افغانی
و یک پاکت شیرینی به او داده و
گفت که پسرش از سفر بر گشته
است .

فریادی در سحرگاه

خدا و راستی بلاکلی ... زدی مرغ مرده
(خ) یا خنده جواب داد .
شما جوانمرد ها مرغ گفته مرغ گفته
مرغ گشتین ... آواز خروس ای همسایه
مرغ دیوانه ساخته بود دیشو از پنجره به
بام همسایه رفته از مرغچانه خروس چاق
و زربه شانه گرفتیم و آوردیم فوراً حلالش
کده ده دیگ انداختیم .
دیگری گفت :
بیار که بخوریمش مرغ دزدی عجب
مزه ای دارد .
(خ) گفت :
ده مابین او یکس پوست و پاها و سر
خروسه ماندم - وقت رفتن همای تا ن
بیرین و ده کدام جای بند ازین راستی از
پنجره ده حویلی همسایه سیل کتین که
بچه هایش چطور سراسیمه خروس خود
می یالن ...
صدای خنده های شان بلند شد بعد از
صرف غذا آن سه نفر از خانه (خ) بر آمدند
یکس را که پوست مرغ در آن بود با خود
بردند ، شب (خ) راحت خوابید ، دم
سحرگاه دیگر صدایی او را پیدار نکرد .

ابو ریحان بیرونی

حرکت - نخست در نظر او قله کوه
بتدریج قسمت های متبانی بدنه کوه و
بالاخره قاعده آن نمودار میگردد و این درست
شبه میان مثال نمودار شدن پا دیان کشتی
برای پرتاب است که در کنار ساحل استاده
و در جغرافیا بحیث یکی از اوله الیجات
گرویت زمین بکار برده میشود .
بیرونی مفکوره حرکت وضعی زمین را
مورد بحث قرار میدهد و در آن روز کار
چنین معتقد بودند که زمین فاقد چنین حرکتی
است و در عوض آسمان با تمام اجرام
سمادی هر روز یکبار میچرخد بیرونی ضمن
بررسی اوله و پرا همین مربوط باین مسئله
بوجود دانشمند بزرگی اشاره مینماید بدون
آنکه نامش را ببرد که معتقد بحرکت وضعی
زمین بوده و استدلالهای او را نیز یکایک بیان
میکند و این استدلال مورد قبول علم معاصر
نیز قرار دارد و آن اینکه هر گاه زمین
ساکن باشد و سنگی از ارتفاع نهایت بلند
سقوط کند خط سیر آن را ما بطرف زمین
خواهد بود اما اگر زمین متحرک باشد سنگ
مذکور دوانواع حرکت خواهد داشت .
یکی حرکت سقوط مستقیم و عمودی به
جهت مرکز زمین و دیگری سرعت افقی که
از حرکت زمین ناشی میگردد ... و در نتیجه
سنگ مذکور بحالت منحرف بجهت شرق
روی زمین خواهد افتاد .

دانش معاصر توانسته است این انحراف
ادقیقا مورد سنجش قرار دهد اما متقدمین
علمت بسیار کوچک بودن مقدار آن نمیتوانستند
پیدا کنند آن موفق گردند (۱۹) علامه
پیرامون پدیده های مربوط به اسرد
(ریک نجومی) نیز مطالب ارزشمندی
اراز داشته و نخستین کسی است که در
توضیح (قاج خورشید) نتایج جالبی بدست
آورد و در عین زمان بمسائل استرد تومی
عملی نیز خیلی زیاد اشتغال میورزید .
در زمینه ریاضیات .

علامه بیرونی یکی از ریاضی دانان بزرگ
جهان است و سعی کرد در ترقی انکشاف
این علم گرفته خیلی مهم و نمایان است
در آثار او مقاهیم مربوط به هندسه حساب
الجبر - مثلثات و غیره براساس قانسون
منفی معین تعریف میشوند دست آور بزرگ
داشتند در حساب و الجبر عبارت ازین است
که اعداد غیر قیاسی بحیث مواد متساوی ای
(۱۹) دکتر محمد جمال القندی و دکتر
امام ابراهیم احمد - ابوالریحان محمد بن
احمد البیرونی - قاهره ۱۹۰۰ این منبع را
بعد ازین بنام (البیرونی) یاد خواهیم کرد .
بیرونی با نگاه به تحقیقات عمیق و دقیق
خویش میل دائرت ابروج نسبت به استوار
۲۳ درجه و ۲۴ دقیقه حساب کرد (۲۰) .

الحقوق حساب و الجبر باقی میمانند بیرونی
مخصوصا در ساحه مثلثات بموفقیت های
بزرگی رسید برخی از محققین کنونی او را
اولین دانشمندی میدانند که مثلثات را بصفت
یک علم مستقل شناخته و بر اساس دریافت
قانونمندی های عمومی عمده های مثلثات کار
کرده است .

در زمینه های جغرافیا مساحی و زمین
شناسی .
ابو ریحان بیرونی در ساحات جغرافیا
مساحی و زمین شناسی خدمات بزرگی
انجام داده است .

در زمینه جغرافیای مترسیمی نه تنها
به تصمیم معلومات موجود در منابع
جغرافیای اکتفا نکرد - با تدوین معلوماتی
که سیاحان و سوداگران همزمان وی گرد
آورده بودند به لغت محتوای آن افزود اکثر
معلوماتی که او در زمینه این علم از خود
بجا گذاشته برای تشریح و توضیح مسائل
جغرافیای بحیث یگانه منبع مستند در شرق
مورد استفاده قرار داشت معلومات وی در
باره مناطق شمال (که تا آنزمان معلومات
کافی در باره آن وجود نداشت) در باره
بالتیک و بحیره سفید و اطلاعات وی در باره
آن مناطق سایبری (که هنگام تابستان در
نزدیک آنها زمستان می باشد) خیلی و
فنی است .

صدایی از ژرفنای دل

نالی گفت :

لطفاً با من نیا. برو بکار هایست رسیدگی کن .

نالدین ترتیب من در اینجا برای چندی معطل خواهم شد .

او نگاه دیگری بچهره نالی انداخت و بعد سوی میز کارش رفت . نقشه ها و طرح های را که برای خانه تهیه دیده بود از داخل میز بیرون کشید . و شروع به اندازه گیری با خط کش نمود .

نالی با خودش فکر میکرد . ما هرگز نخواهیم توانست خانه را روی تپه اعصاب نمائیم . برای سه سال پلان گذاری نمودیم که این عمارت را وی تپه به پایه اقبال برسانیم اما من ایمان دارم که این کار را نخواهیم توانست پس برسانیم . هرگز نخواهیم توانست عمارتی روی تپه داشته باشیم . سال گذشته واقعه آتش گرفتن بیرون های نسل واقع گردید .

سال آینده چیزی دیگری وارد صحنه عمل خواهد گردید . سقف خانه به شکل یک معازه در خواهد آمد و یا اطفال من بیضی خواهند گردید و یا میزان تادیه مالی به لا خواهد رفت . واقعات نا شناخته بوقوع خواهد پیوست .

رابرت به اندازه گیری اش ادامه داد . و آن ادامه پلانی برای آینده بود . او از برای پنجره سوی بیرون نظر دوخت . ترس از چهره نالی سوی نا معلوم من منحرف گردیده بود . منزل آنها خیلی دور معلوم شد . بیک فاصله نا شناخته . بیک فاصله نا شناخته و نا ممکن که شکل خواب غیر قابل تعبیر را بخود گرفته بود . خوابی که آنها هر دو یکجا و به کمک یکدیگر ریشه هایش را با هم بافته بودند . مانند اطفال و بچه های کوچک .

رابرت با خود گفت :

سامسال یک سال سراسر مشقت و تکلیف بوده است همین طور نیست ؟

بیلی همین طور است . سالی به این مشقت هرگز ندیده بودم . مثلاً اولتر از همه مارک به و کام شدیدی که به سرفه های ممتد همراه بود و آهسته آهسته طولانی تر میگردد دچار گردید . یکماه بعد از آن مادر نالی چشم از جهان پوشید . آمیختن با احساسات ناگهانی دور شدن واز دست دادن و خوردن ضرر به های روحی علائم و نشانه های دیگری از سستی و کوشی و باخشی بازی زندگی آرام و مستریج بود که همچنان در فضای غاری ازغم و اندوه خانواده مانند سرفه های پی در پی و طولانی مارک چتر زده و معلق می نمود .

هنگامی که نالی جمیع های خورد و کوچک انشایی مربوط مادرش را دسته بندی میکرد از شدت لاغری و بی رمقی به حالت رقت باری دچار گردید . و ضربه شدید عصبی بر داشت تمام زندگی اش را با مقداری کمی پیش می برد و به دیگران نشان میداد که میتوانند با کم بسازد و خوشنود باشد به استثنای این چار طفل . چار طفل ، او فکر میکرد ، و یک هزار دستمال .

مادر او حتماً کم از کم یک هزار دستمال داشته بود . طوریکه دیگران عادت دارند نشیای زیبا ، دست بندها و پیاله های چای را جمع آوری نمایند مادر او هم از آن طور لیتش عادت داشت که اشیای نفیس و شکننده ، پرده های دست دوزی شده و پارچه های راه دار مربع شکل را جمع آوری نماید . هر کدام از این اشیای برای او یسار از خاطره که بایک اسم و یک چهره ارتباط میگرفت بود . مادر او در حالیکه روی چوکی که گل های گلاب روی آن رسامی و کند . کاری گردیده بود مینشست ، اکثر اوقات یکی از دستمال هارا از داخل جعبه بیرون میکشید و به آن پانگاه های مشتاقانه نظر میدوخت . او حتماً میگفت رابر تاجونز ، و بعد در

حالیکه مشغول بخاطر آورد نشی بود فضای اطاق را خاموشی در بر میگرفت و او برای چند لحظه متوقف میگردد و بالاخره یک نوشته واضح و بر جسته روی سنگ قبی خود نمائی مینمود . یک دختر هرزه و در سراسر اطاق وزوی چوکی که گل های گلاب روی آن رسامی و کند کاری شده بود . توسط نسیم تاپستانی مخفیانه شنا میکرد . در آنجا حتماً بوی از اشیای نفیس و شکننده بمشام میرسید و چهره او ، چهره رابر تاجونز ، دختر هرزه و وحشت انگیز ، چهره دختری که در خندق و مرداب لغزیده بود خود نمائی میکرد .

نا گهانی و تصادفی نالی وخواهرانش آمده بودند که از نزدیک با ایشان آشنا شوند . با تمام دوستان مادرش آنها که تعداد شان بهزار هارمید و از مود و فشنی ، بیروی میکردند که متعلق میشد بهزار ها سال که مرده واز بین رفته است .

هنگامی که نالی نژده ساله میشد به هدیه روز تولدی قسمتی از این گنجینه و ذخیره به او تعلق گرفت . او همه آنها در روک میزی انداخته و فراموش شان نمود . بود . او نژده ساله بود . آینده یا چشمان فریبنده ، پادست های امید وار کننده و با حوادث نا شناخته مقابله و سر میسایند جاده طلا کاری روز های نا مرئی آینده درخشنده و هیجان آور بود . او احساس احتیاج و ضرورت پرور های گذشته نمایی کرد و یابه یک هزار دستمال و یا احساس هراس شدید جهت طلب کمک سوی مشاور جوانان . او معشوقه نژده ساله چارلی اندریو بود .

نالی اندام زیبایش را سوی عقب متعایل نمود . یک شب ، یک شب . بهار . آنها جای رفتند یک جای در شهر در آن شب . در اطراف شهر و باز هم در اطراف شهر . و بعد از شهر خارج گردیدند . سوی سر کها و جاده های دراز و طولی . هیچ کس نمیدانست که چارلی و معشوقه نژده ساله اش بکجا خواهند رفت .

مادرش به آرامی گفت :

چارلی باز هم یکبار دیگر ؟

هنگامیکه نالی آزرده شده بود و آرزو نداشت که راهش را دیگران تعیین نمایند و میخواست جلو بدست خودش باشد مادرش دستمال هارا از داخل جعبه گرفته بود . کارلا اپلیتون . چشمان گریا و سیاه داشت و او یکشب با جان فریمن فرار کرده بود . آنها در یک حادثه ترافیکی بقتل رسیدند .

نالی از زینه ها پائین گردیده و داخل موتر چارلی اندریو گردید و آنها با پی پروانی مانند رهنورد سر کهای دور دست برای رقصیدن و شنیدن موزیک به پیشی ناختمند . بوی گل مخصوصی از داخل جیبش خارج میگردد و با سماجت زیاده از حد تصویری آنها را در آنشب تعقیب میکرد . در دل تاریکی چارلی موترش را متوقف نموده و خم گردید که او را ببوسد . اما نالی مخالفت کرد و خود را به گوشه کشید . بعد تر در منزل در حالیکه در اطاقش تنها بود با صدای بلند شروع بگریستن نمود . گریه که هس قطره آن زهر آلود و کشنده بود . آرزو میکرد که کاش کار لا اپلیتون بود . آرزو میکرد که کارلا اپلیتون میبود با چشمان جذاب و درخشنده ، با لبخند غافلگیر کننده و تند .

شش هفته بعد از آن واقعه ، او را بر ت را ملاقات کرد و در همان تابستان با رضایت مادرش آندو با هم ازدواج نمودند و حالا در این جا و خوابیده بود . همین امشب . نالی مادرش را از دست داد . بر علاوه تا اندازه هوشیاری اش را نیز هنگامی که در خانه خودش و در جمع خانواده اش از زینه ها بالا میشد برای اولین بار دانست

نالی مادرش را از دست داد . بر علاوه تا اندازه هوشیاری اش را نیز هنگامی که در خانه خودش و در جمع خانواده اش از زینه ها بالا میشد برای اولین بار دانست

سیمای جمال عبدالناصر

او پیام میفرستاد واز او در خواست صلح میکرد برای کمک در تعرض اسرا نیل نیز اما دگسی میکرد .

بدینصورت ناصر جان سن را به سازش متهم ساخت وروا بسط

سیمای می را با اضلاع متعده قطع کرد و به تمام امر یکا ثیان دستور داد که از مصر بیرون روند . چندین دولت دیگر عربی به همین عمل دست زدند و جائ سن که قبلاً از اتهام سازش به خشم آمده بود بانستی بیرون شدن تحقیر آمیز بیست و چار هزار زن مرد و کودک امریکایی را از خاور میانه مشا هده کند . گفتگو با یک سنگ

جان سن هرگز این وضعیت را نه فرا موشی کرد و نه بخشود در بقیه دوره جانسن همه چیز به حال خود باقی ماند چیزی غیر از بسی اعما دی و نفرت بین او و ناصر و جود نداشت .

یکروز در سال ۱۹۶۸ جان سن سفیر ان چار کشور عربی را که روابط شان را با امریکا نگسته بودند (عربستان سعودی ، تونس ، لبنان و کویت) در کاخ سپید به

که یک چیز دیگری را هم از دست داده است و آن چیز ادامه نسل بود . دوستان مادرش به بسیار آرامی و سبکی از یک روز تولدی سوی روز دیگری پیش میرفت . از یک سوی زندگی سوی دیگری . برای اطفال او یک مادر بود پرستار و داکتر و متخصص و تشخیص کننده سرفه و تمام واری های دیگر . اما برای مادر خودش او هنوز هم یک دختر کوچک بود . قطرات اشک خاموشانه از رخسارش به پائین لغزید فردا او سفر دیگری داشت سوی معاینه خانه داکتر .

دروازه تشناب با صدای بلندی بسته شد صبح شروع گردیده بود با همان شیوه و هجوم سرا پا تقاضا و خواسته همیشگی اش سندی چپ زد .

سن به یک مشت پول برای سفر مزارع ضرورت دارم .

نالی بدون ائلاف دقیقه جوابداد .

آوه ، بالای کاریز .

بعد رخش را چرخاند :

مارک تو با آن جاکت کثیف شده ات چه میخواهی بکنی ؟ همان یکی که نظیف و بهتر بود کجاست ؟

من آستین هایش را پاره کرده ام .

اجازه بده که ببینمش . تو نمیتوانی آن یکی را ببوشی . این نوع کالا پوشیدن درست نیست او نفسی تازه کرده و بسوی آستین های جاکت که سوراخ سوراخ شده و گویا موشی آنها باد ندای تیزش جوییده و از هم دریده بود نظر انداخت . این هفته پنجم بود که از خریدن جاکت میگذشت .

مارک تو باید بیشتر از این محتاط باشی .

آوازش مانند آواز سر زنش کننده مادرش

بود . بعد متوقف شد و گذشته ها را بخاطر آورد . چه فرق میکند که او جاکت را پاره پاره کرده است ؟ چه فرق میکند که اگر او بدرجن ها جاکت را از هم بدرد .

موتر کهنه و غرضه مکتب از گوشه سرک اسفالت شده گذشته و داخل بلاک آنها گردید بچه ها در حالیکه میدویدند سوی موتر در قسمت پائین سرک هجوم بردند . او میخواست که آنها را صد بزند و بگوید که زود بر گردند . اصلاً امروز به مکتب نرود و آنرا فراموش نمایند . فقط در خانه باشند و نزدیک او برسد . اما او به آنها اجازه داد که بروند .

جمعه وزی بود که او باید خانم هنری را در کتابخانه موظف میساخت . امروز آنجارتفه نخواهد توانست . با خود فکر کرد که بطور یقین امروز رفته نخواهد توانست . بگذار شخصی دیگری این کار را انجام دهد و کتا بهای را که در باره سیاحت به جا های دور دست معلومات ارائه میکرد تقدیم مشش یان نماید . بگذار شخص دیگری در بین توده های کتاب به جستجو بپردازد و مضامین و موادی را جمع به منازل جدید و قشنگ بدست بیاورد .

اما در اخبار مانند همیشه لباس پوشید و سوی شهر موترش را زد او عقب معا سب کتابخانه ایستاده و تمام کتابها را شمار و تحویل دیگران داد . کتابی را راجع به راه های قطار آهن برای بیلی سمیت انتخاب کرد . این بیلی سمیت پایش شکسته بود و در خانه بسر میبرد . بعد بدو جوان یاد آور گردید که صدای شانرا پائین نگهدارند و داد و فریاد ننمایند چندی بعد تویک سر کشی عبور از تمام گوشه و کنار کتابخانه گردیده و لای پنجره ها به عمل آورد .

سوراود هغی جنایتکار

زوی می شته میوه می دردی ورخی
مخکی وژل شویدی . لدی خخه
داریدم چه دماری انا زوی غونوی
دی هم بنار د خیل عیش و نوش
نه قربان کپی دماری استازوی د
خدای اوخلکو دبنمن او ددبنمن
مری اولار بنوو نکى ؟

پریده چه هغه لعنتی چنجی
چه وروسته له مرگ خخه دی خوری
خدای به عذاب به ککپی شی!

مارى انا خیل مخ به تور خادر
کبنی پت کپی اوپوی خواته لاره او
دبلی ورخی به سهار دبنار
ساتو نکوته ورغله اووی ویل :

لدی چه زمازوی ستاسی دبنمن
دی نودهغه به خای یا ما وژنی یا
دبنار دروازه راته خلاصه کپی
زه هغه ته ورخم ...

ته انسان یی اووطن تاته با ید
دیر خوږ او قیمت بهاوی معلومه
ده چه زوی دی زمونږ دهریو دبنمن
دی تاته یی هم دبنمنی کمنده.

زه موریم هغه راباندی گران دی
زه ملامه یم چه دغسی زوی می
راوپی - خنکه چه دی .

سوجدانا مونږ نه شو کولای چه
تاملا مته کړو او دزوی به خای
دی وژنو، مونږ یو هیرو چه تاته
شو کولای چه هغه ته دی دغه لویه
گناه ورپیږ ندلی وای مونږ داحس
کولای شوچه ته اترکومی اندازی
پوری خوړیږی ، متاسفانه ز مونږ
بنار تاته اړتیا نه لری .

زوی دی ساتنه نکوی مونږ فکر
کووچ هغه ابلیس ته هیره کپی
یی که ته ملامه یی اوپو هیږی چه
دجرا وپی همدغه درته کفایت
کوی !

زمونږ به فکر دغه دمرگ خخه
وحشتناک دی .

هو داوحشتناک دی .
پهره دارانو دبنار دروازه ورته
خلاصه کړه اوله بنار خخه یسی
وايستله او ترډیره وخته پوری یی
له دیوال خخه دهغی سیل کاوه چه
به خه ډول داد خپلو نیکو نو
دخاوری خخه قدم اخلی او به
هر قدم کبنی یی دسرو وینو بو ی
چه دزوی به واسطه یی تویی شوی وی
ورته راته . ورو ورو به لاره تلنه
اوپه ډیر تکلیف یی پښه د خمکی

آهنه-گ شباويز

حیات ساده و عاری از تکلیف
منزل مرا بحیاتى شبیه زندگى
ابتدایى ما در دهکده باز گردانید
مرا طوری با اهل خانه واده آمیخت
که گویی یکی از اعضای آنسم و
فضایی را به وجود آورد که گویی
هیچگو نه تفا وتی بین خد متکاران
و با توان منزل و جود ندارد . اما
آیا ممکن است انسان حیاتی بسر
برد که فروغ خر دش خا موش
گردد و او نتواند گذشته را بخاطر
آورد . . حیاتی شبیه مرگ بسر
برد ؟

از اینکه انهم اسایش و رفاه
را از دست داده بودم ، هیچگو نه
تا مفی ندا شتم ، و شاید هم از
اینکه مصاحب خد یچه دیگر میسر
نبود ولی ازوی ما یوس شده و او
را احوا بار اده و خواه بدون
اراده در موقف دشمن سر سخت
خو یش قرار داده بودم هیچگو نه
تاثری برایم دست نمیداد . درحقیقت
من باوی به عنوان د فاع داخل
صحنه پیکار شده و بعنوان رهائش
ظلم و ستم بروی روا داشته بودم
دسر انجام بروی پیروز گردیده
بودم . . .

اکنون کجا ست آن کتاب خواندن
با خدیجه و یا جدا ازوی . کجاست

ناهید

راکه تازه بازیاست موسیقی آغاز
نموده ای آیا به مخا لغت همسرت
موا چه نخواهد شد .

ناهیدسگرت خود را آتش زدو گفت:
شوهرم چون بزنگی من وزندگی
هنری ام نیکو آگاه شده و متیقن شده
است که زندگی خارج ازدا یوه هنر
برایم فوقا لعاده مشکل است ازاینرو
حاضر شده که دیگر ممانعتی درراه
زندگی هنری ام ایجاد نکند پرسیدم
زندگی قبل از ازدواج برایت خوش
آیند بود و یا بعد از ازدواج در جواب
گفت :

دراول از زندگی زناشویی ناراحت
بودم مخصوصا از اینکه شوهرم به
هنرم مخا لغت میکرد اکنون که شوهرم
با هنرم آشتی کرده زندگی زناشویی

آنهمه کتا بهای عربی و ان کتابهای
فرا نسوی که اکثر ساعات روزو
شب را صرف قرائت انها می نمودم
و یا مطا لب خوا نده را باز میگفتم
و یا در انتظار تجدید مطا لعه آن
سپری میکردم . تمام اینها را در
منزل مامور گذا شتم و خودم تنها
بمنزل پناه آوردم که جز رئیس
خا نواده هیچ کس دیگر بخواندن
عادت ندارد او هم از طرف صبح
و مم از طرف شب میخواند و من
پیوسته اواز او را می شنوم و آنچه
راکه او میخواند تقریبا بحا فظه
سپرده ام اما بدرد من نمی خورد . .
زمانیکه از منزل مامور خارج
میشدم حتی یک کتاب هم با خود
بر ندا شتم و اسام ما چرا باید
این کار را میکردم برای اینکه تمام
کتاب ها ازان خد یچه بود . هزاران
بار از خود پرسیدم که از کجا
میتوانم این کتاب های مورد علاقه
خود را بدست آورم . در هیچ یک
ازین دهکده های نز دیک کتبی که
بدرد من بخورد و برای فروش
عرضه نمایند و جود ندارد .
کتابهای موجود همان کتب اند
که طوا فان و دستگر دانان ...
باقی در .

برایم خیلی لذت دهنده و پر کیف
جلوه میکند

ناهید گر چه نمی خوا ست بیشتر
ازیک طفل دا شته باشد اما ساعت
چهار صبح پنجشنبه ۲۴ جوزا
(روز مادر) مادر دومین طفل خود شد
یعنی طفل دومیش بدنیا آمد .

طفل او لی او پسری بود بنام ذکی
ومتاسفانه نفهمیدیم اسم نوزاد را که
اوهم پسر است چه گذاشته .

ناهید (بقول خودش) بیست سال
دارد البته وقتی از سنش پرسیدم
گفت بیست سال دارم و من بدون

هر گونه تبصره ای درمورد سن و
سال او سعادت ومو فقیقت بیشتر
را برایش آرزو مینمایم .
سخنی انتظار

اسلام زندگی

تراجم است تشاچراست تیرگی است ظلم است و تجاوز است و شبیه است به زندگی جنگل که خرقوی استخوان ضعیفی را بشکند و شکم او را بدرد .

وهران عالمقام شریعت و پیشوایان طریقت باندای رسای خودمرد مرا از این تنگنای ماده به فراختای جهان معنی دعوت کرده اند

مولانا میگوید :

از جمادی در جهان جان شوید
غلغل اجزای عالم بشنوید
فلس تبسج جصادات آیدست
وسوسه تا ویل ها بر بایست
آنبایی که رایحه عالی بونی به مشام جان
شان نرسیده هرچه می بینند ماده می بینند
و گمان می کنند باتدارک ضروریات مادی زندگی

باقی دارد

تصحیح ضروری

آیه شریفه منتشره شماره ۲۶ این طور خوانده شود «ومن كان في هذا اعمى فهو في الآخرة اعمى» .

بقیه صفحه ۲۵

از مستی های گاو

معركة هیچکس جرات مداخله و مقابله رانداشتند .

این دیوانگی گاو چندین مجروح و تلفات مالی زیادی را در گوشه ای از شهر بیغله (جمهو ریت اتحادی آلمان) بجا گذاشت و اگر گاودریک کار گاه بخاری داخل نمیشد و اتفاقی بدام نمی افتید شاید چند نفر کشته هم میداد .

در این کار گاه يك نجار شخصیت و شش ساله بنام هربرت میردس مشغول کار بود او خودش میگوید . من يك بار نفس زدن شدید را از پشت سر خود شنیدم روبر گردانم و از دیدن گاو وحشی مضطرب شدم چنان ترسیدم که در زندگی خویش نظیر آنرا ندیده بودم اما پولیس را نیز در پهلوی خود ایستاده یافتیم پولیس تفنگچه ای در دست داشت و پیشانی گاو را نشانه گرفته بود . ناگهان تفنگچه آواز داد و مرمی به کله گاو دیوانه اصابت کرد و او را بزمین افکند بدینمنوال داستان رعب انگیز دیوانگی گاو پایان یافت .

تشکر

بدین وسیله از پیش آمد و رویه نیک بنیاعلی محمد ابراهیم مخلص معلم کورس تاپستی و اکمن که همراهی متعلمین دارند ابراز تشکر

نموده و موفقیت و کامیابی روز افزون جناب شانرا از خداوند کریم (ج) خواهم .

سید علی حسینی از شاگردان کورس

آگهی های ...

باید نوشت که در شرایط امروزی افغانستان تنها صنایعی میتواند میهنی باشد که ملی باشد با تعبیر دیگر دولتی باشد صنایعی که مفاد آن به جیب چند نفر معین می ریزد و گروهی از افراد از آن بهره میبرند به آن مفهوم که یکمده از هنر مندان فهمیده اند . نمیتواند میهنیت باشد .

بقیه صفحه ۴۲

چرا گاهی ...

با امکان دارد در همان لحظه برابری بی لطفی و یاد مقابل بیعدالتی که در گذشته در حق ما شده است عکس العمل نشان بدهیم و هر شاید با این احساس خود به یکسی از احساس های محرومیت و پستی خود در گذشته حال جواب بگوئیم .

علت عمده دیگر احساس افسردگی هائما تعاملات کیمیاوی بدن است که از طریق مختلف عاید میشود . از طریق افرازا و مونیای مختلفه ، از غذائیکه صرف میکنیم و یا ممکن است يك بیماری عادی چنین تغییراتی را پیمان آورد . تغییر از هورمونیکه واقع شود ، نتیجه اش آن است که حالت روحی ما را م دیگرگون می سازد و در اکثر موارد هرگاه میبینیم که بدون اینکه مریض بوده و یا کدام تکلیفی از ناحیه درد یکی از اعضا داشته باشیم اما در یک حالت افسردگی و قاتر پسر می بریم بهترین راه نجات از این وضع است که بنشینیم و تمام اوضاع و احوال مربوطه خود را از گذشته تاحال بررسی کنیم فقط همین کافی است که قورا نفس براحث کشیده و خود را از زیر فشار نجات بدهیم . بعدا به يك شهر گری مورد علاقه خود بپردازیم در چنین حالت وجود دوست و رفیق صمیمی این عملیه نجات یافتن را تسریع می بخشد و بسیار زود در خواهم یافت که دیگر هیچ نوع تأثیری در نهاد باقی نمی ماند .

بقیه صفحه ۱۵

زن جیر پلا نهی

نمای اقتصاد افغانستان نشان میدهد کدام مشکلاتی ازین ناحیه احساس نمی شود . زیرا پلان چهارم اقتصادی کشور دوی اصل کار اتکا دارد .

قرار یکه احصائیه ها نشان میدهد باید به تعداد الا ۶۰ هزار نفر در پروژه های مختلف جذب شوند و این زمینه کار را با مقایسه سال ۵۱ برای ۱۲۰۰ نفر میا می

سازد و آن هم مربوط است به تمام پروژه های پیشبینی شده که کاملاً مورد تطبیق قرار گیرد یعنی کدام عاملی مثل کمبود سرمایه و غیره مانع تطبیق پروژه های مذکور در آینده نگردد .

اظهار سپاسگذاری



از زحمات و رویه نیک بنیاعلی دکتور محمد

عظیم رضاء زاده معاون ریاست سرویس گوش

و گلو - بینی وزیر اکبرخان دوغتون و دکتور سوس

عطیه مختارزاده راحله همشیره و عزیزه نوس

که در تشخیص و عملیات موفقانه اینچنانپسمی

بلیغ نموده اند اظهار تشکر می نمایم و موفقیت

مزید شانرا در انجام وظیفه از بارگاه ایزد متعال

تمنای دارم .

سید مطیع الله کارگر مطبع دولتی



بنیاعلی محمد ابراهیم

صلح و دوستی

کرد. همچنان کمیته‌ای تعیین خواهد شد تا زمینه گفتگوهای سالانه رهبران هر دو کشور را آماده سازد. آورده سازد.

صحنه گذاری :

هر دو رهبر حرف کمبتری دارند تا در ساحه سیاست برای ملت های خود بزنند. هم چنان آنان

ساعت های متعددی را روی معضله شرق میانه و آینده اروپا حرف زدند در حالیکه هر دو رهبر می دانند که

اکنون نفوذ کمتری را می توانند روی رهبران دیگر کشور های اروپایی اعم از شرق و غرب وارد

بستازند. هر دو امیدوارند که ثبات را در آسیای دور بمیان بیاورند این امیدواری از آنجا بیشتر شده

که در هفته اخیر مواافقه نامه تطبیق آتش قبل در ویتنام، بین دو جناح در پاریس امضا شد.

دیدار بذات خود آزمونی است تا اندازه فکر می شود که این

برای ایجاد فضایی صلح و آرامش و رسیدن به ارمغان های صلح طلب ملل مختلف جهان.

جهان، اکنون خانه هر دو قدرت بزرگ است، خواسته باشد یا نباشند، آنها مجبور اند باهم زندگی نمایند و چه بهتر که این زندگی در

زیر فضای صلح و آرامش باشد.

در ساحه بخش سلاح ذروی، نیز موافقه نامه ای به امضا رسیده و مصارف سلاح استو تزکی ذروی را کاهش میدهد. زیر فضای این گفتگو ها، کنفرانس خلع سلاح ژنو دست بر اقدامات موثرتری خواهد زد خبر گان بیشتر :

بر عکس، گفتگو در ساحه تجارت به سختی پیشرفت نمود. در سال گذشته حجم تجارت تا ۶۵۰ میلیون دالر رسید. این مقدار بر علاوه ۷۵۰ میلیون دالری بود که در معامله خرید گندم بین اتحاد شوروی، امریکا صورت گرفت.

هم اکنون موافقه نامه ساختمان دستگاه عظیم کود کیمیاوی در کنار ربود والکا به امضا رسیده است.

ولی شورویان عقیده دارند که این آهنگ رشد بسیار کند است اینان سعی دارند که پایه های تکنولوژی خود را توسط خیره گان غرب در

ساحه کمپتر سازی، پلاستیک سازی تحکیم بخشند.

وظیفه برژنیف در این مورد سنگین است زیرا معامله غله سال گذشته اثر نادرستی بر روی اقتصاد زراعتی امریکا وارد نمود. بر علاوه

اش را که برای روز های پایان سفرش تهیه شده بود ثبت نمود. برای امنیت بیشتر آنان تو قف کوتا می در مرکز فضایی امریکادر هوستن نمودند.

تماس کمتر و کمبود مراسم عامه برای هر دو رهبر فرصت بیشتر را برای چنه زدن سیاسی داد. گر چه مسایل عمده مذاکرات در ماه گذشته توسط هانری کسنجر و نمایندگان شوروی حل شده ولی آنچه که با قیامانده نیز در سرهای را ایجاد مینمود.

بر سی از طرف دیگر این دو رهبر، مذاکرات هیات های پائین رتبه را بررسی دقیق می نمایند.

بیک احساس، پیشرفت مذاکرات کنونی نسبت به گفتگو های مسکو دور از جنجال است. با آنهم یکی از کارکنان دولتی امریکا بیان داشته است که (برژنیف ونکسن کاغذهای

زیادی را امضا خواهند کرد، حتی موافقه نامه های در مورد تبادل فرهنگی و علمی به امضاء

رسید. همچنان آیند رهبر نیز موافقه نامه های در ساحه بحر شناسی، تحقیقات زراعت، تکنولوژی

پروژه های مشترک حمل و نقل و حتی منابع نمو یابی امضا خواهند

تمایلی دارم؟) او از نکسن به نیکی یاد نموده خاطر نشان کرد که او اولین شخصی است که از جبهه دشمنی و خصومت به جبهه مذاکره و گفتگو تغییر موضع داده است. او بیان داشت که در دیدار سال گذشته در مسکو نشان داد که نکسن در این مورد حسن نیت دارد. او اعتماد امریکائیان را طی انتخاب مجدد شش بدست آورده و در این سیاست خارجی معقولش نقش داشته است.

مذاکره چنان پایان رتبه نمایندگان رسمی اتحاد شوروی و امریکا نیز در گفتگو های خود چنین فضای آرام را ایجاد نمودند. بعد از آن کمیته مخصوص با نمایندگان کاخ سفید، به تماس شده روی طرح سفر برژنیف کار نمودند. با نهم مشکلاتی درین گونه گفتگو ها بمیان آمد و علت این امر ناشی از نا آشنایی دیر مدت سیاسی مذاکره چنان هر دو طرف می باشد.

وقتیکه اختلاف نظر ها رفع شد طرح سفر برژنیف طوری ریخته شد که او را از مردم عامه دور تر نگه دارند تا از بر پاشدن تظاهرات یهودان امریکا جلو گیری شود. بر ژنیف بر خلاف خروسچف که از خیابان های سان فرانسیسکو گرفته تا مزارع روسول را دیدن نمود سعی نمود که وقت بیشتر سفرش را وقف گفتگو با رهبران سیاسی نماید.

بعد از يك توقف کوتاه در کمپ راوید، برژنیف به خانه زیبای در خیابان پتسلو اتیا نزدیک قصر سفید رفت. او در اینجا دعوتی به افتخار کمیته روابط خارجی سناده و با سودا گران امریکا به گفتگو نشست. در وسط هفته، برژنیف ونکسن دوباره مذاکرات شان را در کمپ داوید ادامه داده سپس را می خانه زیبا و آرام نکسن در سان کلمنت شده و در آنجا برژنیف نطق تلویزیون



شست و شوی دوستانه !

(کارتون از نیوز ویک)

برگزیده‌الفردهیچکال

برگر پرسید: «چند سال دارد؟» بدون آنکه یکدیگر را دیده باشند...
«در ماه مارچ بیست و دو ساله ولی جان مطلب اینست که راول
کالینز محکوم به حبس دوام بوده میشود!»

برگر که قیافه یک مستنطق بااراده است...
را اختیار کرده بود، پرسید:

«برادر زاده شما یک دختر محبوب
و اجتماعی بود؟... مطلب من اینست
که رفقا و دوستان زیادی داشت؟»
«گمان میکنم بلی، اما چرا
پرسید؟»

ساتنمن پولیس آهی کشیده،
گفت:

«تاسف میکنم خانم، ولی این
واقعیتی است که شرح دادم این
مرد، این جوان که با برادرزاده شما
مکاتبه داشته است، باوصف آنکه
هنوز خیلی جوان است، با یکعده از
افراد شرور آمیز داشته، در یکی

از واقعات سرقت، انسانی را بقتل
رسانیده است. اساسا قرار بود
بوسیله چوکی الکتریکی اعدامش
کنند، ولی با در نظر گرفتن سن و
سال وی، جزای او را به حبس ابد
تعدیل کردند... وی حال ۲۷ و یا ۲۸
سال دارد و طبعاً تنها و بیگس است،
البته مطلب مرا میفهمید...!»
مارگریت لون در جوف کت منزل،
دفعتا گرم شد. یخه خود را باز کرد
و بعقب کوچ تکیه زده، با صدای
آهسته گفت:

«آخ، خدای من!»

«نه خانم، اظهار این مطلب معنی
آنها ندارد که درین مراسلات حرفهای
خلاف اخلاق و آداب نوشته شده،
برعکس این مکاتبه تاخیر مہذبانه
و در چوکات اخلاق بوده... شاید
تا حدودی شما از موضوع واقف
شده باشید؟»

«نه، من از هیچ چیز اطلاعی
ندارم...»

ساتنمن پولیس نفسی براحتی
کشید و گفت:

«درسلول کالینز این نامه ها را
بدست آوردیم که بخط برادر زاده
شما را در لیست کسانی که آرزوی
مکاتبه را دارند، پیدا کرده...
بسته اطلاع دارید که در مجلات امروز
بالا زیر عنوان «قلبهای تنها و
زخمی»... و یا دوست داران
نامه ها... و یا در جستجوی رفیق
میل و همزبان...»

اسمای یکعده از جستجو گران
جواب میرسد... بهرحال برادرزاده
شما با کالینز مراد کتبی بر قرار
سازد. هردو مرتباً بهم نامه
میریزند و اظهار عشق میکنند...
که نامه ها عموماً در محابس سانسور

«ولی تکرار میکنم که درین نامه ها
حرفهای دور از آداب وجود ندارد
شما بکلی مطمئن باشید، میدانید
که نامه ها عموماً در محابس سانسور

مافیای سیسیلی

واکنون هردو در زندان بسر می‌برند
عامل و محرک سومین قتل قرار اظهار
ویتال جوزف کالو ۴۲ ساله می
باشد که بحیث آمر جدید گروه
مافیای فعالیت میکند. کالو هنوز آزاد
است و بدست پولیس نیفتیده...
لئونارد ویتال در باره سا یس
جنایاتی که بین سالهای ۱۹۶۰ تا
۱۹۷۳ مرتکب شده توضیحات مزیدی
در اختیار پولیس گذاشته است.
او به قتل وین جنسو تر اینایک
محصل ۲۵ ساله نیز اعتراف کرده
است.
او این قتل را بتاريخ ۱۷-اکتوبر
۱۹۷۱ مرتکب شده بود. این جوان
محصل توانسته بود از چنگ چند ویتال می باشد.



پس از باز داشت لئو نارد ویتال و اظهارات او ۳۵ تن از اعضای
مافیای از طرف پولیس گرفتار گردید.

میشود...
... اگر میل دارید، میتوانی از نامه ها را برداشت و چنین
یکی دو نامه را مطالعه کنید... خواند: «ناتمام»



با آنکه باید بگویم: خود نالیزم
همیشه از ادبیات گداز میگردد...



اما اگر قهرم شوید...



بهراحت میگویم که این روشن
کلام از هم جدا هستند!!

شکر بکلام

در محیط ما، هر گاه بخوانند

کلام شخصیتی را به مقصد تر میم
یا اصلاح و یا شوخی قطع نمایند

اصطلاح (شکر به کلام) یا (گل به

کلام) را بکار می برند.

ژوندون نیز با استفاده از این

(تکیه کلام) تصمیم دارد بعد از این

بر سبیل طنز و شوخی شکر بکلام

رجال ما بیا میزد.

ما امید داریم رجال محتر میکه

شکر به کلام شان میا میزیم، قضیه

راجدی نگرفته، محض یک شوخی

مطبوعات تلقی فرمایند.

درعکس: شباغلی محمد خالدر و بنان معین وزارت اطلاعات و کلتور
(متخصص ژور نالیزم) و شباغلی عبد الرؤف بینوا، وکیل ولسی جرگه
(شاعر و نویسنده) دیده میشوند.

شرح روی جلد :

را پور از هاشم ار شادی

گروه پیام در مشهد

رقص گمر همراه با آهنگ گل دی پر زلفو

قو نسلگری افغان در مشهد محفلی جهت بزرگداشت روز ۶ جوزا تر تیب داد بود درین محفل بد عوت قو نسلگری مذکور هنر مندان مر بوط گروه پیام هم اشتراک نمودند و پارچه افغانی را به افغانهای مقیم مشهد و ایرانیها شنوا ندادند.

بنیاد علی عمرانور یار گفت : روز سوم جوزا من با عارف گیتا ریست و اواز خوان گروپ ما و برادرم تمیم انور یار بد عوت قو نسلگری افغانی در مشهد عازم ایران شدیم ، در با شگاه دانشگاه مشهد بسی در محفلی شرکت



کردیم که عده زیادی از افغانها و ایرانیها اشتراک داشتند ، چون دعوت بخاطر بزرگداشت استقلال کشور ما بود میگوئید تا هر چه بیشتر محفلی باشم که و سر گرم کننده باشد ، مدعوین همه شاد و مسرور گشتند و ماراتشویق کرده از هنر مابقدر دانی یاد مینمودند .

چون آوازه کنسرت های ما در

مشهد بگوشتن همه رسیده بود خبر نگاران و کارکنان تلو یز یون بدیدن ما آمدند و باما مصاحبه نمودند چنانچه مصاحبه مابانامه نگار روز نامه (افتاب شرق) طولانی تر و مفصل تر از همه بود .

پروگرام تلو یز یونی ما را تلو یز یون مشهد به سایر شهر های ایران انتقال داد معمولا زدند .

وحدت مصر و لیبیا

مذاکرات سادات و قذافی در مورد وحدت دو کشور که قبلا رسماً اعلان گردیده به قول ناظران سیاسی به نتایج نمر بخشی واصل شده است . شرایط امروز غیر از شرایط دوران جمال عبدالناصر فقیه است که در آن وقت فیدراسیون اتحاد جماهیر عربی را به بن و بست کشاند .

درین جای شک نیست که هم در مصر و هم در لیبیا یک عده مردم مخالف وحدت کامل دو کشور هستند اما طرفداران الحاق دو کشور به هم در هر دو کشور امروز بیش از هر وقت دیگر دیده میشوند .

قذافی باز ها گفته است که لیبیا و سودان امتدادی است از خاک مصر و اگر سودان راه دیگر را در پیش گرفته مردم لیبیا که با سایر مردم عرب فرق دارند و حدت با مصر را یا چنین باز استقبال میکنند با آنچه گفته آمد مذاکرات سادات و قذافی از نگاه و حدت دو کشور که قبلا اعلان گردیده حایز اهمیت زیاد است و دیده شود که تاریخ احقاق را چه وقت تعیین میکنند و چه موافقت های درین راه صورت گرفته است زیرا دو کشور لیبیا و مصر له یکی سرشار از نفت و دیگری مملو از جمعیت است بخوبی می توانند در کنار هم زندگی کرده و برای مقابله با دشمن مشترک شان یعنی اسرائیل آماده شوند .

برگزیده اخبار

در اعلامیه مشترکی که در پایان مذاکرات اندراگانندی صدراعظم هند با صدراعظم کانادا دیروز نشر شد گفته که کانادا به تهیه غله و ارسال کود کیمیایی به هند موافقه کرده است .

روزنامه مالایا مرام چاپ قاهره در سرمقاله شماره دیروزی خود نوشته است که امریکا و شوروی ظاهراً نمی خواهند مشکل شرق میانه حل شود سایر روز نامه های عربی نیز در پاره نتایج مذاکرات نکسن و برزنف تبصره کرده اند .

۴ شنبه ۶ سرطان : حسن البکر رئیس جمهور عراق بدعوت رئیس جمهور رومانی ببلغاریا پیروزی دارد سوئیته شد وی از بلغاریا پولینه می رود .

۷ شنبه ۶ سرطان : شیخ الجابری وزیر خارجه کویت برای یک مسافرت سه روزه به ترکیه و مذاکره با رهبران آن کشور دیروز عازم ترکیه شد . اسرائیل تصمیم گرفته یک میدان هوایی در شرم ایش در جنوب جزیره نالی سینا اعمار کند صدراعظم تونس و یوگوسلاویا مذاکرات شانرا برای توسعه و تحکیم مزید روابط بین دو کشور دیروز در تونس دوام دادند .

فشرده اخبار

دوشنبه ۴ سرطان ۱۰۰

* دبلوردیخ جووولوفایریکه ۸۵ ملیونه افغانیو به ابتدایی پانگه اودورخی ددیرشو تئو یخو دتولید به طرفیت قرغی ته نزدی به کارلویدلی ده . دغابریکی به سه خونه کی سل زرمه نه سابه ترشپرومیاشنو پوری ساتل کپری . اودینخوسو زرو پسوونو دساتلو طرفیت لری .

* داریانا افغان هوایی شرکت ۷۲ بوئینگ لوی الوتکی له کابل نه لندن ته خپله لومی له الوتکه پیل کړه . الوتکه په دغه الوتکه کپری (۱۱۸) مسافر لری اوداستانبول اوفرانکفورت له لاری لندن ته لایه .

سه شنبه ۵ سرطان :

دهمایونی معظم علیحضرت دفرمان په اساس دشاهانه ذات دسفر په موده کپری والا حضرت شهزاده احمدشاه دسلطنت دمقام وکالت کوی .

* دوزیرانو په لویه غونډه کپری فیصله وئوه چه د اطلاعاتو او کلسور وزارت دی د تلویزیون دستگانه دناسیس او په کار اچولو په برخه کپری اغیزه ناک اقدام وکړی .

چهارشنبه ۶ سرطان :

* صدراعظم بنیاد علی محمد موسی شفیق پرون سهار په تېوبجو دکمپودیا دملی یووالی دحکومت دباندنیوچارو وزیر بنیاد علی سارین شاک دصدارت په مانجه کپری ومانه اوورسره یی وکتل .

* درضاکارو میرمنو دتولنی دافتخاری عالی رئیس والا حضرتی شهزادی بلفیس دیغا م په لوستلو سره دکورنیو دلارپسودنی دهفتی نمانځنه پرون ترغرمی دمخه پیل شوه .

* خلویشت زره جریبه شکه دغونی دسردی په پروژه کپری اواره شوی اود پروگرام سره سم به دسپکال دتلی دمیاشتی تروروستیو وختو پوری شپږ اويا زره اوه سوه جریبه شکه دکرلودیاره چمتوشی .



دامتياز خاوند :

د مجلا تو نشراتی مو سسه

دموسسی رئیس :

سراج الدین وهاج «توخ»

تيلفون : ۲۳۸۳۴

مسؤول مدير :

میر محمد حسین هدی

ددفتر تيلفون : ۲۶۸۴۹

دچاپ مدير : طورانشاه شېم

دارتباط او خبرنگارانو مدير :

روستا باختری .

فوتو را پورتر : مصطفى وزیری

عکاس : محمد ظاهر یوسفزی

پته : انصاری واپ

داشتراک بیه

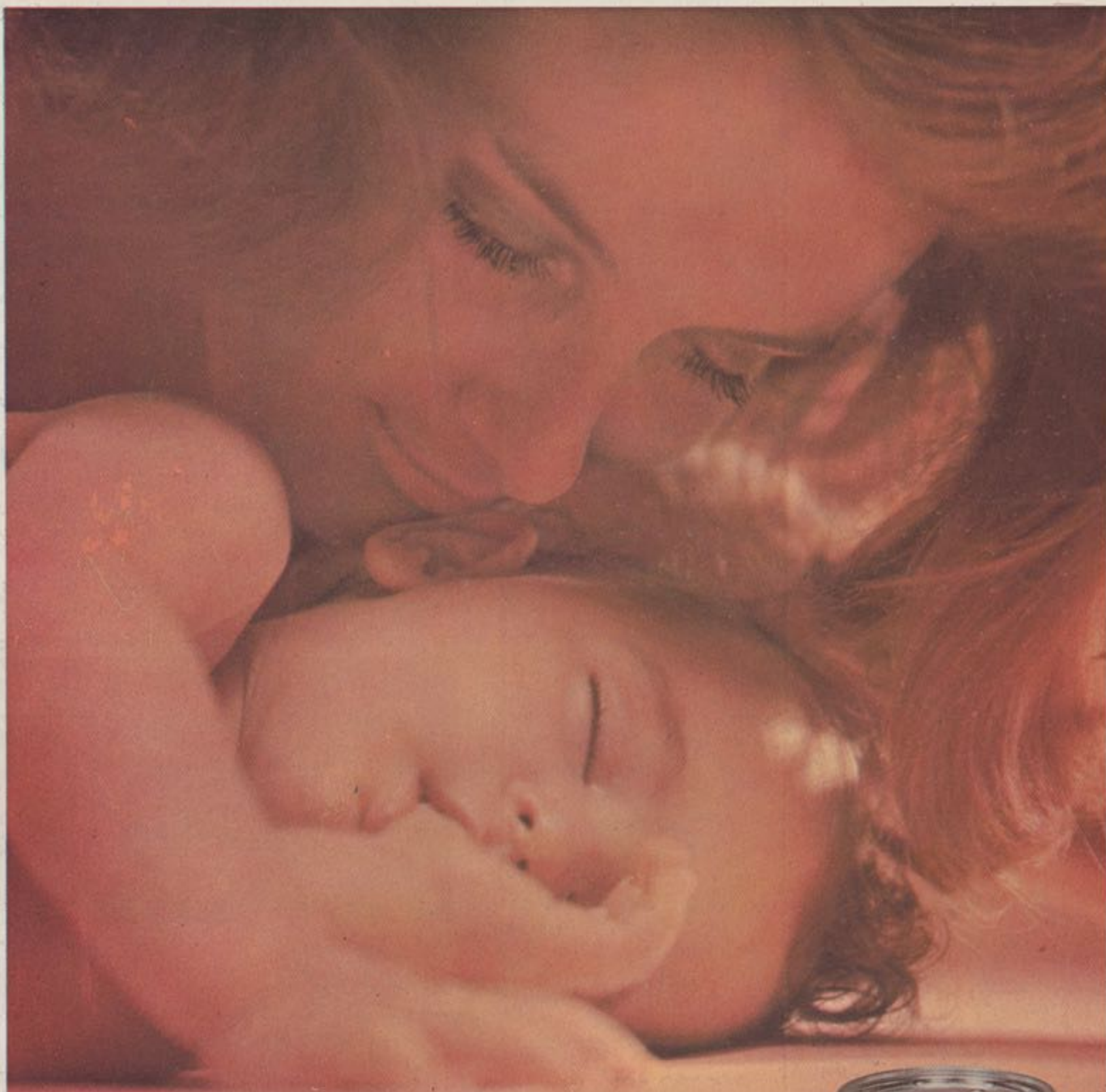
په کابل کپنی ۴۵۰ افغانی

په ولا یاتو کپنی ۴۶۰ افغانی

په باندنیو هیوادو کپنی ۲۴۰ دالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

دولتی مطبعه



عصری ترین شیریکه مورد اطمینان مادران است

ترکیب مناسب و هضمیت اعلی، شیر پلرگان را
از نگاه انتخاب نزد مادران، در سراسر جهان
در درجه اول قرار داده است.
از دا کتر فامیلی خویش که صلاحیت توصیه را دارد
در مورد پلرگان هدایت و مشوره بخواهید!



کمپنی نسلی در تغذیه اطفال
بزرگترین نام است.

Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library